

جنتی مشروطیت

در

افغانستان

نویسنده: پروانہ عبدالحی حبیبی

کابل - ۱۳۶۳





# جنبش مشروطیت

در

# افغانستان



نویسنده: پوهاند عبدالحي حبيبي

مېټم - محمد هاشم بېراهي

۱۳۶۳

# فهرست کتاب

صفحه	عنوان
	مقدمه
ص ۱ اول	فصل اول :
ص ۱	۱ دور نمای قبلی
ص ۶	۲ نخستین جنبش فکری انجمن سراج الاخبار ،
ص ۱۲	۳ نخستین گروه مشروطه خواهان ،
ص ۲۲	۴ اعضای مهم گروه نخستین مشروطه خواهان ،
ص ۴۹	۵ غلام بیچه گان دربار
ص ۵۵	۶ الف: مرامهای جمعیت اول مشروطه خواهان ،
ص ۵۶	ب: سمبول جمعیت مشروطه خواهان
ص ۵۸	ج: آیا نهضت مشروطه یک حرکت ملی میهنی بود؟
ص ۶۲	۷ سهم معلمان هندی ( جان نثاران اسلام )
ص ۷۰	۸ مخبران نهضت مشروطیت
ص ۷۲	فصل دوم :
ص ۷۳	۱ پیش درآمد
ص ۷۸	۲ عوامل محرکه همجوار
ص ۱۰۱	۳ محمود طرزی و سراج الاخبار
ص ۱۲۱	۴ نتایج مساعی مشروطیت دوم
ص ۱۲۸	۵ رجال مهم در حرکت دوم مشروطیت
ص ۱۵۳	دو گروه خاص
ص ۱۵۸	۶ نگاه انتقادی
ص ۱۷۳	۷ نتیجه



## مقدمه

به شهادت تاریخ خلقهای جهان در شرایط و کشور های مختلف بخاطر  
تامین حق، عدالت و اترقی اجتماعی علیه اقلیت های حاکم مستمگر بلا انقطاع  
مبارزه نموده که این مبارزات به اشکال گوناگون آن صفحات  
تاریخ و زندگی جوامع بشری را شکوه و جلال خاص بخشیده است.  
خلق زحمتکش و شرافتمند افغانستان نیز در طول تاریخ ازین  
جریان بدور نمانده و تحت شرایط گوناگون به خاطر تامین آزادی،  
حق و عدالت اجتماعی رزمیده است.

یکی از اشکال این نبرد عدالت خواهانه مردم ما جنبش مشروط  
خواهی در کشور است که بنام مشروط خواهان اول و دوم ثبت  
تاریخ گردیده است.

محترم پوهاند حبیبی در آخرین روز های حیات ما حاصل یاد داشت



های خود را پیرا هون جنبش مشروطیت آنچه بستش آمده جمع آور دو  
به نام ( جنبش مشروطیت در افغانستان ) مولف ای به هر سائده  
است که نیمر خن ازین جنبش و البته از تاریخ ۱۳۲۳ ه. ق. تا  
۱۳۰۸ ه. ق. بسترس ما میگذارد .

ریاست نشرات اثر هون صوفرا اینک به طبع رساله تقدیم دانش  
پژوهان می نماید . امید که مطالعه این اثر برای علاقمندان کتب و آثار  
تاریخی به خصوص نسل جوان زوبالنده کشور ما عاری از تجربه  
انلوزی نباشد .

ریاست نشرات

کمیته دولتی طبع و نشر



# فصل اول

## ۱

### دورنمای قبلی

از آغاز قرن نوزدهم - وقتی که استعمار انگلیس در هند گسترده  
میشد و آثار انقلاب صنعتی و مدنیّت اروپا از سوی شرق بسر حدات  
شرقی امپراتوری درانیان میرسید افغانستان با گسترش ر وابط  
اقتصادی با سر زمین های شمال آمو و بخارا و غرباً با مملکت پارس  
قاجاریه پیوستگی یافته بود و آمد و شد سوداگران و مبادله اموا ل  
تجارتی با هر سه مملکت صورت میگرفت .

مردم افغانستان که با شرا یطیمه فیودالی درشهرها و در بارها  
مواجه بودند، در روستاها باکشا ورزی و صنعت های دستی و اقتصاد



یکه برزراعت و دام پروری دوره‌های قبل فیودالی اتکا داشت ، زندگان  
نی‌میکردند و پیوستگی های سیاسی روستاها با دربارها و بازارهای  
شهری بسیار کم فروغ بود .

درچنین احوال نه دولت های مرکزی نیرومندی وجود داشتند  
و نه آن وحدت مرکزی که بعد از مرگ احمد شاه سیدو زایی بوجود  
آمده بود . زیرا شهزاده گان و مدعیان جدید بدست آوردن قدرت  
یعنی خاندان سر دار پاینده خان (برادران بارکزایی) همواره باهمدیگر  
دست بگر بیان بوده و مملکت متحد المرکز احمدشاهی به تفرقه و  
تجزیه محکوم بود .

درینوقت آثار پیشقدمی قوای تزاری روسیه بسواحل آمو و مروهم  
رسید و نماینده ی آن دولت بنام ویتکوویچ بدر بار امیر دوست -  
محمد خان در کابل آمد (۱۸۳۷ م).

لورد اکلیند نایب السلطنه استعمار انگلیس در کلکته برای جلو گیری  
از هجوم محتمل لشکر تزاری ، طرح پیشقدمی و یورش بر افغان -  
نستان را ریخت و در سال ۱۸۳۹ م پنجاه و چهار هزار لشکر اندوس را  
بقوماندانی جنرال کین و رهنمایی نماینده سیاسی خود مکناتن از راه  
کنار دریای سند و کوئته و گذرگاه کوژک بر قندهار سوق داد .

جنگ اول انگلیس و افغان (۱۸۳۹-۱۸۴۲ م) دوام کرد و چون مردم  
افغانستان بزور شمشیر ، تمام لشکریان متهاجم را از بین بردند و  
بقیته السیف قوای انگلیسی افغانستان را تخلیه کرده و واپس آنرا  
به امیر مفرور دوست محمد خان سپردند .

قوای متجاوز انگلیسی در مقابل قیام عمومی ملت افغانستان از پای  
در آمدند و سیا ستگران انگلیسی این آتش مشتعل را که بدست خود  
افروخته بودند ، بابازگر دا نید نامیر مذکور از کلکته به کابل خا -  
موش ساختند ۱۸۴۳ م .



درین گیر و دار محشر آسادولت قا جاری فارس نیز آرام نشست  
ولشکریان قا جاری بارها برهرا تاختند ، ولی هراتیان غیور بعد از  
تحمل محاصره ها و خسارات فراوان و مقاومت های مردانه ، قوای قاجاری  
را از هرات بناکامی پس راندهند.

پرورش فکر و فرهنگ و دانش به تمرکز نیرو های خلاقه مردم و  
امنیت ضرورت دارد و این نبود .

مردم زحمت دیده افغانستان غیر از جنگ و مقاومت بالشکریان  
متهاجم شرق و غرب ، به خانه جنگی شهزادگان داخلی نیز مصاب بودند  
و وضع اجتماعی و سیاسی افغانستان وقتی پیچیده تر شده بود ،  
که قوای جهانخوار استعمار ی انگلیس ، دولت اسپیکه پنجاب را از  
بین برده و از دریای سند گذشتند و پشاور را گرفتند ۱۸۴۹ م .

امیر شیر علی خان پسر و جانشین امیر دوست محمد خان ، بعد  
از غلبه بر برادران ، در کابل بر تخت شاهی نشست ۱۸۶۳ م و  
اوقات گرا نبهای خود و دیگران را به خانه جنگی با برادرانش مصروف  
داشت.

در جنگ اول که پادشاه و تمام مزاران از میدان گریخته و بار  
دفاع از کشور را تنها بدوش مردم و دهقانان افغانستان گذاشتند ،  
طوری که خواندید ، مردم با تحمل مصائب سنگین از عهده حفظ مملکت  
برآمدند ، تا که بعد از سی و هفت سال باز همان استعمار خرابکار از  
دهلی بر افغانستان لشکر کشید و امیر شیر علی خان را که با ستالیتوف  
سفیر تزار های روسی عهد بسته بود ۱۸۷۸ م از کابل به مزار شریف  
فراری ساخت و بار دفاع مملکت باز بدوش مردم افتاد .

چون قوای استعمار درین بار نیز شکست خوردند و کیو گناری سفیر  
انگلیس رادر بالاحصار سوختند ، ناچار گریفن نما ینده سیاسی انگلیس  
شهزاده عبدالرحمن خان را که در سمرقند فراری بود فرا خواند و



مملکت زادر تحت حمایت انگلیس بدو سپرد (۱۸۸۰م ۱۲۹۷ق) با تحمیل این دو جنگ ، مملکت از نشو و نما ی طبیعی خود بازماند اقتصاد زراعت و دوا یر دولتی برباد فنا رفتند و حرکت فکری جدیدی که بانهضت سید جمال الدین افغانی و دیگر روشنفکران مملکت در حدود ۱۸۶۳م آغاز شده و به نشر جریده شمس النهار ۱۸۷۲م و تاسیس مکتب حربیه و مطبعه وتر جمه کتب منجر شده بود (۱) ، با آغاز جنگ دوم افغان وانگلیس (۱۸۷۹ - ۱۸۸۰م) از بین رفت . دوره امیر عبدالرحمن خان که با قهر و سرکوبیهای خشن مدت ۲۱ ساله دوام کرد ، از نظر فکری و فرهنگی عصر میمونی نبود . زیرا اکثر سر بر آورده گان مملکت ، بتیغ جان او بارش از پای درآمدند و وسایلی برای بیداری مردم و پرورش فکری فراهم نیامد . اما جریان اجتماعی زمان و زایش و جنبش عواملی که همواره در داخل جامعه کارگرمی افتد و در مقابل هر گونه استبداد و تشدد ، بر مقاومت جامعه می افزاید و نیز شروط اقتصادی و وضع طبقاتی مردم نگذاشت که فکر نو به کلی از بین رود . در حالیکه در شرق مملکت ، جنبش او لین آزادی خواهی هند ۱۸۵۷م آغاز شده و در شمال

---

(۱) در کتاب د افغانستان پيشليك (ج ۱ ص ۱۹۹) نشر جریده شمس النهار را ۱۸۷۱م - ۱۲۸۸ق نوشته بودم . ولی بعد از دیدن يك کلکسیون این جریده که اکنون به آرشیف ملی رسیده ، این تاریخ صحیح به نظر نیامد . زیرا در این کلکسیون شماره پنجم جلد اول تاریخ جمعه ۱۵ رمضان ۱۲۹۰ق دارد . چون در هر پانزده روز يك شماره نشر می شد ، بنابراین آغاز نشر و تاریخ شماره اول آن باید ۱۵ رجب ۱۲۹۰ق باشد که مقارن است با سپتامبر ۱۸۷۳م . ازین رو سهو مذکور درخور تصحیح است .



<p>مجله اخبار افغانستان شماره نخستین سال اول</p>	<p>مجله اخبار افغانستان شماره نخستین سال اول</p>	<p>مجله اخبار افغانستان شماره نخستین سال اول</p>	<p>مجله اخبار افغانستان شماره نخستین سال اول</p>
<h1>اخبار افغانستان</h1> <p>شماره نخستین سال اول</p>			
<p>مجله اخبار افغانستان شماره نخستین سال اول</p>			
<p>مجله اخبار افغانستان شماره نخستین سال اول</p>			
<p>مجله اخبار افغانستان شماره نخستین سال اول</p>	<p>مجله اخبار افغانستان شماره نخستین سال اول</p>	<p>مجله اخبار افغانستان شماره نخستین سال اول</p>	<p>مجله اخبار افغانستان شماره نخستین سال اول</p>

نخستین شماره «سراج الاخبار افغانستان» که در سال ۱۲۸۴ ش به مدیریت مولوی عبدالرؤف خان «خاگی» قندهاری نشر گردیده.



(۲)

## نخستین جنبش فکری «انجمن سراج الاخبار»

از روی اسنادیکه در خانوادۀ نویسنده این سطور بوده و اکنون در آرشیف ملی در دوسیه خاص سراج الاخبار محفوظ است ثابت می آید، که جمعی از روشنفکران و دانشمندان مملکت، مربوط مدرسۀ شاهی (درسگاه علوم دینی در مسجد چوب فروشی کابل) و دارالعلوم حبیبیه رئیسۀ کنونی حبیبیه که در سنه ۱۹۰۳ م - ۱۳۲۱ ق افتتاح شده بود) بدربار امیر حبیب الله خان پیشنهاد نمودند، که انجمنی از دانشمندان افغانی بوجود آید، تا یک جریده پانزده روزه را بنام سراج الاخبار افغانستان در کابل نشر نمایند.

رئیس این انجمن مولوی عبدالروف خان قند هاری متخلص به «خاکی» سر مدرس مدرسۀ شاهی و ملای حضور بود و مولوی محمد سرور «واصف» پسر مولوی احمد جان الکوزایی متخلص به «تاجر» سمت محرر (منشی) این انجمن را داشت و هدف عالی این روشنفکران همانا بیدار ساختن مردم و آشنایی آنها با مدنیت جدید و وقایع تازه ی دنیا بود.

انجمن سراج الاخبار پیشنهادی به امیر وقت حبیب الله خان تقدیم کرده اند که در دوسیه مذکور موجود است، زیر هر فقره، هدايات شاهی بقلم سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله نوشته و امضا شده

(تحریر ۲۵ صفر ۱۳۲۳ ه ق، ۱۹۰۵ م [۱۳۸۴ ش])



<p>تذکره خاندان پهلوی مجله نشر قندهار شماره ۱۲۸۴</p>	<p>زین بخش در کابل مجله نشر قندهار شماره ۱۲۸۴</p>	<p>مجله نشر قندهار شماره ۱۲۸۴</p>	<p>مجله نشر قندهار شماره ۱۲۸۴</p>
<p>مجله نشر قندهار شماره ۱۲۸۴</p>	<h1>افغان اخبار</h1> <p>۱۲۸۴</p>		<p>مجله نشر قندهار شماره ۱۲۸۴</p>
<p>مجله نشر قندهار شماره ۱۲۸۴</p>	<p>مجله نشر قندهار شماره ۱۲۸۴</p>		<p>مجله نشر قندهار شماره ۱۲۸۴</p>
<p>مجله نشر قندهار شماره ۱۲۸۴</p>			
<p>فهرست مضامین اخبار مجله نشر قندهار شماره ۱۲۸۴</p>	<p>مجله نشر قندهار شماره ۱۲۸۴</p>		
<p>مجله نشر قندهار شماره ۱۲۸۴</p>	<p>مجله نشر قندهار شماره ۱۲۸۴</p>		

نخستین شماره «سر ا ج الاخبار افغانستان» که در سال ۱۲۸۴ ش به مدیریت مولوی عبدالرؤف خان «خاگی» قندهاری نشر گردیده.



مطابق این دوسیه ، اعضا ی انجمن سراج الاخبار عبارت بودند از :

۱ - ایدیتور یعنی عنوان گذار : مولوی عبدالروف خان .

۲ - سب ایدیتور یعنی نا سب عنوان گذار : مولوی نجف علی خان .

۳ - محرر زیر دست ایدیتوران : مولوی محمد سرور خان پسر مولوی احمدجان الکوزایی مرحوم .

۴ - ترجمان زبان ترکی : حاجی باشی غلام نقشبند خان .

۵ - مهتم و مترجم اخبار راردو : منشی حافظ حیدر علی خان .

۶ - معاونان ترجمه اخبار راردو : عبدالرحمن بیگ و عبدالرحیم بیگ .

۷ - کاتبان خوش نویس : میرزا غلام قادر خان و میرزا محمد اسحاق خان .

۸ - مصحح : قاری نیک محمد .

انجمن سراج الاخبار ، که اعضای رسمی آن در دوسیه مذکور معرفی شده اند ، همکاران و همفکران نیز در خارج انجمن هم داشتند و در یادداشتی از دربار به نظر مرسیده که مرحوم محمود طرزی هم در آنوقت از شام واپس بوطن عودت نمود و دوسیه ریش شده بود ، که از و هم در امور صحافت و مضامین جریده رای بخواهند .

قراریکه دیده می شود : سند منظوری انجمن در ۲۵ صفر ۱۳۲۳ ق امضاء شده ولی مدت هشت ماه بعد ، شماره اولین سراج الاخبار افغانستان ، به تاریخ ۱۵ ذی قعدة ۱۳۲۳ ق ۱۸ جنوری ۱۹۰۶ م با

قطع «فل سکیپ» در ۳۶ صفحه چاپ سنگی به خط نیکوی دو تن نستعلیق نویسان مذکور نشر شده که يك شماره نمونه آن در اسناد خاندانی نویسنده این سطور بوده و اکنون در آرشیف ملی کابل محفوظ است .



عناوين مهم این شماره نخستین سراج الاخبار اینست : سر مقاله مولوی عبدالروف خان به عنوان يك خطابه تمهید و مواعظ حسنه سیاسیه وبعد ازان ملخص احوال جنگ جاپانی و روسی ، حوادث مملکت روم (عثمانی) و مصر و روس و عبرت ناظرین با حوادث مملکت انگلیس و ممالک متفرقه است. در آخر حوادث مملکت افغانستان و يك قصیده و عظیمه فصیح از طبع مولوی محمد سرور خان قندهاری متخلص به «واصف» و اعتذار مدیر آمده است .

با چنین چهره و سیما شماره نخستین سراج الاخبار ، در تحت کنترل شدید حکومت مستبد وقت نشر شد ، ولی طوریکه گفتند : دولت هند بریتانوی با نشر آن سازگار نبوده و مانع نشر شماره های دیگر گردید (۱).

(خوش درخشید و لی دولت مستعجل بود)

از سرمقاله مولوی عبدالروف و قصیده مولوی واصف - که درین شماره نشر گردیده - پدیدار است که در آن هنگام آئین بیستاداری و تجدد و مدنیت اروپا به کابل رسیده و مردم و دربار را تحت تاثیر قرار داده بود ، و هم این مطلع فکر جدید در ادبیات معاصر ما است ، که در قصیده مولوی واصف به خوبی دیده می شود ، زیرا وی توجه امیر را به ترقیات و پیشرفت های جهان معطوف داشته است .

این مولوی عبدالروف مؤسس انجمن از مشاهیر علمای افغانی در اوایل قرن بیستم است که در جنبش فکری عصر دست داشت ، وی پسر مولوی عبدالرحیم کاکر قندهاریست که در شوال ۱۲۹۸ ق درون بتای خرقه شریفه قندهار بدست خود امیر عبدالرحمن خان کشته شد (بنگرید: سراج التواریخ ج ۳ ص ۳۸۲)

(۱) نویسنده این سطور از بابا عبدالعزیز خان قندهاری که یکی از وابستگان جوان این انجمن بود شنیده ام .







تولد مولوی عبد الرؤف در شهر قندهار روز دوشنبه ۵ صفر ۱۲۶۷ ق  
در خاندان علم و فضیلت مولوی حبیب الله معروف به محقق قندهار -  
یست، که از پدرش علوم منقول و معقول فرا گرفته و مدتی پس از  
قتل پدرش بردست امیر، از وطن در تبعید بسر برد، و لی در حدود  
۱۳۰۰ ق امیر عبدالرحمن او را واپس بوطن خواست و در کابل  
به حیث ملای حضور و مدرس مدرسه شاهی و ممتحن قضات مقرر گشت.  
مولوی خاکی در سه زبان عربی فارسی، پشتو ادیب و نویسنده و  
شاعر بود، از تالیفات او دو جلد کشکول و خرد نامه امیری و سلام  
نامه عربی ۱۳۰۶ ق و تفسیر آیات العهود به زبان فارسی و رد بربیک  
حصه ناسخ التواریخ سپهر مستوفی و ترجمه المراه الوضیه فی الكرة  
الارضیه و رساله مصافحه و غیره است و برخی اشعار او به فارسی  
و عربی نیز دیده شده، که از آن جمله یک قصیده طویل مزاریه را،  
در سفر امیر عبدالرحمن به مزار شریف ۱۳۰۶ ق که هم کتاب  
اوبود، بدین مطلع سروده:

کی توانی ایدل پر اضطرار بسوگوار

شکر نعمتهای بی پایان و حصر کردگار  
در جنگ دوام افغان و انگلیس در تحریض به دفاع وطن شعری  
دارد، که از آن جمله است:

افغان اگر نظر فکند بر صلاح خویش

اول بیایدش که بگیرد سلاح خویش

گر اصطلاح وی طلب عیش و عشرتست

فرض است آنکه مخور کند اصطلاح خویش

این سر زمین خوش که با فغان چو مادرست

داند سپردنش بدگرها جناح خویش

ازیک غزل مستانه اوست:

خاک کند مشکبو سا حه مشکوی تو

بادشود روح بخش، گرد سر کوی تو



بست بزنجیر ، و تیغ بر جگر مزد دریغ

طره هندوی تو ، غمزه جا دوی تو

برای اینکه مقام فکری مولوی خاکی رادر زمان حیاتش بشناسیم و سهم او را در جنبش نخستین اوایل قرن بیستم بدانیم ، باید به نوشته های مرحوم محمود طرزی پدر صحافت و تجدد افغانستان که در باره رحلت وی نوشته - توجه کنیم .

مولوی خاکی قرار نوشته سراج الاخبار یوم جمعه ۱۵ ماه شوال ۱۳۳۴ق از جهان رفت و در مقبره دامنه خواجه صفای کابل دفن گردید و محمود طرزی در شماره ۲۲۵ سال ۵ مؤرخ ۲۰ سنبله ۱۳۹۴ش تحت عنوان (یک خساره تا سف آور علمی ، مقالت مفصلی نوشت که تلخیص آن چنین است :

«از دیده زمانه روانستجوی خون

ای دیده زمانه بگو تا چه دیده یی ؟

درین ایام یک سانحروی داده که از تحریر آن قلم میلرزد ، پنجه مسترخی می شود ، دل می طپد حواس پریشان می شود . یعنی زندگی علم و عرفان ، حیات ادبیات به یک صدمه جانکاه و یک تزلزل تهلکه همراهی بر خورد . یعنی روح علم و دانش ، روان عرفان و بینش جناب فضایل دستگاه و کمالات همراه مولوی مکرم محترم مولوی عبدالروف خان صاحب ، دنیای پیوفا راترک گفته ، عازم دار بقا گردید ... مرحوم مشار الیه تنها در وطن عزیز مانی ، بلکه در بسیاری از صفحات دنیا ، نادر الامثال یک عالم فاضلی بود ، که در همه علوم عقلیه و نقلیه و فنون تصوفیه و ادبیه صاحب ید طولی بودند . ضیاع ابدی این فاضل نحریر ، الحق که از خسارات و ضایعات خیلی دهشتناکی برای عالم علم و عرفان وطن عزیز ما شمرده میشود ...

علاوه برین همه علم و فضل - حافظ جید کلام ملک بودند و در



ادبیات يك خصوصیت ممتازی داشتند . از خامهٔ عنبر شما مه خود  
شان هم قصاید پر فواید غرا و اشعار و ادبیات بسیار با معنی سر  
زده است . ولی افسوس که پایهٔ شصت و هفتم را از مر قاه عمر عزیز  
به تکمیل نرسانده ، وطن را از دیدار و فواید خود بیشتر محظوظ ننمودند .  
(۰۰)

(سراج الاخبار افغانیه شماره ۱۷ سال ۵ مورخ ۲۰ سنبله ۱۲۹۴  
ش طبع کابل)

این بود آنچه از جنبش فکری انجمن سراج الاخبار بما باقیمانده  
و مطلع خورشید یست که در تاریکی دسایس استعمار انگلیس فرورفت .  
ولی طوریکه در مباحث آینده ما روشن خواهد شد ، بعد از پنج  
سال ، تهضت اول مشروطیت در روشنی همین فکر بوجود آمد  
محرور همین انجمن ، در راس حرکتی ایستاد ، که برای روشننگرانی  
آیندهٔ مملکت و نضج افکار سیاسی بسیار مفید بود و این داستانی عبرت  
انگیز شنیدنی است که :

عشق از فریاد ما ، هنگامه هاتعمیر کرد  
ور نه این بزمخوشان ، هیچ غوغایی نداشت





(۳)

## دخستین گروه مشروطه خواهان

عشق شور انگیز ما را بر سر کوی تو برد  
بر تلاش خود چه میبازم که ره <sup>سو</sup> کوی تو برد  
جامعه يك مخلوق متکامل و اثر پذیر است. سیر فکری و نشو و نما و ارتقای  
وی ممکن است در اثر موانع مدتی متوقف شود، ولی به کلی از  
بین نماند. <sup>سود</sup>  
حرکت انجمن سراج الاخبار نیز باموانعی که استعمار انگلیس ایجاد  
کرده بود، مدت کمی ظاهراً متوقف شد. ولی بعد از دوسه سال به  
صورت يك حزب متشکل و دارای مرام مترقی تری بوجود آمد، که  
آنها در تاریخ فکری افغانستان (مشروطیت اول) گوئیم.  
سردسته و پیشتاز این حرکت یکی از بقایای انجمن سراج الاخبار  
و محرر (منشی) این انجمن بود، که ذیلاً در باره او و خاندانش که از  
پیشروان و قربانیان این جمعیت بودند معلومات داده میشود:

مولوی محمد سرور خان (واصف) و خاندانش :  
چنانچه قبلاً گفته شد، این شخص عالم و درد مند و شاعر،  
فرزند مولوی احمد جان متخلص به تاجر ابن آزاد خان ابن زین -  
العابدین از مردم الکو زایی بالا ژره ارغسان قندهار بود، که پدرش  
در عصر امیر عبدالرحمن از رجال اداری و منور ادیب بوده و در تنظیم  
اداره مملکت و قضا، بعد از تخریبات جنگ دوم انگلیس و افغان



دستی داشت، چنانچه کتاب اساس القضاة مشتمل بر ۱۳۶ قاعده را برای رهنمایی قاضیان و تنظیم محاکم شرعیه نوشت که در همان وقت دوبار چاپ شد (طبع دوم کابل ۱۳۱۱ق) در حالیکه برای تنظیم ادارات دولتی نیز کتابی را بنام قواعد دولتی دارای ۶۳ فقره قبلا در ۱۳۰۹ق ۱۸۹۱م نوشته و چاپ کرده بود.

مولوی تاجر شاعر خوشکلام زبان‌دری و پشتو و دارای دیوان غزلیات و قصاید محلا به انواع صنایع بدیعی بود، که در ۱۳۲۰ق ۱۹۰۲م به مرض سل ریه از جهان رفت نعش او در قندهار در جوار مزار صوفی صاحب مدفون است.

فرزند مولوی تاجر، محمد سرور و اصف نیز عالم و شاعر و روشن فکر و به علوم ادبی و اسلامی آشنا بود، که در سنه ۱۳۲۳ق - چنانچه خواندید - در انجمن سراج الاخبار افغانستان به حیث محرر (منشی) شمول داشت.

مرحوم میر قاسم خان که همکار و معاصر و اصف بود، چنین گفت: (رئیس جمعیت نهضت مشروطه ۱۶ صفر ۱۳۲۷ هج مولوی محمد سرور خان قندھاری الکوژی سی متخلص به (رواصف) بود. او قبل از تاسیس مکتب حبیبیه و پیش از آنکه دکتر عبدالغنی بافغانستان بیاید، صاحب مفکوره‌های مترقی بوده، در حلقه دوستان نزدیک خود، در زمینه مشروطیت شبها به بحث می پرداخت. در عصر

---

(۱) یکی از مأخذهای این گفتار مقاله ایست که از زبان مرحوم میر سید قاسم خان املا گردیده و در جریده کاروان کابل ۱۸/۴/۱۵۱۸ ش به قلم پشتو نیار نشر شده که نواسه میر مشار الیه است. در تمام این گفتار جایکه مطلبی را ازین مقاله گرفته ایم، آنرا به مقاله میر قاسم خان مرحوم حواله داده‌ام، زیرا او مردی بود صادق القول و کهنسال بی‌ریا و محترم.



امیر حبیب الله جمعیت العلماء یسی موجود بود بنام جمعیت تالیف و تالیفات -  
وای سراج الاحکام ، که در آن پنجاه نفر از علماء در درجات مختلف  
مصرف استخراج احکام شرعی و تدقیق ترجمه و تحریر بودند .

کار این جمعیت ، تحت نظر و اهتمام ده نفر از علمای متبحر مثل  
گل اخندزاده احمد زیی ، مولوی عبدالروف اخندزاده قند هاری ،  
سید غلام محمد آغای چار باغی (پدر میرقاسم خان) مولوی  
عبدالرازق اخندزاده اندری ، مولوی احمد جان اخندزاده توخی ، ملالالا -  
گل ارغند یوال و غیره انجام می یافت .

اکثر آنها بنا بر شهرت علمی در وقت امیر عبدالرحمن خان ازجا  
های شان به کابل جلب شده بودند که درجه قاضی را داشتند . علمای  
نسبتاً جوانتر مثل مولوی محمد سرور خان واصف و مولوی قیام -  
الدین خان نیازی بدرجه مفتی و کم سنتر از آن مثل میرسید قاسم  
بدرجه محرم گرفته شده بودند ... واصف و میرقاسم در همان وقت  
باهم مصاحبه داشته آرزو نمودند که باید در مملکت یک سلسله قوا -  
نین طرح شود و نظام حکومت بر اساس قوانین استوار گردد .

اشخاص مذکور بر علاوه اینکه عالم و منور بودند ، افکار مترقی نیز  
داشتند ... در سنه ۱۳۲۳ق مولوی واصف به حیث معلم مکتب  
حبیبیه شامل شد و در حدود ۱۳۲۵ق بود که او رفیق دیگر خود میرقا -  
سم خان را تشویق به مکتب نمود و بعضی از رفقای دیگر شان هم  
به حیث معلم در آن مکتب پذیرفته شدند . در اینجا فرصت بیشتر مسا -  
عدت میکرد ، تا منورین مذکور باهم نشستند ، راجع به مشروطیت  
و اوضاع مردم تبادل افکار نمایند .

تعداد جوانان مشروطه خواه تقریباً به سه صد نفر میرسید ، که  
در جرگه های کوچک جداگانه منقسم بودند و در هر جرگه یکدسته  
رفقای که همدیگر را خوب می شناختند ، دور هم جمع می شدند



واز بین خود يك منشی و يك رئیس انتخاب میکردند . این جرگه های کوچک بایکدیگر ارتباطی نداشتند اما رئیس عمومی همه جرگه ها مولوی محمد سرور خان و اصف بود .

وی رئیس يك جرگه ده نفری نیز بود ، که اکثرشان را همان رفقاء معلمین مکتب حبیبیه تشکیل میداد . . . .» (۱)

به قول میر قاسم خان : «واصف استادی بود که مدرسه حبیبیه نظیرش باز به چشم ندیده ، هم عالم بود ، هم ادیب و شاعر و هم از روشنفکران بارز و جسور ، او مرد خیلی ظریف و خوش طبع بشمار می رفت و از اشعار و قصاید استادان سلف زبان دری ، هزاران بیت در حفظ داشت . از لندیها شوخ و ظرافت آمیز پشتو نیز بسیار به حافظه سپرده بود ، که در مجالس با رفقای خود زمزمه میکرد . وی با برادرش سعد الله و پسر عموی پدرش (؟) عبدالقیوم خان و کاکایش عبدالرحمن خان در شیرپور محبوس گردید و بعد از دو روز بلادرنگ در تپه شیرپور به توپ بسته شده و با سعد الله خان و عبدالقیوم خان یکجا اعدام شد .

هنگامیکه و اصف را به توپ می بستند ، وی برپاره کاغذی نوشت :  
«در حالیکه به امنیت بالله و ملائکه . . . . ایمان کامل داشتم ، به حکم امیر کشته شدم .

روزیکه شود اذالسماء انفطرت - و ندر پی آن اذا النجوم انکسرت  
من دامن تو بگیرم اندر عرصات - گویم : صنما ! بای ذنب قتلت ؟  
توصیه من به اخلاف اینست :  
ترك مال و ترك جان و ترك كسر - در ره مشروطه اول منزلست»

(۱) مقاله : میر قاسم خان .



مرحوم میر غلام محمد غبارمینویسد : که این کاغذ پیش-  
عبدالهادی داوی است و از دادن نقل آن باو مضایقه شد (۱) و لی  
نویسنده این سطور از خودداوی مرحوم شنیدم که (او در آنوقت  
کودک بود و با مادر خود (اتکو) به فاتحه و اصف به خانه ایشا نرفته  
بود، و در آن وقت حتی نام مشروطیت رانمی شناخت، و لی کاغذ  
مذکور را در ایام جوانی و کسب شعور سیاسی نزد اخلاف و اصف  
دیده بود) (تم کلامه)

قراریکه نویسنده این سطور دیده‌ام : عمو زاده مولوی و اصف  
یار محمد بن غلام حیدر خان در حدود ۱۳۱۰ ش در قندهار سر-  
مامور پلیس بود و او گفتی که خط‌اخیر کاا زاده ام موجود است .  
ولی فرصتی بدست نیا مد که آن نوشته دیده شود و یار محمد مذکور  
در حالیکه حاکم گز یواروز گان بود وفات یافت (۱۳۱۶ ش) .

باین نهج آن مرد آزادیخواه با برادر و عمو زاده اش، سرهای خود  
را برای اولین نهضت مشروطه خواهی و دموکراسی و وطن قربان  
کردند و عبدالهادی داوی در باره او گفته بود :

محب قوم و فدایی دین جزاؤ الله که مانند سنت مشروطه را قوام و اساس  
به قول میر قاسم خان : (مرحوم و اصف او لین قبا فله سا لاری بود  
که کاروان مشروطه خواهی را باقیمت حیات خود براه انداخت .  
هیچ نهالی همروزه نمر ندا ده است اگر او نهالی را غرس نمود ، امروز  
نمر آنرا باز ماند گانش میگیرند . جوانان منور با درایت مشروطه  
اول ، نخستین چراغی را برای حصول حقوق دموکراسی همو -  
طنان خود افروختند .) (۲)

میر قاسم خان مرحوم بعد ازین میگوید :

(۱) مسیر تاریخ ۷۱۸ (۲) مقاله مذکور میر قاسم خان .



در سال ۱۳۲۷ قمری مولوی محمد سرور خان مرحوم زعیماً بزرگ نهضت مشروطه خواهی، در یکی از اتاقهای بزرگ باغ مهمانخانه - که در آنوقت مکتب حبیبیه در آن واقع بود - تشکیل جلسه داده، عده زیادی از مشروطه خواهان در آن گرد آمده بودند. درین جلسه که دکتر غنی و برادرانش سهم نداشتند، پیشنهاد تسوید عریضه ای به حضور امیر حبیب الله خان شد که در آن نوشتند:

«در بعضی کشورها مردم بجزر و قوت قاهره، حکومت را مجبور می نمایند تا نظام اداری را تابع آرزوی ملت ساخته، شکل مشروطه و قانونی بدهد، و در برخی پادشاه روشن فکر با بتکار خود و بانیت خیر، قوانین و اصول مشروطیت را در مملکت نافذ میسازد. چون سراج المله والدین پادشاه عالم و ترقیخواه است، چنانچه تا سیسی مکتب حبیبیه و مکتب حر بیه و نشر سراج الاخبار و طبع کتب و آوردن مطبعه عصری و احداث شوارع و عمارات و غیره از مظا هر لطف و توجه شاهانه و در جهت مجد و اعتلای وطن است لذا توقع میرود که مجاری امور حکومت را نیز بر اساس قوانین مشروطه استوار سازند، تا از احکام خود سرانته و خلاف مقررات اسلامی جلو گیری بعمل آمده، مردم در تحت سلطه قانون و نظام مشروطیت حیات مرفه قرین گردند.»

این عریضه توسط پرو فیسر غلام محمد خان میمنگی به جلال آباد برده شده و به حضور امیر تقدیم گردید. هر چند آن پادشاه در وهله اول مرام مشروطه خواهان را چندان به نظر بد نمی دید، اما شاید بعضی از مفسدان در باری و مرتجعان متملق، موضوع را مباهله آمیز جلوه داده، مرام پاک و وطنخواها نه یگنده را بدرستی ادراک ننموده، امر داد تا چهار نفر از جوانان آن نهضت را هما نجا اعدام کنند این جوانان رشید عبارت بودند از لعل محمد خان غلام بیچ و جوهر -



شاه غلام بیچه و محمد عثمان خان بن سرور خان پروانی و محمد ایوب  
خان پوپلزایی قندهاری.))  
میر قاسم خان می افزاید :

«امیر قبل از آنکه احکام اعدام آنها را صادر نماید ، آن دو غلام بیچه  
را در محضر درباریان مورد عتاب قرار داده پرسید : چرا در برابر  
آنهمه نعمت های فراوان و عزت های بیکران ، به نمک حرامی  
و کفران نعمت پرداختید ؟ آن جوانان دلیر ، مخصوصاً جوهر  
شاه (غور بندی) بدون کمترین احساس خوف ، از بی مبالا تی های  
مقامات حکومتی به حال مردم و از مظلومی که عمال دولت در سرتا-  
سر مملکت روا میداشتند ، یکایک بیان نمود و این دو جوان دلیر در  
همان مجلس به ضرب تفنگچه کشته شده و جان سپردند.)) (۱) و بزبان  
حال می گفتند :

بملك جم ندهم مصرع نظیری را

هر آنکه گشته نشد از قبیلۀ ما نیست

مولوی واصف نویسنده و مترجم و شاعر فحلی بود و از آثار ترجمه  
گرده اوکتا بیست بنام تاریخ ادریسیان و حمودیان و موحدین  
افریقای شمالی که از عربی بزبان دری در آورده شده و نسخه خطی  
آن در آرشیف ملی کابل موجود است .

از نمونه کلامش یک پارچه شعر شیوائیست که به عنوان  
قصیده مدحیه و وعظیه در شماره نخستین سراج الاخبار افغانستان  
۱۳۲۳ ق نشر شده و نسخه واحده آن در کتب خانه خاندا نی نویسنده  
این ستور باقی مانده بود و اکنون در آرشیف ملی کابل محفوظ است  
که در اینجا عیناً نقل میشود تا هر دسترس پژوهندگان باشد :

(۱) مقاله میر قاسم خان .



### قصیده

مدحیه و وعظیه طبرغراد فصاحت و بلاغت نشان محمد سرور خان  
قند هاری المتخلص بواصف  
بحمد الله که از آثار رحمت های یزدانی  
خدیو دادگر شد مر بنای عدل رابانی  
لوای دین بعهدهش آسمان ساگشت در عالم  
که از رفعت زنده صد طعنه را بر چرخ کیوانی  
رواج حکمت ایمانیان آمد که از رشکش  
به خاک تیره یکسان گشت حکمت های یونانی  
فروغ جوهر دانش ، فروبگرفت عالم را  
سواد جهل شد از لوحه جان جهان فانی  
فزود از پرتو دین ، لمعه انوار دانش را  
زدود از چهره مرآت دهر آثار ظلما نی  
مدارس را که بد پیرایه دولت مشید شد  
مساجد را که بد زین طراز دین شدش با نی  
معارف را رواجی داد در اسلام نیکوتر  
حقایق را اساسی ماند محکم در جهان نبانی  
پی ترویج آن ارشاد فرمود از سر حکمت  
که عالم را شود حاصل از ان طرز جهان داری  
بنور آن جریده کش سراج اخبار نام آمد  
همیندو ندیده جان جهان گردید نورانی  
منافع را بود مظهر ، نتایج پرورد در بر  
درخت فیضش آرد بر ، همه پندوز با ندانی  
همه حالات عالم اندر آن پیدا چو جام جم  
ویا آینه اسکندر ، از فرو و در خشانی



کسی کاین گلستان بخردا نرا کرد گلچینی  
 اگر خود طفل با شد ، سر کند مشق سخندان  
 بشارت باد اهل فضل و دانش را ازین مژده  
 که با غبخردی را آمد اکنون و وقت بریانی  
 یکی ایعالم ایمان ، نگا هی کن به کیهان بر  
 روان بیداردار از نشئه خواب گرانجانی  
 یکی بادیده عبرت بین اقوام دنیا را  
 که از غیرت همی گردد ذلول از دامن افشانی  
 ببال از پستی سستی ، با و ج پایه بینش  
 گرا یان شوسوی جمعیت از ملک پریشانی  
 بین اصناف عالم را ترقیهای پی در پی  
 چه نمسا و فرنسا و چه جرمانی چه جاپانی  
 کسی کز دوحه تهذیب ، بار کام دل چینند  
 بگیتی فایق آید از همه اقرا ن انسانی  
 نگر اقلیم جاپانرا که با آن فترت فطرت  
 چسان براوج رفعت کرد بنیاد پر افشانی  
 اروپا فخر کردی بر جهان در سبقت و اکنون  
 ز رسم ایشیا افتاد در گرداب حیرانی  
 نه تنها یورپ از او ضاع شان افتاد در حیرت  
 که محو خویشتن شد ایشیا زین رسم جاپانی  
 قدم در عرصه جهد و مروت مان و جهدی کن  
 که از قید وساوس و رخس همت را برون رانی  
 نهال دین و دولت را بهمیت آبیاری ده  
 که آرد میو ذافضل و رحمتها ی یز دانی  
 بجوش غیرت دین ، پختگی می بایدت حاصل  
 که تازین عالم خا می کمیت عزم بجهبانی



به صدق خاطر ، امدادی بدهاخوان دینی را  
 بشوی از لوح دل ، ز نگار تنو یلات نفسانی  
 هدایت بخشد ایزد هر کرا در را هدین گو شد  
 ثبوتی دارد این معنی باستد لال قر آنی  
 خوشا حال کسی کاندر غریبی یار دین باشد  
 کند صرف مروت در ترقی های ایمانی  
 تکلف بر طرف ، نی در پی تزین الفاظم  
 چو معنی راستان گویم چه عبرانی چه سریانی  
 نگویم اینکه سبحانم ، و لیکن اینقدر دانم  
 که همچون شاعران دین ، نیم در خال و خطافانی  
 سخن از بهر دین گویم ، زحق اعلا ی دین جویم  
 ره توبه همی پویم ، بسر زالوده دامانی  
 خداوندا بذات پاک و اوصاف جمیل خود  
 بقر ب حضرت شاه رسل آن شمع ایمانی  
 یکی بر حال این پژ مردگان از فیض خود رحمی  
 که بس درمانده ایم از سورت اغوی نفسانی  
 نظا می بخش سلك رشته دین پیمبر را  
 قوامی ملت ما را ز رحمت دار ار زانی  
 عطا کن دولت اسلام را از فضل خود رونق  
 بنور معرفت شمع دیانت ساز نو را نی  
 شهان ملت اسلام کا کنونند در گیتی  
 بده توفیق شان در قوت دین مسلمان  
 خصوص آن خسرو عادل دیانت خوی دریا دل  
 که باشد همتش مصروف تا ییادت ایمانی  
 سراج ملت و دین ، شهر یار عادل و باذل  
 که روشن شد ز عدل و جود او کیش مسلمان



چو مصر و فست یار ب همتش در رفعت دینت  
بحفظ خویش کن ز افات کیمها نش نگهبانی

سخن کوتاه بایده (رواصفا) در رسم دانایان

که تطویل کلام آرد ملال طبع انسانی (۱)

ص ۳۶ سراج الاخبار افغانستان عدد اول سال اول ۱۵ ذی قعدة

۱۳۲۳ ق ۱۱ جنوری ۱۹۰۶ م

قربانیان مشروطیت از خاندان واصف قندهاری :

طوریکه اشاره کو تاه رفت ، از خاندان واصف چند تن

در جنبش مشروطیت اولین، دست دایسته اند، که ذیلا معرفی میشوند:

۱ - سعدالله خان الکوزایی برادر مولوی واصف فرزند مولوی

احمد جان تاجر که در صفر ۱۳۱۷ ق گرفتار و روزیکه واصف را میکشند  
اورا باوی یکجا بد ها ن تو پ بستند که از از کابن رشید شریکیت  
اول بود .

۲ - عبدالقیوم خان الکوزایی قندهاری فرزند نورمحمد بن محمد

بن محمد عظیم عم احمد جان تاجر، که مامور گمرک کابل بود و با واصف  
یکجا به توپ پرانده شد، یک پسرش عبدالخالق مرد با سوادی بود که تا  
حدود ۱۳۰۹ در قندهار میزیست.

۳ - عبدالرحمن خان کاکای واصف که در صفر ۱۳۲۷ ق در کابل

محبوس شد و در زندان شیرپور و فالت یافت .

تمام افراد این خاندان که در دوره امانیه میزیستند ، اشخاص

بیدار و موید دولت امانی و طرفدار نشر معارف و دارای افکار آزادی  
خواهی بوده اند .

(۱) این قصیده مطابق موازین بلاغی ، عیبی جز ایضا (شایگان )

ندارد .



(۴)

## اعضای مهم گروه نخستین مشروطه خواهان

در جمعیت اول مشروطه خواهان افغانستان يك فرا كسيون كوچك معلمان هندی هم بر ياست دكتور عبدالغني وجود داشت كه خود را ((جان نثاران ملت)) (يا اسلام) گفته اند و اين نام تاريخ نماست از آن سالی كه اين فرا كسيون تشكيل شده و به حساب جمل كليات جان نثاران است - ۱۳۲۶ م ق است كه آن خواهد آمد .

ولی افغانان جمعیت خود را ((اخوان افغان)) می نامیدند و این نام را نویسنده این سطور از چند تن اعضای این جمعیت شنیده ام مانند مرحومان عبدالعزیز خان قند هاری و عبدالجلال خان قند هاری و تاج محمد خان بلوچ پغمانی . اخوان افغان تاجاییکه ما شناخته ایم ، ذوات آتی اند ، که در راس حزب واقع بوده و مصدر فعالیت ها گردیده یا محبوس شده اند . البته اعضای عادی آن به صد ها می رسیدند .

### ۱ - مرحوم میر قاسم خان :

طوریکه دیده شد وی در ايام جوانی باواصف یکجا در گروه تالیف سراج الاحکام محرر بود . چون پدرش سید غلام محمد چهار باغی (پغمانی) از علمای نامور و روحانیون عصر و استاد خاندان امیر عبدالرحمن خان بود ، وی از خردی در محیط علم پرورش

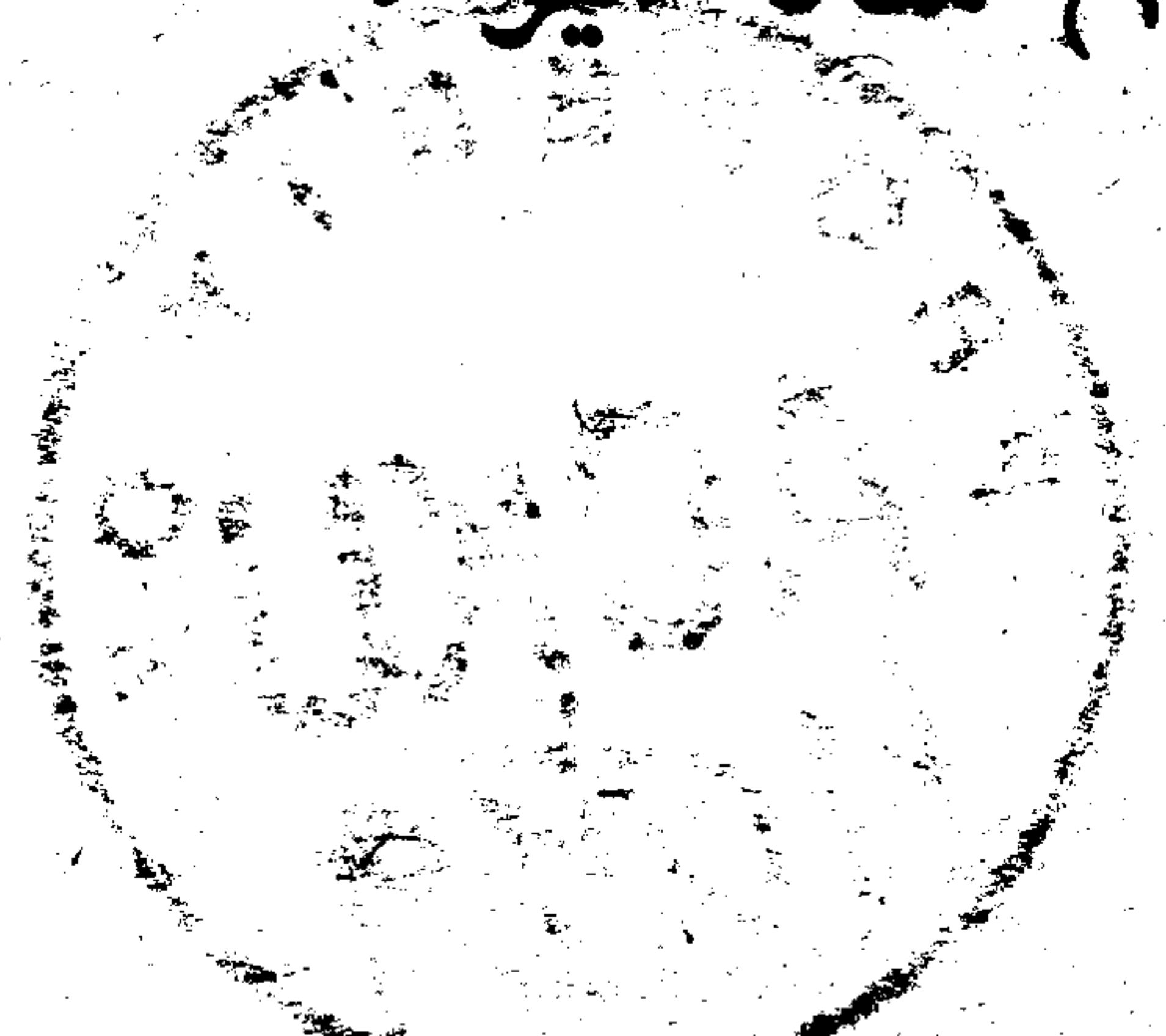




یافت و با علوم مروجه اسلامی به زبان عربی آشنا و در مکتب حبیبیه معلم بود، که در آنجا در حلقه روشنفکران عصر و رفقای مولوی واصف درآمد و منشی یک جرگه مشروطه خواهان در تحت ریاست مولوی واصف بود و مقام علمی و افکار مترقی را در مملکت کسب کرد تا که در مشروطیت اول در جمله روشنفکران مشروطه خواه در شیرپور محبوب شد، و لی بعد از چند سال نظر به مقام علمی پدرش که امیر حبیب الله خان او را به نظر قدر و احترام می دید از حبس رها گردید. (۱)

میر قاسم خان در عصر اما نی از مقر بان دربار شد و چون اعضای جمعیت مشروطه خواهان بعد از استقلال، تمام امور کشور را به دست گرفتند و امان الله خان که جز و اینها بوده بر تخت شاهی نشست، میر قاسم خان مدتی سر دبیر جریده امان افغان بود. (۱۳۰۰ - ۱۳۰۵ ش) و بعد از آن سر منشی در بار شاهی گردید که این وظیفه اش از ۱۳۰۶ تا زمستان ۱۳۰۷ ش و سقوط رژیم امانی دوام داشت و در مدت اغتشاش بچه سقا و منزوی بود، تا که در سنه ۱۳۰۸ ش بعد از فتح کابل بدست محمد نادر شاه، معین وزارت معارف مقرر گردید. و لی چون یکی از شاگردان لیسۀ امانی (نجات) عبدالخالق به تاریخ ۱۶ عقرب ۱۳۱۲ ش (۸ نو مبر ۱۹۳۳ م) محمد نادر شاه را در چمن قصر دلکشا بضر ب تفنگچه بکشت، در همین روز میر قاسم خان هم در جمله محزکان این حادثه محبوبس و محکوم با اعدام گردید. او را به تاریخ ۲۶ قوس ۱۳۱۲ ش بشمول قاتل مذکور به اعدام گناه کنا رمحبس ده مزنگ بردند و چون زمین دار زا بگلوئی او بستند، یکی از شاگردانش سردار فیض محمد خان فسر زند گل محمد خان ذکریا - که وزیر خارجه وقت بود

(۱) مقاله میر.





دوان دوان فرمان معافی او را از طرف محمد ظاهر شاه به کشتنگاه او رسانید و بچنین وضع معجزه آساز مرگ نجات یافت، و لی شا - نزده سال در محبس ارگ بسربرد، تا که در سنه ۱۳۲۸ ش - (۱۹۴۹م) رها گردید و در سنه ۱۳۲۹ ش در کابینه سردار شاه محمود خان به حیث وزیر عدلیه شامل شد و تا سقوط این رژیم ۱۳۳۲ ش برین منصب باقی ماند.

این شخصیت دانشمند و نقاد که صراحت لهجه و صفات آزادمنشی و روشنی فکر و مقداری از علم و سواد داشت، در ایام پیری روز سه شنبه ۲۲ حوت ۱۳۵۷ ش در کابل از جهان رفت و در تاریخ روشنفکری و آموزگاری و نو - یسندگی افغانستان نام نیکی دارد که با وجود دستیابی بر مقامات بلند، منزلت آزادیخواهی و نقادی و استادی خود را از دست نداد. روانش شاد باد!

وی روزی داستان زندگانی پرهیجان خود را باین بیت خلاصه میکرد:

عشق شور انگیز ما را بر سرکوی تو برد

پر تلاش خود چه مینازم که ره سوی تو برد

از آثار میرسید قاسم خان، برخی از مقالاتیست که حین سر دبیری امان افغان در آن جریده نوشته و عمق مطالعات او را در مسایل اجتماعی، دینی و قانونی میرساند. در دوره معلمی خود در مدرسه حبیبیه و مکتب استقلال بسا شاگردان جوانان را با روحیه وطن پرستی و آزادی فکر و انتقاد اجتماعی تربیه کرد و تا آخر عمر مقام رهنما را از دست نداد.

مرحوم میرقاسم خان برخی از اعضای مهم جنبش اول مشروطه خواهی را چنین معرفی میکند:

(( در ذیل اسمای تعدادی از فرزندان خرومند و خیبر را که در آن



نهضت اشتراك داشتند ، بعد ضمیرسانم ، تا خوانندگان محترم با تأمل شخصیت آنها را مورد دقت قرار داده و قضاوت نمایند که نهضت مشروطه ، زاده فکر و دهای باطنی خود آنها بود ، نه تلقین اجنبی . آیا گنجایش آنها دارد که اینچنین شخصیت های برازنده و محترم خود را یکدسته آشوب طلب خطاب کنیم ؟

۲ - دو نفر پسران عالم متبحر مولوی عبد الرؤف اخوند زاده قندهاری که هر يك بنو به خود از علمای برازنده بودند یعنی مولوی عبد الواسع اخوند زاده و مولوی عبدالرب اخوند زاده . ایشان علاوه بر علمیت ، مردان خطیب و دلیری بودند که در نهضت مشروطه در شیرپور محبوس گردیدند و امامیر حبیب الله خان هر دو را به احترام مقام علمی پدرشان بعد از چند ماه مورد عفو قرار داد . آنها نیز قیادت یکدسته از مشروطه خواهان را بعهده داشتند . روزهای جمعه در مسجد پل خشتی از حجام نماز گذاران بیشتر میباشد . در یکی از آن روزها مولوی عبدالواسع اخوند زاده در حالی که بر منبر با فصاحت و بلاغت مو عظه می نمود . این آیه شریفه را خواند اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم در تفسیر این آیت خطاب به مردم گفت : ای مردم ! از علمای منور و روشن فکر اطاعت کنید ، زیرا ما علم داریم بر اینکه چگونه مردم را بر راه خیر و صلاح هدایت نماییم و از طریق فحشا و منکر بر حذر داریم . و قتی اعلیحضرت امان الله خان غازی او را به حضور طلبیده میخواست تنبیه نماید . مولوی صاحب باهمان شجاعت اخلاقی که خاصه او بود ، از مو عظه خود باد لایل دفاع نموده و اعلیحضرت مو صوف را قانع گردا یند . (۱)

آنچه مرحوم میر قاسم خان در باره این دو برادر گفته در بالا آورده شد و مادر سطور آتی ایشان را خوبتر معرفی میکنیم :

(۱) مقاله میر .



پدر این دو برادر مولوی عبدالروف را در مبحث انجمن-  
 سراج الاخبار افغانستان شناختید و فرزند کلانش مولوی  
 عبدالواسع - طوریکه میر قاسم خان گفته - عالم متبحری بود، که  
 تولدش در قندهار در حدود ۱۲۹۰ ق است. وی در اواخر امارت امیر  
 حبیب الله خان سر رشته دار مکاتب ابتدایی قندهار و از مجاهدین  
 بیرق دار جهاد استقلال بود. بعد از جلوس امان الله خان غازی به  
 کابل خواسته شد و در اداره تقنین و شورا همراه بدری بیگ (۱)  
 متخصصین ترک، در ترتیب قوانین و تطبیق آن با شریعت محمدی (ص)  
 کار میکرد، چنانچه در آخر اکثر قوانین منشوره بعد از ۱۲۹۹ ش با  
 امضای پادشاه، امضای خادما العلماء محمد عبدالواسع قندهاری  
 هم دیده می شود. وی درین دوره در تاسیس مکتب قضات و مکتب  
 حکام هم کوشید و استاد شریعیات آن بود. ۱۳۰۰ ش و در عقرب  
 ۱۱۰۱ ش اکتوبر ۱۶۱۱ م مرته پستو در برج شمالی ارک نا بل  
 بریاست مولوی عبدالواسع افتتاح یافت، و به نشر کتاب یوازینی  
 پشتو و پشتو پشویه (گرا مر) پرداخت. بعد ازین در عقرب  
 ۱۳۰۲ ش رئیس محاکمات بود تا که در حدود سنه ۱۳۰۵ ش بنا بر  
 ایراد خطا به شرح او لو الامر بدسیسه در باریان امان الله خان،  
 در کوتوالی کابل مدت یکسال محبوس ماند. چون رها گردید،  
 به قندهار رفت و در اغتشاش ۱۳۰۷ ش فتوای شرعی بطرفداری  
 امان الله خان در مقام بل بچه سقا و سادر نمود. ولی در جوزای ۱۳۰۸ ش  
 چون لشکریان بچه سقا و قندهار را گرفتند، او را به جرم  
 ترتیب نظامنامه های دوره امانی، در غل و زنجیر به کابل ارسال  
 داشتند. چون بچه سقا و علت اصدار فتوای او از او پرسید وی با  
 کمال رشادت و جرأت گفت: شما چون قاطع طریق و غاصب

(۱) متوفی در کابل ۱۵ ثور ۱۳۰۲ ش.



سلطنت اید ، باید شرعاً به قطعید محکوم شوید ! بچه سقاو ازین سخن بخشم آمد و امر به قتلش دادو در شیر پور کابل به توپ بسته شد (جوزا ۱۳۰۸ ش) از مهمتر ین تالیفات او دو جلد کتاب تمسك القضا ت است ، که جلد اول آن مشتمل بر حقوق و جزء دوم دارای احکام جز است (مشتمل بر ۱۱۳ ماده طبع کابل ۱۳۰۰ ش) .

۲ - حکمت اسلامی در فلسفه نزول قرآن و مقاصد بعث پیامبر (ص) و مبانی دینی و دنیوی اسلام تالیف ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۳۴ ق ، حصه اول و دوم که یک نسخه خطی آن در آرشیف ملی کابل موجود است نمبر ۷۲۸ .

۳ - حکومت اسلامی : در باره اداره و تشکیلات حکومت از نظر اسلام ، که نسخه خطی آن در اغتشاش ۱۳۰۸ ش از بین رفت . وی در خاتمه حکمت اسلامی گوید : رساله علیحده مسمی به حکومت اسلامی هم تحریر شده است .

۴ - تفسیر سوره فاتحه و بقره به زبان فارسی و پشتو و انگلیسی نسخه خطی آن پیش نویسنده این سطور بود ، که در سنه ۱۳۳۹ ش در کراچی بدست پولیس پاکستان از بین رفت ترجمه انگلیسی آنرا عبدالوهاب کاموی عضو پشتومر که کرده بود ۱۳۰۰ ش .

۵ - عنوان اساسی دینیات در مضمون تعلیمی فلسفه اسلامی قرآنی طبع کابل ۱۳۰۰ ش .

۶ - رساله شناخت خدا مشتمل بر معانی اسماء الحسنی قطع خورد طبع کابل ۱۳۰۰ ش .

۷ - منظومه تعاون به زبان پشتو ، طبع کابل ۱۳۶۲ ش .

۳ - مولوی عبدالرب :

پسر دوم مولوی عبدالروفاست که در قندهار در حدود ۱۲۹۵ ق دنیا آمد و تحصیلات علمی خود را در علوم اسلامی و زبان عربی





**ایستاده گان :**

- ۱- فتح محمد خان جبا و خیل (ارسلا)
  - ۲- مولوی جمال الدین معلم ہندی دارالعلوم حبیبیہ
  - ۳- معراج الدین خان معلم ہندی دارالعلوم حبیبیہ
- نشستہ گان ازراست بچپ:

- ۱- مولوی عبدالرب
- ۲- ؟ ہندی
- ۳- سردار عنایت اللہ خان
- ۴- علی افندی
- ۵- شاہ غاسمی حبیب خان بارکزی



در محضر پدر تکمیل کرد و در عصر امیر حبیب الله خان استاد دینیات و فلسفه اسلامی مد رسته حبیبیه بود و در مدرسه شاهیه نیز تدریس میکرد و در حرکت جنبش مشروطیت اول محبوبس گردید، ولی بعد از رهایی در تاسیس مکتب و توسعه معارف جدید دستی داشت و عضو شورای معارف و مدیر مکتب ابتدایی و دارالمعلمین کابل بود. (حدود ۱۳۳۰ ق). وی یکی از نویسندگان است که در سراج الاخبار محمود طرزی، مضامین دینی را با سبک جدید تحقیق در فلسفه اسلامیه نشر میکرد. چون در سنه ۱۳۳۴ ق پدرش مولوی عبدالروف از جهان رفت وی به حیث «ملای خضور» بدربار امیر محشور بود و در سفر اخیری که امیر در شتایه کله گوش لغمان کشته شد (شب پنجشنبه ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۳۷ ق ۲۱ فبروری ۱۹۱۹ م) وی نیز در جلال آباد به تب محرقه و سرسام در همین شب جان داد و در همانجا مدفون گردید.

جریده امان افغان در شماره اولین خود که به تاریخ ۲۲ حمل ۱۲۹۸ ش = ۱۲ اپریل ۱۹۱۹ م نشر شده به قلم مرحوم عبدالهادی داوی چنین نوشته که معارف شخصیت اوست:

«جناب مستطاب مولوی عبدالرب خان مدیر مکتب ابتداییه و دارالمعلمین و ملای حضو را علی حضرت شهید، که در مکتب حبیبیه و مکتب ابتداییه خدمات نمایی انجام داده بود، بمرض محرقه در جلال آباد گرفتار و آخر سرسام شده، برحمت حق پیوستند.... حقیقتاً یک ضایعه بزرگ علمیست... که با رحلت ایشان مقام ریاست شریعت در مملکت خالی ماند... باز ماندگان محترم شانرا تعزیت و تسلیت میدهیم... امان افغان ص ۱۰ شماره اول ۲۲ حمل ۱۲۹۸ ش طبع کابل».



تالیفات مولوی عبدالرب اکثرکتب درسی است که برای تدریس در پیت العلوم حبیبیه و دیگر مکاتب بزبان دری نوشته و طبع شده است مانند :

- ۱ - سراج العقاید طبع کابل . برای صنف پنجم ابتدایی .
- ۲ - دینیات در چهار جلد طبع کابل ، برای چهار صنف اول تا چهارم ابتدایی .
- ۳ - رساله اطاعت اول و اول مرطبع کابل .
- ۴ - سراج القضاة . نسخه خطی آرشیف ملی کابل .
- ۵ - مقدمه فلسفه اسلامیه (خطی) .
- ۶ - سراج السیر در سیر نبوی (ص) طبع لاهور برای مکاتب متوسطه .
- ۷ - مقالات متعدد در سراج الاخبار راجع به تفسیر و فلسفه اسلامیة .

۸ - سراج الفقه در دو جلد طبع کابل ۱۳۳۱ ق .

۹ - مولوی غلام محی الدین افغان :

اصلاً از قوم جمر یا نیقندهاری و معلم مدرسه حبیبیه بود ، که خانواده او در پشاور میزیست و از جمله فراریان جمعیت سردار محمد ایوب خان فاتح میوند بوده اند . وی در کالج های هند تحصیل کرد و در حدود ۱۳۲۴ ق و پس بوطن آمد و مرد مجرد ، آزاد و خوش مشرب بی بود که در سرای پشاور یهای شور بازار کابل میزیست ، رفقاء همیشه در اتاق او جمع می شدند که شکل کلوبی را بخود گرفته بود ، در آنجا دیگچه پزانی و شطرنج میکردند و گاهی به مناظره های علمی و ادبی و سیاسی می پرداختند . (۱)

افغان یکی از نویسندگان سراج الاخبار و شاعران پشتو است که با محمود طرزی هم محشور بود و همواره کمک قلمی میکرد و

(۱) مقاله میر .



محمود طرزی در یکی از شماره های سراج الاخبار درباره او چنین نوشته بود :

((يك عالم با علم افغانی نژاد افغانی زبان وطنی ما جناب مولوی - غلام محی الدین افغان سر کرد مدرسۀ دارالمعلمین است که به زبان های شرقی مانند پشتو ، پارسی ، عربی و زیاده بران بزبانهای متنوعه هندوستان مانند اردو ، گورمکھی شاستری ، سنسکریت و غیره بدرجه پی که ترجمه بتوان نند آگاهی دارد .

((معرکه مذهب و ساینس)) که جناب غفران ماب شیخ شبلی - نعمانی آنرا ترجمه به زبان اردو نموده ، این مرد فاضل افغانی ما به زبان فارسی ترجمه میکند ...)) (۱)

افغان که در مشروطیت او در سنه ۱۳۲۷ ق مجبوس گردید و بعد از مدتی رهایی یافت مدیر دارالمعلمین و مرد ملت دوست شد -  
عر و ادیبی بود (۲) که اشعار پشتو و مقالات فارسی او در سراج الاخبار انتشار می یافت .

افغان شخصیت پرورنده و محبوبی داشت و همواره مرکز تجمع یاران روشن فکر و جوانان افغان بود ، که ازو هم چیزی می آموختند و هم می شنیدند . چوزروز چهارشنبه ۱۲ - اسد ۱۳۰۰ ش در کابل وفات یافت و در تمام عمر خود مجرد زندگی کرده بود ،

---

(۱) مقالات محمود طرزی ۶۲۵ طبع کابل ۱۳۵۹ در اینجا مرحوم محمود طرزی سهوشده ، ترجمه اردوی معرکه مذهب و ساینس از مولانا ظفر علی خان مدیر زمیندار لاهور و یکی از زعمای مسلمانان هند در نیمه اول قرن بیستم است که در همان اوقات در هند چاپ شده و ترجمه ایست از اثر ولیم دراپر ، یکتن مورخ و مؤلف امریکایی .

(۲) مولوی محمد حسین : انقلاب افغانستان به زبان اردو ۹۲ طبع جالندهر ۱۳۰۹ ش .



همین یاران بزم و پرور دگان محفل او جنازه اش را با تائر واحترام برداشتند و در مقبرهٔ عمومی شهدای صالحین به خاک سپردند و بر لوح مزارش نخستین بار به زبان پشتو کتیبهٔ معرفی شخصیت او را نوشتند که متن آن چنین است :

«مولوی غلام محی الدین افغان په قندهار کې متولد سو او هلته یی دینی تعلیم حاصل کړ . پس په معیت د سردار ایوب خان په راوړل کې د لاهور کې یی د فرار په حالت کې له انگریزی مکتبو څخه جدید تعلیم واخیست . چی بیرته کابل ته راغی ، دامیر حبیب الله خان په عهد د مکاتب ابتدا ټیو ممتحن مقرر سوپسله خدمت د ۱۴ کالو د معارف ، دامیر امان الله خان غازی په روشاز دوران کې مدیر د دارالمعلمین سو او هغه خیالات او ارادی د اصلاح او ترقی د ملت چی د دوولس کاله پخوا یی په مجلس د جان نثاران اسلام کې معاقده کړی وی ، د ظل الهی تر سیوری لاندی پخپله ټمر ته ورسیدی . په داکیف مطمئن او راضی د عباد الله په خدمت کې داخل ، په اجل دو بای هیضه و پرور دگار ته راجع سو . او هغه د ټولو څښتن په جنت کې داخل کړ .»

چی په یارپسی ترخان او جهان تیروی

څو کولای شی دا هسی مشقت

دعا د (خوان افغان) په یاد دهغه د وطن دوستی او وفا له زړه خیرتی .  
د شپیتو کالو د صلاح او تجرد او خوانی په ژوند کې ملگری د خوا-  
نمردانو ، اهل او صالح د هر مشربو ، چی ټول یی آمرزش غواړی .

بروز مرگ که یوم وصال یارانست

کسیکه دست من آن دم گرفت یار، آنست

تاریخ وفات چهارشنبه ۱۱ اسد سنه ۱۳۰۰ ش مطابق ۲۸ ذی قعدة

الحرام ۱۳۳۹ هجری .»



راجع به آثار و افکار افغان به مجموعه مقالات ((افغان یاد)) که در سنه ۱۳۶۱ ش در کابل از طرف پوهنځی ادبیات طبع میگردد و نیز رساله ((دغلام محی الدین افغان افکار او آثار)) طبع پوهنتون کابل ۱۳۶۰ ش رجوع شود .

#### ۵ - عبدالجلال خان :

از مردم قندهار و پسر عمومی مولوی غلام محی الدین افغان بود، که با جمعیت مشروطه خواهان محشور و مردم و طنخواه حلیم و فکوری بود، و در سنه ۱۳۲۷ در شیرپور محبوس شد و تا اخیر عصر امیر حبیب الله خان محبوس ماند (۱)

جلال خان که شخصیت خاموش و متحمل اما بیداری داشت، بعد از تحمل مصائب حبس طویل با جلوس اما نی در ۱۲۹۸ ش رها گردید و به قندهار رفت و در بازار شاه قندهار دکان چینی فروشی داشت و نزد روشنفکران محترم بود و تا حدود ۱۳۱۲ ش هم زندگی داشت .

#### ۶ - پروفیسر غلام محمد خان :

از خانواده مشهور و متنفذ از بک میمنه و یکی از ارکان مشروطیت اول و روشنفکران وقت بود، که هنرمندی و اندیشه وری و ترقی خواهی در مزاج او بهم آمیخته بود و در نقاشی مقام ارجمندی داشت که در سراج الاخبار آثار هنری و کاریکاتورهای او نشر میشد و با خاندان امیر عبدالرحمن خان قرابتی وصلی هم داشت .

طوری که گفته شد: وی عرضیه مشروطه خواهان را به جلال آباد پیش امیر برد، ولی در آنجا با دیگر مشروطه خواهان محبوس و در غل و زنجیر به کابل آورده شد و در کوتوالی محبوس گردید و هر روز

(۱) مقاله میر



بايك سپاهي محافظ ، به ارگت براي كار نقاشي برده ميشد ، تاكه دراوايل سلطنت اما ني رها و براي ادامه تحصيلات هنري به برلين فرستاده شد .

چون در هنر مندي استعداد كافي داشت ، بعد از مدت كمتر در هنر رسامي و نقاشي و انواع هنرهاي زيبا به مقام پروفيسري رسيد و چون به كابل آمد ، از و پذيرايي شايا ني شد و مكتب صنايع نفيسه را تاسيس كرد و بساشاگردان هنر مند را پرورانيدو در رشته هنري خود داراي مقام ارجمند استادي و آموزگار ي بود .

پروفيسر در حلقه هاي جوانان آزاديخواه و ترقي طلب تا ايام آخرين حيات ، به حيث شخصيت ممتاز و مهربان و پرورنده باقلي ماند و شاگردان و عقيدتمندان فراواني داشت و باوجود تحمل مصائب حبس دراز ، جوانان وزنده دل و داراي فكر روشن و آزادمنش باقي ماند و از ارگان وزارت معارف و حلقه هاي تدريس هنري شمرده مي شد .

وفا تش در كابل ۱۴ قوس سنه ۱۳۱۳ اش است و در مقبره عاشقان و عارفان مدفونست (در باره سوابق خانداني و پدرش عبدالباقي خان رجوع شود به سراج التواريخ جلد سوم طبع كابل ۱۳۳۳ق) .

#### ۷ - كاكاسيد احمد خان لو دين قندهاري :

وي از خانواده مشهور تجار تپيشه و سياست مدار لو دين قندهار و فرزند فيض محمد خان است كه از خوردي در مكتب حرييه عصر امير شير علي خان درس خوانده و شخص عالم وفا ضلي بار آمده بود .

چنانچه كتابي در علم حساب مانند خلاصه الحساب به زبان دري تاليف كرد كه طبع نشد .



وی در تعلیم سواد آموزی بابتکار خود، طرزی را بوجود آورد که در معارف به «طرز کاکا» شهرت یافت و این اولین تحولی بود که نامبرده در طرز تدریس ابتدا یی برای سواد آموزی پدید آورد چه تا آنوقت قاعده بغدادی معمول بود، که اطفال را زود با سواد نمی سازد. کاکا که از منورین کابل و رئیس یک دستة رفقای مشروطه خواه بود تا جلوس امانی ۱۲۹۸ ش در ارگ محبوس ماند (۱) و درین مدت یازده سال در داخل زندان، طرز مخصوص سواد آموزی را ترتیب و تطبیق کرد.

مولوی محمد حسین ازوبنیکی یاد میکند و او را دوست ایام زندان خود و مرد روحیه شناس نقاد مهربانی میداند، که دارای فکر و ثبات فوق العاده و به زبان فارسی و عربی دانا و در ریاضی ماهر بود، در محبس به محبو سین سواد درس میداد و بطریقی که خود شن ایجاد کرده بود بسا نو آموزان را با سواد ساخت و همین طرز کاکا در زبان اردو هم بنام «قاعده نادره» ترجمه و تطبیق و رواج یافت (۲) کاکا بنا بر صراحت لهجه و راستگویی تا اواسط عصر اما نی بین مردم و در بار محترم بود و در اکثر محافل علمی و ادبی شمول داشت و به رای او کار می بستند، تا که در سنه ۱۳۰۶ ش روز یکشنبه ۱۴ حوت در توپچی باغ کابل وفات یافت، در حالیکه بسا شاگردان و ارادتمندان را در عقب گذاشته و عمرش از هفتاد سال متجاوز بوده آرامگاه او در مقبره شهدای صالحین و حضیره محمد رفیق خان لودین است.

**۹۸ - سردار عبدالرحمن خان و سردار عبدالحبیب خان :**

پسران سردار عبدالوهاب خان امین المکاتب نیز از جمله جوانان

(۱) مقاله میر :

(۲) محمد حسین : انقلاب افغانستان ۹۴



منور و ترقی خواه بودند که مدتی را در تبعید سیاسی در خارج مملکت گذرانیده و پس به کابل برگشته بودند و در جنبش مشروطیت دست داشتند .

این دو برادر در راس يك جرگه فرعی رفقای مشروطه خواه واقع بوده اند، که شهزاده امان الله خان هم باین گروه شامل بود و هر دو بادیگر مشروطه طلبان در ارگ زندانی گردیدند ، اما بنا بر نفوذ خاندانی بزودی رها شدند و در جمله محرکان توسعه معارف و قانون بوده اند . (۱)

عبدالرحمن خان در او آخر دوره امیر حبیب الله خان سفیر افغانستان در هند (دهلی) و بعد از جلوس امانی سردار عبدالحبیب خان در کابینه نخستین امینی ۱۲۹۸ ش وزیر معارف و عبدالرحمن خان مستشار وزارت خارجه و حکمران فراه بود ، که سال ولادتش ۱۲۸۹ ق و وفاتش در فراه ۱۳۱۳ ش است .

گویند در مجمعی که رفقای مشروطه خواه در کابل فراهم آمده بودند و تصویب کردند که بعد ازین باید مسلح باشند گفته شد : امیر حبیب الله نی ، بلکه عبدالحبیب رئیس !

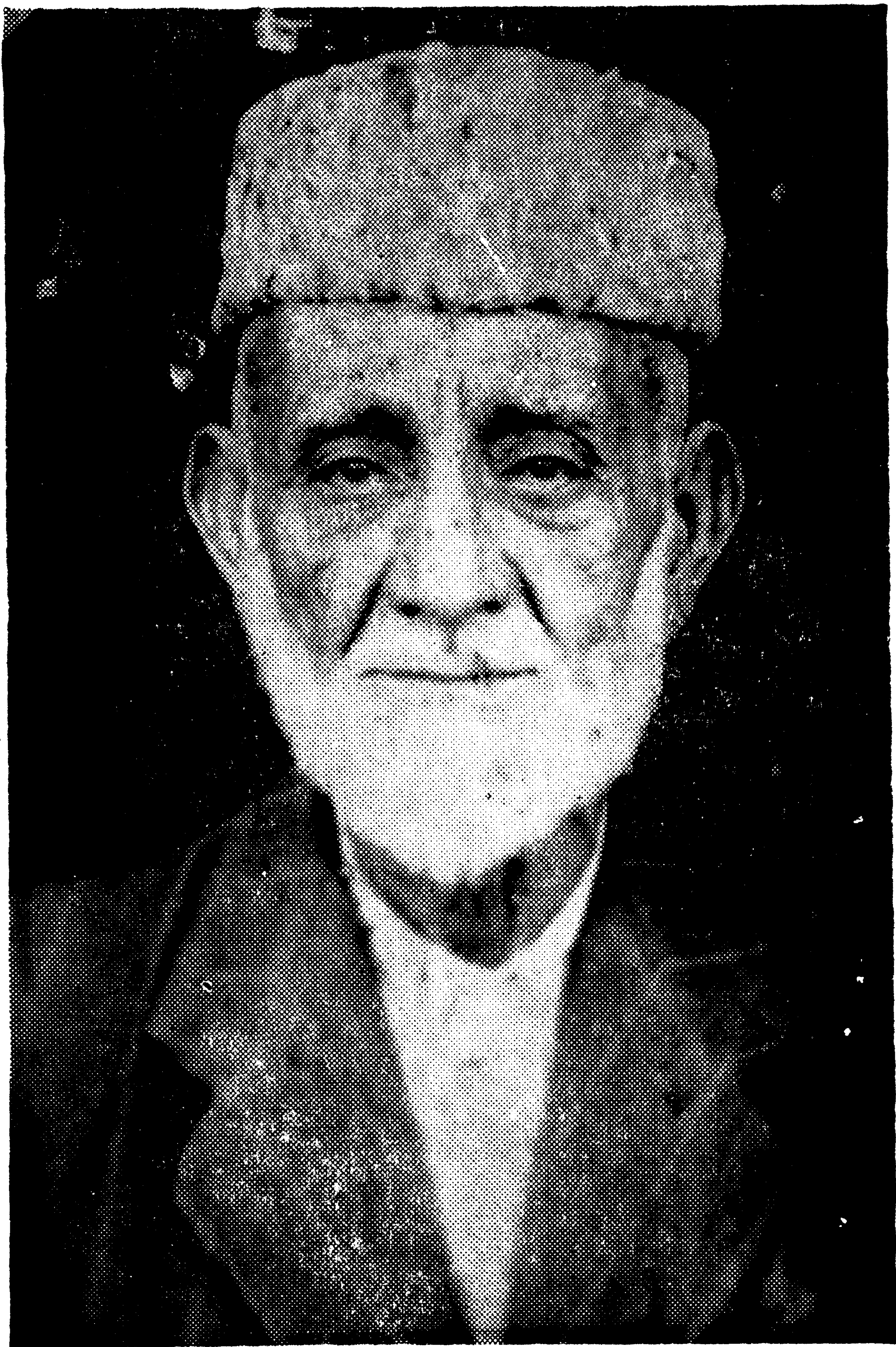
چون این سخن مزاح آمیز راه منبیا ن به خود امیر رسا نیده بودند ازینرو در بار مشروطه طلبان تاخت ، و این خود بهانه دسیسه یازان درباری بود .

۱۰- بابا عبدالعزیز خان :

فرزند میرزا عطا محمد الکوزایی قند هاری سر رشته دار مالی غزنه در عصر امیر عبدالرحمن خانست که جوان دانشمند و خوش نویس ماهری بود و در مطبعه کابل از حدود ۱۲۲۳ ق بحیث مصلح سنگ

(۱) مقاله میر





بابا عبدالعزیز خان الکوزی درس ہشتاد سالگی



کار میکرد و خط نستعلیق و نسخ را از دست چپ برآست هم زیبا و خوانا می نوشت.

وی به قول میرقاسم خان، جوان فهیم و بادر آیت و صریح اللهجه بود، که نامش بنا بر تصادف از جمله رفقای مشروطیت او لافتاده بود و محبوس نگردید (۱).

این جوان دلیر و پرشور، در نهضت دوم مشروطه نیز شامل بود که در حدود ۱۳۳۶ ق محبوس و با آغاز دوره امانی ۱۲۹۸ ش رها شد و به قندهار رفت و در آنجا کاپی نویس مطبعه واز سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۹ ش مدیر طلوع افغان و در دوره اغتشاش ۱۳۰۸ ش محبوس بود.

در سنه ۱۳۰۹ ش وکیل شهر قندهار در شورای ملی انتخاب گردید، ولی بنا بر مخالفتی که با مقرری عبدالاحد خان وردگ به ریاست شورا کرد، او را مستعفی ساختند و مدتی مدیر مطبوعات وزارت خارجه بود، تا که در ۱۵ سنبله ۱۳۱۲ ش بعد از حمله محمد عظیم منشی زاده بر سفارت بریتانیا محبوس گردید و سیزده سال در محبس سرای موتی و دهمزنگ کابل زندانی ماند.

وی در سال ۱۳۲۵ ش رها گردید و به قندهار رفت و در همین سال از طرف مردم شهر به ریاست بلدیة آنجا منتخب شد و در سن پیری در حدود سال ۱۳۴۲ ش در قندهار وفات یافت.

### ۱۱ - استاد محمد انور پسر:

پسر ناظر صفر واز خانواده منوران بوده واز جمله شاگردان ممتاز مدرسه حبیبیه، شخص عالم و ادیب و شاعر خوش مشرب و روشنفکر بشمار میرفت و از نظر سن هم با استادان جوان مشروطه خواه تفاوت چندانی نداشت، لذا هم از استادان خود در مس

(۱) مقاله میر



می آموخت و هم با ایشان رفیق و همکار بود و تقریباً دو سال در مسئله مشروطیت اول در شیرپور محبوس ماند و به سبب نفوذ پدرش رها گردید.

وی عملاً صوفی مشرب بود و در علوم ادبی و اسلامی دستی داشت و شعر ناب بر سبک هندوی میسر و دودارای اشعار دل انگیز مخصوصاً در غزل است. چون ناظر صفر پدرش در سنه ۱۳۰۸ ش به حیث نائب الحکومه قطن و بدخشان مقرر گردید، بسمل معاون پدر بود در سنه ۱۳۱۰ ش مدیر انجمن ادبی در کابل مقرر شد، که در حرکات فکری مخفی مقابل رژیم نادرشاهی دستی داشت و بنا برین بمعیت برادر شاعرش محمد ابراهیم صفا تا سنه ۱۳۲۵ ش در کابل محبوس ماند، چون رها گردید، مدتی رئیس مرستون (دارالعجزه) و بعد از آن رئیس اداری وزارت مالیه بود، تا که روز ۳ جدی ۱۳۴۰ ش در کابل از جهان رفت.

بسمل و صفا از سر آمدان شاعری سبک هند در قرن اخیر بوده و یک برادر دیگر ایشان اخترجان در دسینسه قرغه برای قتل امان الله خان دست داشت و در همان سال بمعیت پنج تن دیگر اعدام گردید. مولوی محمد حسین می نویسد: چون امان الله خان، بمعیت مشروطه خواهان را بنام اصلاح طلبان خطاب میکرد، بنا برین همه ما را رهایی داد، و لسی محمد انور بسمل را با وجود یکه دوست و همفکر خود میدانست، بسبب جرم برادرش اخترجان محبوس نگه داشت، تا که بالاخره بیاد آوری مولوی محمد حسین رها شد. (۱)

## ۱۲ - تاج محمد خان بلوچ

یکی از منوران کابل و شخص گویا و پویا، پسر علی محمد خان

(۱) محمد حسین: انقلاب ۲۲۸



بن ناظر عبدالوهاب خان و برادر محمد شریف خان پشمانی بود، که در راس یکی از گروههای فرعی مشروطه خواهان اول کار میکرد و وقتی که اعضای مهم جمعیت تصویب مسلح بودن و داشتن تفنگچه را نمودند، این مصوبه کتبی، تحویل تاج محمد خان گردید و بوسیله محمد شریف خان برادرش - که مخالف سرسخت سیاسی او و گماشته حکومت بود - از اسنادخانگی او کشیده شده و با میر رسا - نیده شد، (۱) که سبب بر باد ی تمام جمعیت گردید.

غبار نام تاج محمد خان را در جمله محبوسین آورده و لوی میر - قاسم خان گفت که بنا بر آشنا بی با ملا منہاج الدین و عبدالحق - که راپور موضوع رابه امیر داده بودند محبوس نگردید، زیرا اسم او را قلم اندازی کرده بودند. (۲) ولی سبب حبس او در او آخر ۱۳۳۷ ق مکتوب های تهدید آمیزی بود که بنام امیر و برادرش نوشته شده بود.

تاج محمد بلوچ در عصر اما نی، همواره با روشنفکران عصر ما نند عبدالرحمن لودین پسر کاکا سید احمد خان و غیره محشور و مدتی حاکم دولت آباد بلخ و مدیر خارجه قطن و هرات بود و بدرجه جنرال رسیده و در حدود ۱۳۰۶ ش در فراه قوماندان قوای افغانی مقرر شد، که یک مفرزه هزار نفری اشد تر سواران مسلح بلوچ را در چخا - نسور تشکیل داد، تابه اشاره مرکز در وقت ضرورت، شبانه بر بندر گوا در ساحل بلوچستان تاخته بتواند. ولی این امر به سبب اغتشاش داخلی صورت نگرفت.

بلوچ بعد از سقوط دولت اما نی در کابل بود و چون از عنای صر امانست و انتی انگلش بشمار می آمد، چند روز بعد از جلوس محمد نادر شاه غفلتاً گرفتار و اعدام گردید ۱۳۰۸ ش.

(۱) غبار: افغانستان در مسیر تاریخ ۷۱۷.

(۲) مقاله میر.



گویند که پدرش با امیر عبد الرحمن یکجا در بخارا فراری بود و بنا برین قولدش هم در آنجا واقع شده و بعد از آن در اوایل شاهیه امیر مذکور (حدود ۱۳۰۰ ق) به کابل بازگشته و در نزد قاضی سعد الدین خان بارکزی درسخوانده و در با لاحتصار کابل نحو - یلدار بود که در جمعیت سری مشروطیت اول شامل شد .

**۱۳ - اخند زاده محمد اکبر اسحاق زایی قند هاری :**

بقول میر قاسم خان : وی نیز عالم منوری بود ، که در جنبش مشروطیت سهمی داشت و تا اخیر دوره امیر حبیب الله خان در شیرپور محبوس ماند .

**۱۴ - شیر علی خان بارکزی :**

از خاندان خوانین متنفذ چخا نسور سیستان و در جمعیت مشروطه خواهان شامل بود که در سنه ۱۳۲۷ ق در شیرپور محبوس شد و در عصر اما نی رها گردید . (۱)

**۱۵ - مولوی محمد مظفر خان مروت :**

مروت بفتح اول و سوم و سنگون دوم ، نام یک طایفه پشتون مقیم بین بنو و دیره اسماعیل خان پشتونخواست و در هند انگلیسی تحصیلات عصری را به پایان رسانیده و در مدرسه حبیبیه به حیث استاد ریا - ضی و جغرافیه موظف و عضو جمعیت مشروطه خواهان اول بود که در سنه ۱۳۲۷ ق در شیرپور محبوس گردید و بعد از چند سال در زندان مذکور از جهان رفت .

**۱۶ - حافظ عبدالقیوم :**

پسر حافظ جی نور محمد مجذوب ولد ملا جان داد توحی که شخص

(۱) از عدد ۱۴ تا ۱۹ بسند قول میر قاسم خان و ۲۰ تا ۲۲ مطابق ذکر غبار است .



با ذوق و ادیب و شاعر بود، نیز در شیر پور محبوس گردید. چون پدرش در جمله جمعیت حفا ظسر دار نصر الله خان نائب السلطنه بود و نزدش منزلتی داشت بعد از دو سال از حبس رها گردید.

### ۱۷ - میرزا عبدالرزاق :

ساکن چهار سوق حمام نوشهر کابل و پسر خاله میرزا عبدالرونی نائب کو تو ال کابل و از جمله میرزا یان خوش خطایق و ظریف بود، که در شیر پور تا جلوس امان الله غازی محبوس ماند.

### ۱۸ - محمد حسین خان اچکزئی :

عضو جمعیت مشروطه خواهان و شیخ فاضل و سنجیده و روشن فکر بود، که با جلوس اما نیسی از محبس ارگ رها شد.

### ۱۹ - نظام الدین خان ارغندیوال :

از مشروطه خواهان صدیق بود، که تا جلوس عصر اما نیسی در ارگ محبوس ماند و بعد از آن رها گردید، اصلاً از غلام بچه گان خاص امیر بود، که در عصر اما نیسی مدیر وزارت امنیت و بعد از آن سکرتر سفارت افغانی در المان مقرر شد.

### ۲۰ - حاجی عبدالعزیز :

مشهور به لنگر زمین از مشاهیر کابل و در حال مشروطیت اول بود، که بعد از حبس کوتاه رها گردید.

### ۲۱ - محمد اسلم سیغانی :

مشهور به میر شکار از قوم محمد زایی و میر شکار حضور بود، که امیر عفویش کرد.



## ۲۲ - صاحبزاده عبدالله مجددی:

که بعد از توقیف مختصر عفو گردید و رها شد .

## ۲۳ - ملا فیض محمد کا تب :

بن سعید محمد بن خدا داد از هزاره محمد خواجه غزنه ، مولف سراج التواریخ و سوانح نگار امیر حبیب الله خان که نویسنده فاضل و ادیب روشنفکر و از جمله مشروطه خواهان اول بود و در شیر پور حبوس گردید ، اما به سبب اینکه امیر از زمان شهزادگی او را می شناخت و در نگارش سراج التواریخ خدمت میکرد ، بعد از مدت کمی رها شد (۱) . سال ولادت او ۱۲۸۹ ق است .

## آثار قلمی او :

کاتب حقیقتاً نویسنده پر کار و مؤرخ عالمی بود ، که در حدود ۱۳۲۰ ق برای تاریخ نگاری از حضور امیر گماشته شده ، اسناد درباری و کتب لازمه را در دسترس او گذاشتند . وی کتاب ضخیمی در دو جلد بنام تحفة الحبیب مشتمل بر وقایع عصر احمدشاهی از ۱۱۶۰ ق بعد تا ۱۲۹۷ ق نوشت و مامور بود که وقایع عهد امارت امیر عبدالرحمن خان را بشمول او ضاع عصر امیر حبیب الله خان تا زمان خود به قلم آرد .

کاتب کار نگارش تحفة الحبیب را - که هر دو جلد آن به خط خوش نستعلیق خودش در آرشیف ملی موجود است - در ماه شوال ۱۳۲۲ ق در ۸۸۵ صفحه قطع فل سکیپ به پایت رسانید که بسقوط امارت امیر یعقوب خان و خاتمه جنگ دوم افغان و انگلیس ۱۲۹۷ ق ختم میشود و آنرا خود امیر و رجال معمر آن عصر مانند سردار محمد یوسف خان پسر امیر دوست محمد خان و قاضی القضاة سعد الدین خان و منشی محمد یعقوب و میرزا مومن منشی وزیر اکبر خان - که تا آنوقت

(۱) مقاله میر قاسم



زنده بودند دیده و بر حواشی آن نظرهای خود را نوشته اند و یا به نو-  
یسنده کتاب ، شنیدنیها و دید نهایی خود را گفته اند و در بعضی موا رد  
حك و اصلاح روا داشته اند .

فیض محمد درین کتاب نویسنده پرکار است که مطابق موازین  
ادبی و سنن نویسندگی آنوقت ، بتحریر وقایع می پردازد و گاهی  
خامه خود را « کلک در رسلك » می نامد ، که این عبارت جلب توجه  
امیر را کرده و بر حاشیه صفحه ۳۹ جلد دوم برنگ سرخ نوشته  
است : « ما شاء الله ! » که تـبـه این عبارت چقدر رعوت و خود  
نمایی اظهار نموده اند !! ) بانو شتن چنین کلمات طنز آمیز بران  
کلمات خط کشیده و به « مذکور گردید » تصحیح کرده است .

در جاییکه یکی از ناقدان مذکور ، سویه عالی نداشته و  
ایرادی رانوشته اند ، که تب در مقابل آن پافشاری میکند . مثلاً بر کنار  
صفحه ۱۰۴ جلد دوم که بر اعتراض تطویل عبارت پردازد و  
اطناب کلام کرده اند وی می نویسد : « جمله معترضه که مشتمل بر او-  
صاف ظالمان و متضمن مظلومیت ستم دیده گان است بر سبیل تنبیه  
نگارش داده شده . زیرا که مقام مناسب دانسته تحریر نمودم ،  
اطناب ممل نیست . » (۱)

باین نهج فیض محمد - که از قشر عامه بوده و بدر بار راه یافته  
بود - طبعاً در نظر داشت که در لف کلام خود ، احوال ستم دیده گان را  
تمثیل نماید و وجدان طبقاتی خود را تسکین دهد .

طوریکه از معاصران کاتب شنیده ام ، وی درین راه مصیبت  
هادید و بارها مضروب گردید ، ولی کتاب تحفة الحبيب در همین بیاض  
خوشخط باقی ماند و طبع نشد . اما امیر اورا فرونگذاشت و هدایت  
داد ، تا آنرا با طراز دیگری که شکل سراج التواریخ را گرفت

---

(۱) نایل : مجله کتاب شما ره سال ۱۳۵۷ طبع کابل ۱۳۵۷ ش .



در آورد، که اکثر وقایع و نوشته‌ها، بین تحفه و سراج مشترکست.

## (۲) اما سراج التواریخ :

که از کارهای ایام پختگی و تجرب به‌های زندگانی اوست، نخستین کتاب ضبط وقایع دولتی افغانستان شمرده میشود و برای مورخان دیگریکه آثار خود را مطابق بموازین جدید تاریخ نویسی می‌نویسند، بهترین منبع معلومات بشمار می‌آید. نسخه خطی این کتاب که به خط خوش نستعلیق خود کاتب پاک نویسی شده، در آرشیف ملی کابل موجود است و جلد اول و دوم آن در یکو قایه به طبع سر-بی در کابل در سنه ۱۳۳۱ ق در ۳۷۷ صفحه نشر شده است.

اما جلد سوم سراج التواریخ که وقایع بعد از جنگ دوم افغان و انگلیس یعنی بعد از ۱۲۹۸ ق را محتویست، بدوره امارت عبدالرحمن خان تعلق دارد، که از صفحه ۳۷۸ تا ۱۳۴۰ (جمله ۸۶۳ صفحه) دارد و در سنه ۱۳۳۳ ق کار طبع آن در مطبعه حروفی کابل انجام یافته است.

جلد سوم تاوقایع ۱۳۱۴ ق رسیده و طبع شد. ولی پنجسال دیگر تا ۱۳۱۹ ق را هم نوشته بود، که طبع نشد. در سنه ۱۳۵۸ ش چون پسرش محمد علی تمام نوشته‌ها و اسناد باز مانده پدرش را به آرشیف ملی فروخت، در حدود چهار صد صفحه تا آخر عهد امیر عبدالرحمن به قلم خود کاتب برآمد که در آرشیف ملی محفوظست.

## جلد چهارم :

قرار یکه دکتور بهروز در سنه ۱۳۶۱ ش در مسکو به من گفت: کاتب تاریخ خود را تا سال هشتم عصر امانی ۱۳۰۶ ش نوشت. شش سال اخیر امیر عبدالرحمن و تمام دوره امارت حبیب الله خان در يك جلد در حدود سه هزار صفحه به خط میرزا محمد قاسم خان



کابلی بفرمایش فیض محمد خان وزیر معارف و هدایت هاشم شایق  
افندی رئیس دارالتالیف نوشته شده و در کتابخانه معارف موجود  
بود، که احوال قتل امیر حبیب الله را هم داشت، ولی اکنون موجود  
نیست.

و نیز جلد پنجم :

بخط خود کاتب و مشتمل بر احوال هشت سال و سه ماه سلطنت امان-  
الله خان نزد عبدالعفو غرقه دیده شده بود، که سر نوشت این دو  
جلد اخیر معلوم نیست.

### ۳ - فیضی از فیوضات :

کتابی بود که فیض محمد آنرا به مهدی فراخ وزیر مختار ایران در  
کابل (حدود ۱۳۰۶ ش) تقدیم داشته و وی در کتاب خود تاریخ سیاسی  
افغانستان (جلد اول طبع تهران ۱۳۱۴ ش) از ان التقاط کرده و  
معلومست که دارای مطالبی بوده که فیض محمد آنرا از یاد داشتهای  
خود نوشته و اظهار آنرا در داخل افغانستان نمیخواست.

### ۴ - تاریخ حکمای متقدمین از هبوط آدم تا بعثت حضرت عیسی :

برای صنوف رشدی به تصویب وزارت معارف در ۲۸۹ صفحه قطع  
خورد، طبع کابل ۱۳۰۲ ش.

### ۵ - تذکره الانقلاب :

وقایع روزانه روزهای اغتشاش بچه سقاء و سقوط سلطنت امانی  
را از چشم دید خود به طور روزنامه‌چه نوشته و کتاب مفید است که  
در جمله آثار باز مانده دیگر کاتب در سنه ۱۳۵۸ ش برای آرشیف ملی  
خریداری شد و اکنون در آنجا محفوظست.

طوریکه در بالا گفتیم : کاتب احوال عصر امیر حبیب الله خان  
را هم تا آخر آن ۱۳۳۷ ق نوشته بود و در اوایل دوره امانی او را بصورت



فرمانی که در اسناد او موجود است مامور ساختند که وقایع عصر امانی را هم بنویسد و از وزارت خارجه باو سندی داده شده ، تا اسناد آرشیف را ملاحظه کرده بتواند

و این کاغذ هم در اسنادش موجود است .

از یکورق مکتوب خطی وزارت دربار امانی معلوم شد که او را به کتابت هیئتی مقرر کرده بودند که دران مولوی عبدالواسع قند هاری و بدری بیگ ، قوانین مملکت را طبق موازین شرعی می ساختند . ۱۲۹۹ ش .

در سنه ۱۳۰۸ ش بچه سقاو فرمانی بنام زعمای شیعی کابل : محمد علی جوانشیر چنداوی و قاضی شهاب و خلیفه محمد حسین و استاد غلام حسن و فیض محمد صادر نمود ، تا به دایزنگی رفته و از مردم هزاره بنامش بیعت ستانند . چون مردم هزاره تغلب بچه سقاو را نپذیرفتند و این گروه بدون اخذ بیعت به کابل باز گشتند ، بچه سقاو بخشم آمد و برای سرزنش امرت و کوب این بیچاره گان را داد ، که فیض محمد ازین ضرب موخس مریض گشت و از همین رنج در کابل جان سپرد ، در حالیکه در حدود پنج هزار صفحه چاپی و نا چاپ رادر تاریخ مملکت نوشته و در جنبش مشروطیت و پیشه نو- یسنده گی زحمت ها دیده و به مشقتت و کوب وحشیانه ، جان به جان آفرین سپرده بود . چهارشنبه ۱۶ . رمضان ۱۳۴۹ ق ۱۳۰۸ ش

۲۴ - امرالدین خان :

یکی از اشخاص مشکوکی که بین گروه افغانیان و هندیان مشروطه خواه کار میکرد ، به قول غبار امرالدین (۱) و بگفته محمد-

(۱) افغانستان در مسیر تاریخ ۷۱۹



حسین امیرالدین نامداشت . وی در پولیس پشاور مامور بود و به سبب ارتکاب جرمی از آنجا به افغانستان گریخت و به فساد پیشگی و مخبری پرداخت و در عصر امانی به حکومت اعلی‌سمت جنوبی (پختیای امروزه) رسید (۱) و در آنجا هم به رشوه‌ستانی و اعمال سوء دست برد و به غرض مشتعل ساختن مردم پختیادرمجامع عام ، قانون را جانشین شریعت معرفی کرد (۲) و میگفت : حالا وقت شریعت گذشته و زمان زمان قانونست . (۳) و همین بود که قیام عمومی به قیادت ملا عبدالله لنک در سمت جنوبی در سنه ۱۳۰۳ ش صورت گرفت .

این شخص مشکوک فاسد در اغتشاش ۱۳۰۷-۱۳۰۸ جزو عمال بچه سقاو گردید ، تا که در سنه ۱۳۰۸ ش اعدام گردید .

## ۲۵ - حاجی محمد اکبر یوسفی :

یکی از منوران کابل و میرزای تحویلخانه های ماشین خانه در ۱۳۳۲ ق بود ، که در مشروطیت اول محبوس و به زودی رها گردید و در عصر امانی به حیث قو نسل افغانی در بمبئی ۱۳۰۱ ش و بعد از آن رئیس سرحدات و وکیل التجار در هند بود .

در اغتشاش ۱۳۰۸ ش بانادرخان کارمیکرد در کابینه اول سردار محمد هاشم خان چند ماه وزیر تجارت بود . چون حفظ اسرار نمود ، بعد از چند ماه از کابینه اخراج و خانه نشین گردید ، تا که بعد از ۱۳۲۰ ش عضو مجلس اعیان شد .

وفاتش در حدود ۱۳۴۵ ش در کابل واقع گردیده و کتابچه تطبیق سنوآت اودر قوس ۱۳۴۲ ش در مطبعه عمومی کابل طبع شده است .

(۱) افغانستان در مسیر تاریخ ۷۱۹

(۲) همین ۸۰۵

(۳) همین ۷۱۷ و محمد حسین : انقلاب ۱۵۵



## ۲۶ - میرزا محمدحسن :

متخلص به راقم اچکزیایی نویسنده کوتوالی نیز به قول غبار ، عضو این جمعیت بود ، که محبوس گردید و در سنه ۱۳۳۵ ش ۱۹۱۶ م در محبس وفات یافت ، نمونه اشعارش در سراج الاخبار موجود است :

## ۲۷ - احمد قلی خان :

قزلباش چند اولی ما مورستاره دولت (مخابرات) که او را هم از قول غبار می شناسیم .

## ۲۸ - عبدالوها ب خان :

کر نیل کنک مزاری بلخ (بقول غبار)

## ۲۹ - میرزا غیاث الدین :

پسر مستان شاه کابلی که پدرش صاحب دیوان اشعار و شاعر متصوفی بود . وی با دو برادرش تاجلوس امانی در شیرپور زندانی ماند (میر)

## ۳۰ - ملا عبدالحق :

ارغندی وال در عصر اما نی استاد دینیات مکتب حبیبیه ومؤلف سلسله دینیات صنوف چهارم و پنجم ابتدائیه هم عالم منور مشروطه خواهی بود که تا عصر اما نی در شیرپور زندانی ماند (میر)

## ۳۱ - مولان خان :

بدخشانی که برادر بزرگ محمد اکیل خان فرقه مشر و از جمله منوران مشروطه طلب بود ، که در شیرپور محبوس ماند و با جلوس امانی رها شد . برادرش محمد اکیل خان فرقه مشر مزار شریف درغایله ۱۳۰۸ ش در ده دادی مزار شریف گرفتار و بحکم گماشتگان سقوی کشته شد (میر)



(۵)

## غلام بچگان دربار

قراریکه در تاریخ بیهقی میخوانیم: غلامان سراپی دسته‌یی از نیمه لشکریان درباری در خدمت و حراست شخص سلطان و حرم شاهی بودند که تشکیلات معینی داشته و لباسهای فاخر می پوشیدند که بردیوارهای بقایای قصر لشکری بازار کنار هلمند عصر غزنوی اشکال این دسته بعضا باقی مانده است.

در عصرهای بعد تا عهد احمدشاهی دسته‌های غلامان بناهای غلامان شاه یا غلامان خانه زاد و غلام خانه (۱) و غیره در دربارهای خراسان و فارس بوده‌اند، که الفنستون عدد ایشان را در عهد سدوزایی تاسیزده هزار تحت قیادت قو لیر آقا سیان خاص میداند (۲).

ترکیب «غلام بچه» ساخته و پرداخته‌ی دری زبانان افغانستان است و من استعمال آنرا در متون قدیم ندیده‌ام. کلمه غلام هم در اینجا معنی برده ندارد، بلکه غلامیست که در عربی به معنی جوانک و نو جوانی که بروت وی نورسیده باشد مستعمل بود و در قرآن شریف هم بدین معنی آمده است.

غالباً از عصر احمدشاهی ببعده این کلمه بدربار رواج داشته و بر

---

(۱) محمود المنشی: تاریخ احمدشاهی ۱-۱۹۷ و ۲۰۰  
(۲) سلطنت کابل ۲- ۲۳۴ ترجمه پشتو، طبع کابل ۱۳۶۱ ش.



کسانی اطلاق میشده که در دربارشاهان وظایف انتظام امور و پیش خدمتی را اجراء میکردهاند .

امیر عبدالرحمن خان ، فرزندان خوانین و سران قبایل و متنفذین مملکت را بدربار خود در جمله غلام بچه گان داخل میساخت ، برای اینکه فرزندان ملوک طوا یف در دربار به حیث یر غمل باشند تا پدران و وابستگان شان سر از اطاعت مرکز نه پیچند . دوم اینکه این خانزادگان در دربار پرورده شوند ، تا به آداب ملوک بفهمند و یزندگان نوین آشنا و صاحب سواد گردند و در آینده بدر مملکت بخورند .

چون این جوانان - که غالباً شروی هم می بوده اند - در دربار با ناز و تنعم حفاظت می شدند ، بنابراین پدران ایشان از قبول این وضع سر پیچی نداشته اند و هم خود این جوانان بعد از اعتیاد با تعیش در باری مایل نبودند ، از دربار جدایی جویند .

غلام بچه گان در داخل ارگشاهی وظایف امنیت در بار و تر - تیب لباس و طعام و قیام شاه و شاهزاده گان و حرم شاهیه را داشته اند و بنا برین با اهل اقتدار از اهل دربار و حرم و شهزادگان و ارکان دولت آشنا بوده و عناصر کار دان و هوشیار و ناظم بار می آمدند و از همین عناصر بود که گاهی بدرجه شاغاسی گری در بار (سرکردگی امور دربار و حرم شاهیه) هم می رسیدند ، مثل نیک محمدخان گردیزی شاغاسی حرم شاهیه امیر حبیب الله خان .

از آغاز جنبش مشروطیت او ل نظر پیشوایان این جمعیت را جوانان درباری غلام بچه گان بخود جلب کرده بودند . زیرا این گروه عناصر دراک و فہیم و دارای شعور سیاسی شده بودند . درگیر و دار صفر ۱۳۲۷ ق چندین تن ازین جوانان منور ، نا کام کشته شدند و در هنگام مشروطیت دوم نیز در بر گردانی اوضاع و



کشتن امیر حبیب‌الله و جلو سس شهزاده منوری مانند امان‌الله خان و باز یا بی استقلال دست قوی داشتند و محمد ولی خان سرجماعه همین دسته بود، که بمجرّد اعلان استقلال افغانستان از طرف محصل استقلال امان‌الله خان غازی به حیث سفیر سیار فوق العاده افغانستان به اروپا و امریکا فرستاده شد (۳۱ حمل ۱۲۹۸ ش) و بعد ازان درسنه ۱۳۰۱ ش وزیر خارجه و درسنه ۱۳۰۲ ش وزیر حربیه و درسنه ۱۳۰۶ ش حین سفر امان‌الله غازی به اروپا، و کیل مقام سلطنت و عنصر فعال و وطن پرست انتی انگلش بود، که در سنه ۱۳۰۸ ش بامر نادر شاه محاکمه و اعدام شد.

ازین دسته غلام بیچه گان رجال ملکی و نظا می مشهوری برآمده اند که در وقایع دوره ایما نی سهم بزرگی داشتند و شهزاده امان‌الله خان و علیا حضرت سراج الخواتین ملکه مادرش در عصر امیر حبیب‌الله خان، اکثر این غلام بیچه گان سیاست مدار را در حلقه طرفداران و ارادتمندان خود در آورده بودند که در حوادث قتل امیر و جلوس امان‌الله غازی دستی داشته اند و از جمله این جوانان فداکارند که در مشروطیت اول مقتول یا مجبوس شدند.

بنا کردند خوش رسم به خاک و خون غلطیدن  
خدا رحمت کند آن عاشقان پاک‌طینت را

### ۱ - جوهر شاه غور بندی :

از جوانان رشید و طندوست و اصلا غور بندی بود، که در همان روز اول در جلال آباد در داخل دربار بامر امیر بضرب تفنگچه اعدام گردید. گویند که در دقایق آخرین زندگانی، چون امیر او را نمک بحرام گفت، وی جواب داد: «مانمک این مردم غریب افغانستان را خورده ایم، و برای این مردم تادم‌اخیر و فادار بوده‌ایم و درین وفاداری جان فدا می‌سازیم.»



دیپلوم انجنیر محمد اکرم پرونتا (محصل افغانی در المان و بعد از آن وزیر فواید عامه ۱۳۲۹ ش) گفت: که در ایام تحصیل در برلین (حدود ۱۳۱۰ ش) بدیدار شجاع الدو له خان غور بندی (به مشروطیت دوم درین رساله رجوع شود) مقیم برلین رفتم. بر میز اطاقش عکس جوانی دیده می شد، من پرسیدم که این کیست؟ شجاع الدو له گفت: عکس کاکا پت جوهر شاه شهید است.

مردیکه در او لین نهضت مشروطه خواهی قربانی گردید. ولی من باین انگشت خود (اشاره به انگشت شهادت دست راست) انتقام خون او را از امیر گرفتم.

مشهور است که قاتل امیر حبیب الله در کله گوش لغمان، همین شجاع الدو له از غلام بچه گان فعال در بار بود، که به مجرد کشتن امیر، اطلاع احوال جلال آباد و دعوی امارت سر دار نصرالله خان معین السلطنه رادر کابل به شهزاده امان الله خان رسانید و در امر جلوس امانی فعالیت ها کرد و بعد از جلوس امان الله غازی به تخت کابل، در کابینه اول ۱۲۹۸ ش وزیر امنیه و بعد از آن در سنه ۱۳۰۰ ش رئیس هیئت تنظیمه هرات و پس از آن و زیر مختار افغانستان در لندن بود (حوت ۱۳۰۳ ش).

که بعد از سقوط دولت امانی ۱۳۰۸ ش در برلین اقامت داشت و در همانجا مرد.

## ۲ - لعل محمد خان :

پسر جان محمد خان کابلی خزانه دار سابق که در جمله غلام بچه گان خاص بود و در جلال آباد با سه تن مشروطه خواه دیگر بدست درباریان، اعدام گردید (۱).

(۱) میر قاسم خان و غبار



### ۳ - محمد عثمان خان پروا نی:

پسر محمد سرور خان پروا نی که جز و غلام بچه گان خان صاحب دربار و یکی از اعضای فعال مشروطیت اول بود، و در جلال آباد به توپ بسته شد (۱). پدرش سرور خان از ارکان دربار امیر شیر علی خان و امیر عبد الرحمن خان بود. (۲) وی با محمد ایوب خان قندهاری حین فرار به مقصد هند و نشر سرگذشت مشروطه خواهان در جراید خارجی، در سرحد دستگیر و به نزد امیر پیش شد. امیر عتاب کرد و عثمان جواب داد:

«زحمت مرگ ما چند دقیقه بیش نیست، ولی زحمت محاسبه شما ابدیست، ما نمیخواستیم شمارا بکشیم بلکه میخواستیم افغانستان را اصلاح نماییم.» (۳)

### ۴ - محمد ایوب خان قندهاری:

پسر تاج محمد خان پوپلزی ساکن کوچه یحیی خان بازار کابل در قندهار است که این شخص باسر دار ایوب خان بهند فراری گردیده و بعد ازان واپس بوطن رجعت کرد. پسرش ایوب مدتی سرحد دار چخانسور و بعد از آن غلام بچه حضور بود، تا که بعد از کشف قضیه مشروطیت، بمعیت محمد عثمان از جلال آباد بسرحد هند روی نهاد و در راه دستگیر و هر دو در جلال آباد به توپ بسته شدند. (۴)

یک برادر محمد ایوب که محمد عیسی نام داشت و حاکم گریوان (میمنه) بود، در همین قضیه مشروطیت اول دست داشت و محبوس گشت و در زندان وفات یافت.

۱- میر قاسم خان وغبار

۲- همین مأخذ

۳- همین مأخذ

۴- همین مأخذ



## ۵- پاچا میر خان :

از خان زاده گان قوم و زیری ساکن لوگر و غلام بیچہ حضوری بود، که از آنوقت با شهزاده امان الله خان روابط نزدیکی داشت و در حرکت مشروطیت او را تا آغاز دوره امانی ۱۲۹۸ ش در ارگ محبوس ماند. چون رها گردید بدر بار امانی مقرب گشت و مدتها جا کم لوگر بود و سمت سرپرستی خدمه در بار و اطلاع رسا نی دولت را داشت. (۱)

۸،۷،۶ سه نفر :

از جمله این دسته جوانان پیدار محمد ولی خان سرجماعه و میر- زمان الدین خان بدخشان و شجاع الدوله غوری بندی هم بوده اند، که محبوس نشدند، و لی سهم ایشان در مشروطیت دوم مهم است و در آینده معرفی می شوند.



(۱) میر قاسم خان و غبار



(۶)

## الف: مرامهای جمعیت اول مشروطه

### خ-واهان

جمعیت مشروطه خواهان افغانستان یا جان نثاران ملت ظاهره مرامنامه خاص و مکتوبی نداشته و یا بما نرسیده است .

وقتی يك عضو جدید را داخل جمعیت می ساختند ، قابل اعتماد بودن او را در يك حلقه محدود فرعی با اهلیت او در نظر می گرفتند و بعد از آن او را در همان حلقه کوچک به قرآن عظیم و شمشیر سوگند میدادند و او مرامهای عمده ذیل را می پذیرفت :

۱ - اطاعت به اصول اسلام و تقدیس قرآن عظیم و قبول تمام احکام اسلامی .

۲ - کوشش مداوم در بدست آوردن حقوق ملی و مشروطیت - ختن رژیم حکومت تحت نظر نمایندگان ملت و تأمین حاکمیت ملی و حکم قانون .

۳ - سعی در راه تلقین عوام به درستی امور معاشرت و نکو - هشی عادات ذمیمه .

۴ - آشتی و حسن تفاهم بین تمام اقوام و قبایل افغانستان و تحکیم وحدت ملی

۵ - سعی در اصلاح ملت از راه صلح و آشتی ، نه با دهشت افگنی و استعمال سلاح و زور .



۶ - تعمیم معارف و مکاتیب و وسایل بیداری مردم و مطبوعات.  
۷ - تاسیس مجلس شورای ملی از راه انتخابات آزاد نمایندگان مردم.

۸ - تحصیل استقلال سیاسی و آزادی افغانستان و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با دنیا و خارج که در آنوقت امیر افغانستان مکلف بود غیر از دولت هند بریتانوی بادیگر دولتی، رابطه سیاسی نداشته باشد.

۹ - تأمین اصول مساوات و عدالت اجتماعی.

۱۰ - بسط مبانی مدنیّت جدید از صنعت و حرفت و ساختن شوارع و بلاد و ابنیه و منابع آب و برق و غیره.  
این ده مبدا را ایشان به تعبیر قرآنی ((تلك عشره کامله)) می گفته اند.

پیشوایان جمعیت عقیده داشتند که حتی المقدور از راه سلم و صلاح و تلقین مصلحانه مردم خود را پیش ببرند و امیر وقت را به تعمیم معارف و قبول اصلاحات امور دولتی و رفع ظلم و استبداد تشویق نمایند و موانع را با خیر اندیشی و حفظ امنیت از پیش بردارند و درین راه قربانی جانی کمتر بدهند. زیرا روشن فکران و اشخاص فهیم و دانا در بین جوانان مملکت کمترند و هر یکی بهایی دارد. بنابراین از تلفات جانی جلوگیری کردن و احتیاط به کار بستن بهتر.

این مواد مرامنامه جمعیت را از مرحومان عبدالجلال خان و بابا عبدالعزیز خان قندهاری شنیده بودم، که سخنان مولوی عبد الواسع شهید و عبدالرحمن لودین نیز آنها را تأیید میکرد.

## ب: سه بول جمعیت مشروطه خواهان

جمعیت مشروطه خواهان افغانستان که بنام جان نثاران ملت نیز نامیده میشود، جرگه های کوچک فرعی داشتند و به صورت



کلی همه اعضای جمعیت را نمی‌شناختند. هر جرگه فرعی سر -  
کرده بی داشت و مجامع آنها هم در خانه های اعضای جرگه ، مخفی  
تشکیل می یافت .

هنگامیکه اعضای جرگه فرا هم می آمدند و به بحث و مذاکره می  
پرداختند ، قرآن عظیم را در بین خود می گذاشتند که با لای آن یک  
شمشیر و قلم هم بود .

این سمبول جمعیت ، علامت تبرک و قبول ایشان از احکام  
و هدایات قرآن عظیم و دین اسلام و تکیه ایشان بر شمشیر برای  
تحصیل استقلال و طن بود و قلم از دانش طلبی و نشر و تعمیم معارف  
نمایندگی میکرد ، که هر دو رابطه وجود قرآن شریف متبرک می  
ساختند .

این سمبول بعد از جلو سمان الله خان غازی ، برای وزارت  
معارف تعیین گردید تا ادا مرام و طن خواهانه مشروطیت  
طلبان سابق و فدائیان و طن باشد .

مکتوبهای رسمی و نشرات وزارت معارف مدتی این سمبول  
را حفظ کردند و نشریه یکماهی (معرف معارف) هم تا چند سال  
همین سمبول را داشت و حتی برای کلاه خاص طلبه معارف هم نشانی  
از روی (رصاص) به همین شکل ساخته بودند .

این سمبول در نظرنامه نشانهای دولت علیه افغانستان (طبع  
برلین ۱۳۴۱ش) چنین است :

در یک دایره خوشه های گندم ، که قسمت بالای آن خالیست کتابیست  
مستطیل که پشتی اسفل آن بطرف بیننده است و بر قسمت اخیر دست  
راست آن شمشیری افتاده که دسته آن به سوی قسمت اسفل  
کتابست و بر زاویه چپ بیرونی کتاب دواتی با یک قلم پر دار  
دیده می شود .



سمبول مذکور بر نشانی‌های دولتی معارف درجه اول و دوم و سوم هم نقش می‌شد، که گاهی فقط کتاب و قلم را نقش کرده و شمشیر را از بالای آن بر داشته‌اند و این کار کسانی بود، که همواره شعایر ملی و سنن گذشتگان را ولو مفید هم باشد با خیره سری از بین برده و تسلسل ارتباط خود را با گذشته گسلانده‌اند.

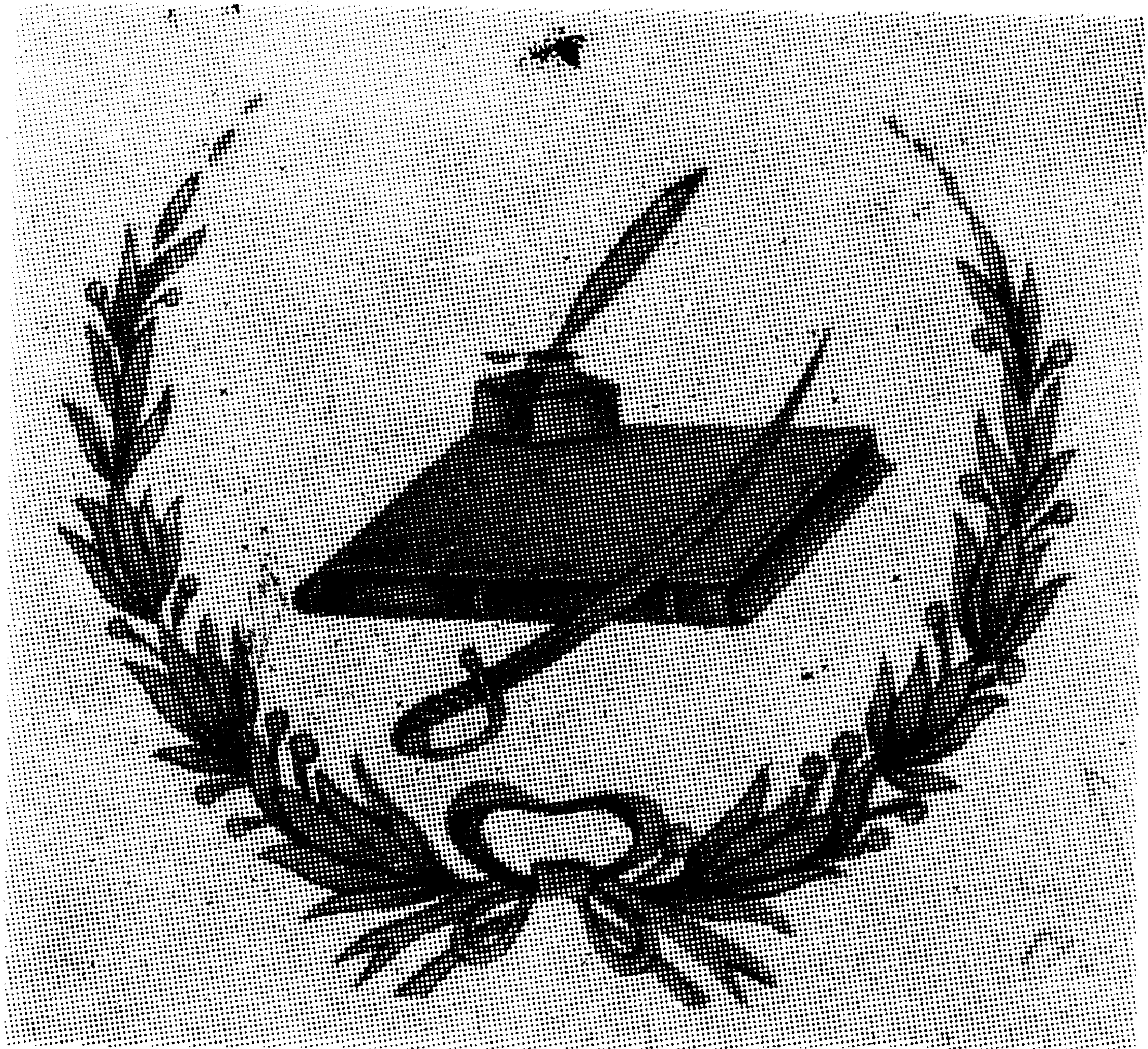
## ج: آیا نهضت مشروطیت يك حرکت ملی

### سیه‌نی بود؟

ما درین رساله، سهم معلمانی‌هندی را در حرکت مشروطیت، در فصولی جداگانه شرح داده‌ایم و نباید سعی مخلصانه مسلمانان هند را در توسیع معارف و تلقین افکار جدید فراموش نمود. ولی طوریکه برخی از نویسندگان خارجی و به تقلید آنان، بعضی از مردم داخلی، دکتر عبد الغنی‌هندی را مؤسس و پیشوای نهضت مشروطیت دانسته‌اند، این سخن در خور قبول نیست. زیرا فکر تجدد و اقتباس از مابانی سودمند مد نیت جدید، سالها پیش در افغانستان وجود داشت، که حرکت فکری سید جمال‌الدین افغانی از همین سرزمین به کشورهای هند و ایران و عثمانی و ممالک عربی نفوذ نموده بود و باز جنبش عصر امیر شیرعلی خان و نشر جریده شمس‌النهار کابل، سی سال قبل از آمدن دکتر مذکور بکابل، شاهد این مدعا است و پس از آن تاسیس انجمن سراج‌الخبار افغانستان در ۱۳۲۳ ق به ثبوت میرساند که این حرکت، سوابقی در خود افغانستان و افکار مردم داشته است.

مردم افغانستان پیش از جنبش مشروطیت اول - که در آخر ربع اول قرن چهاردهم هجری روی داد دوبار با بزرگترین قوه استعماری جهان - یعنی امپراتوری برتانیا <sup>چاک</sup> خودشان دست بگریبان شدند و در هر دو بار در جنگ دفاعی موفق برآمدند، تا دشمن جهانخوار را از خاک خود بیرون راندند. آیا چنین دفاع مردانه و پیروزمندانه از وطن





سمبول جمعیت مشر و طه خواهان که بعداً نشان رسمی  
معارف افغانستان گردید



بدون بیداری سیاسی و درك واقعی اوضاع ممکن است ؟ در حالیکه در هر دو جنگ مذکور از ۱۸۳۹ تا ۱۸۸۰م در مدت چهل سال ، نه کدام مرد اجنبی یا هندی امثال دکتر غنی در افغانستان بوده و نه مردی از رجال داخلی مربوط به حکو متهای ساقطه آنوقت ( امیر دوست محمد خان و امیر شیر علی خان ) سمت رهبری و بیدار کردن و سازمان دادن مردم را داشته است و مابارها گفتیم و باز می گوئیم: که بار سنگین دفاع از وطن ، فقط و فقط ، بدوش توانای طبقات عامه مردم افغانستان ، از کشت گران و دهقانان و کسبه و ده نشینان افغانستان افتاده بود .

نازم به پازویی که کشدرنج بی شمار

تنها هم اوست منجی این سرزمین خویش

در اینجا باز رفته کلام را به مرحوم میر قاسم خان میگذاریم ، که بامشرد - و طه خواهان یکجا محشور و محبوس هم بود ، وی گفت :

« در آنوقت جز عده معدود مردم ، دیگران با کلماتی مثل دیموکراسی و مشروطه آشنایی نداشتند . همین يك گروه منورین با درد ، جمعیت هائی را برای پیشبرد این مفکوره تشکیل داده بودند . چون اشخاص برازنده این جمعیت از معلمان مکتب حبیبیه بودند و سر پرست عمومی مکتب دکتر عبدالغنی بود ، لذا گمان میرفت که این مفکوره ، زاده فکر دکتر غنی است . بنا بر آن زندانیان نهضت مشروطه را محبوسین فقره دکتر غنی می نامیدند و وقتی محبوسین مشروطه برای باز پرسى خواسته می شدند ، صدا می کردند که محبوسین فقره دکتر غنی را احضار کنید !

روزی زندان بان اطاقی را باز کرد . صدا زد که محبوسین فقره دکتر غنی بیرون بیایند . چند نفریکه در آن اطاق بودند ، بیرون رفتند . سید احمد خان قندهاری مشهور به کاکانیز در آن اطاق بود ، ازو پرسیدند که پای تو هم در فقره دکتر غنی داخل است . او در حالیکه خود دکتر

(۱) مقاله میر قاسم خان .



غنی هم دران اطاق بود، دشنام ریکی داد که فلان و بسمدان دکتر غنی! ما به پکره ( فقره ) خود بندی هستیم.» میر قاسم خان میگفت : سخن کا کا راست بود ، زیرا فقره مذکور یعنی مشروطیت اول به دکتر غنی ارتباط نداشت . جوانان آن نهضت ، مردم فهمیده خود ما بودند که مانند کا کا سید احمد خان یکعه اشخاص نخبه و صاحب رای دران شامل بودند لذا آن نهضت يك حرکت ملی و وطنی بود.

### میر صاحب می افزاید :

« چند مرتبه است که بعضی اشخاص در باره نهضت اول مشروطه خواهی در افغانستان مطالبی را نوشته اند، که گویا آن نهضت سیاسی مترقی افغانی ، زاده افکار یکنفر اجنبی بوده باشد و شخصیت های علمی منور و برآزنده این مرز و بوم و وطن خواهان صدیق و رشید افغان ، آله دست يك شخص خارجی باشند . . . شاید بنظر این نویسندگان ، عجیب و غریب آمده ، که چنان افکار پیشرو درخشنده ، دران زمان و دران فضای تاریک و ظلمانی از مغز فرزندان این خاک تراوش کرده باشد . اما بشهادت تاریخ در هر عصر و زمان در سرزمین ما آنچنان مردان فکور و مبتکر موجود بوده ، که از نظر تنور و مقام علمی باید بوجود آنها مباحثات کرد ... » (۱)

این بود آنچه از گفتار مرحوم میر قاسم خان نقل کردیم . اما نویسند ه این سطور ، مخصوصاً درین بار از عمو زاده و استاد ممولوی عبدالواسع شهید - که از جمله محبوسین مشروطیت اول بود - چنین شنیدم که مجمع اولین قندهاریان این جمعیت ، یعنی ممولوی واصف و افراد خاندانش با کا کاسید احمد خان اطاقی بود در مدرسه شاهی ( جامع چوب فروشی ) که به مولوی عبدالروف خان مدرس آن مدرسه تعلق داشت و در آنوقت دو فرزند جوان مولوی مذکور بنامهای عبدالواسع و عبدالرب هم در آنجامیزیستند و طرح نخستین حرکت اول

(۱) مقاله میر قاسم .



مشروطه را در آنجا ریختند . و این وقتی بود . که دکتر غنی هنوز با افغانستان نیامده بود و بعد از این مفکوره به دارالعلوم حبیبیه نفوذ نمود . و هم استاد میگفت : که من دکتر غنی را بچشم خود ندیده بودم ، الا وقتیکه در زندان او را شناختم . به گفته او : دکتر غنی شخصی انگلیس مشربی بود که ، جز زبان انگلیسی و علومیکه در لندن آموخته بود ، از علوم و ادبیات و ثقافت شرقی بهره یی نداشت و زبان فارسی را هم شکسته و نا هنجار گپ میزد و زبان انگلیسی را هم از زبان اردو ، خوبتر و روانتر یاد داشت .

شخص دیگری که هم مدتی در قندهار میزیست و استاد من بود ( حدود ۱۳۰۴ ش ) عبدالرحمن خان لودین متخلص به کبریت است ، که جوان آتشین مزاج راستکاری بود و از زمان کودکی ، بوسیله پدرش کاکا سید احمد خان با اعضای جمعیت اول مشروطه خواهان محشور و روح و روان مشروطیت دوم بود ، آن جوانی که در شور بازار بر موتر امیر حبیب الله گلوله تفنگچه کشود و با مرحوم عبدالهادی داوی یکجا محبوس گردید ، او هم میگفت : که پیشوای عمومی جمعیت افغانی مشروطیت اول ، مولوی واصف است ، که کبریت ازو در کودکی درس خوانده بود و هم در مکتب حبیبیه استاد ادبیات او بود .

شخص سومی که این قول مولوی عبدالواسع و کبریت را تایید میکرد ، مرحوم بابا عبدالعزیز است که من چهار سال معاون او در اداره طلوع افغان قندهار بودم . وی که در هر دو حرکت مشروطیت و مجامع جوانان روشن فکر و بیدار شرکت داشت ، باصراحت میگفت که موسسان و دوام دهندگان هر دو حرکت خود ما افغانها بودیم و هندیان هم حلقه فرعی خاصی داشتند که دارای رابطه با جرگه مرکزی افغانی بوده اند . ولی رشته کار و رهنمائی عمومی در کف اختیار افغانان بود . و تمام این شنیدنیهای من هم موید گفتار مرحوم میر قاسم خان است که نهضت مشروطه خواهی ، یک حرکت خالص ملی افغانستانی بود ، نه ساخته و پرداخته یا تلقین کرده دیگران .



## سهم معلمان هندی (جان نثاران اسلام)

وارسیدیم بجائی من و خاطر در عشق

که بود بلبل و پر و ا نه نصیحت گرما

در مشروطیت اول ، جوانان خون گرم و اشخاص تندرو رادیکال وجود داشتند که رهبران ایشان دارای فکراعتدال و احتیاط پسندی بوده اند ، و از آغاز کار چنین فکر میگردند که باید برخی عناصر معتدل و تجربه کار دانای امور حزبی راهم در بین خود داشته باشند .

در حدود ۱۹۰۳ م هنگامیکه دارالعلوم حبیبیه در کابل گشوده شد ، در آنجا علاوه بر برخی از دانشمندان افغانی ، برای تدریس علوم طبیعی و ریاضی و جغرافی ، بوجود برخی از معلمان خارجی نیاز افتاد . زیرا افغانستان متخصصی در علوم تجربی جدید نداشت .

علمای ما سلسله علوم حکمت و فلسفه و ریاضی را مطابق نصاب تعلیم معقولات قرون وسطی - که در ممالک اسلامی معمول بود - خوانده و بایک رشته معلومات کلاسیک علوم معقول و منقول آشنا بودند . در حالیکه انقلاب صنعتی و رنسانسارو پا ، در تمام علوم طبیعی و عقلی ، تحول جدید یکه مبنی بر تجربه و آزمایش بود ، بوجود آورده بود و علوم جدید در هندوستان با آمدن قوای استعمار انگلیس در قرن ۱۹ م و کشایش مکاتب و یونیورسٹیهای نوین رواج می یافت .

مفکران افغانی بشمول دربار ، تر و آیین جدید تعلیم و تربیه و تعمیم معارف نوین را مطابق - دساتیر تمدن اروپا در مملکت لازم می دیدند و بنا برین بدین فکر افتادند ، که برخی از معلمان مسلمان را از مستعمره هندی انگلیس بمکاتب خود بیاورند ، تا نو آموزان ما بتوانند با معارف جدید آشنا ٹی یابند و بدین وسیله ، علوم جدید و صنعت و حرفت نشو و نمایافته بنوانند .  
سر مقاله و مضامین يك شماره منشوره سراج الاخبار ۱۳۲۳ق - که



مادر سطور سابق آنرا معرفی کردیم - این آرزوی مردم و در بار  
را بخوبی توضیح میدهد .

درین سلسله اولین دسته معلمان هندی که به افغانستان جلب شد فد،  
دکتر عبدالغنی و برا درانش بودند، که برای تدریس و تنظیم مدرسه  
حبیبیه بکابل آمدند ( ۱۹۰۳ م ) بقول میر قاسم خان این دکتر عبدا لغنی  
از مردم جلال پور و رجتان گجرات ، پنجاب و محصل  
ممتاز کالج علی گر بود ، که انگلیسها او را برای تحصیل عالی به کیمبرج  
فرستادند . نامبرده در سال اخیر تحصیلات خود مریض گردید و نتوانست  
در امتحان نهائی کامیاب شود . چون نائب السلطنه سردار نصرالله  
خان به دعوت ملکه و یکتوریا به لندن رفت ( ۱۳۱۲ ق ۱۸۹۵ م ) وی به  
خدمتش آمد و گاهی بحیث مترجم کار کرد ، تا که سردار هنگام مراجعت  
خود ، او را به آمدن افغانستان دعوت کرد و سال بعد بکابل آمد و پس از  
حافظ احمد الدین بحیث مدیر مدرسه حبیبیه مقرر گردید . برادر بزرگش  
مولوی (۱) نجف علی و برادر

(۱) لقب مولوی در هندوستان با کسانی گفته میشود که در علوم  
دینی یا ادبی اسلامی بزبان عربی یا فارسی دارای مقام استادی باشند .  
چون هندیان تحصیل کرده معارف جدید با افغانستان آمدند ، این لقب  
احتراماً به آنها هم گفته شد ولو در معارف اسلامی عربی ، فارسی دستی نداشتند  
و فقط در راه انگلیسی تحصیلات خود را در ریاضی یا طبیعیات انجام داده  
بودند و در مکاتب افغانستان هم ریاضی و علوم طبیعی و جغرافیا را  
در سس میدادند .

در خود کابل در آنوقت سه خانواده لقب مولوی داشته اند :

اول : مولوی عبدالروف مدرس مدرسه شاهی و موسس اولین  
سراج الخبار با دو پسرش مولوی عبدالواسع و مولوی عبدالرب که درین  
رساله معرفی شده اند .

دوم : مولوی عبدالرازق عضو میزان التحقیق فقه اسلامی با پسرانش  
سوم - مولوی احمد جان تاجر و پسرش مولوی محمد سرور و اصف  
که درین کتاب جداگانه معرفی شده اند .



کهترش مولوی چراغ علی نیز د رزمره معلمین همین مدرسه بوده اند. یکسال بعد هنگامیکه دکتور موصوف طور رخصتی بهند میرفت، اشتباه یکنوع قاچاق بر او شد، و او رادر تورخم تلاشی کردند. اما چیزی از نزدش نیافتند. نامبرده ازین حرکت منزجر گردید و از آمدن به افغانستان استنکاف کرد. چون بهامیر واضح شد که آن اشتباه حقیقت نداشت، دومرتبه بصورت موکد باونوشت که هر گاه یک مسلمان راسخ است باید از خدمت مملکت اسلامی دریغ نماید. همان بود که دکتر غنی به افغانستان باز آمد.

وی درمسأله مشروطه با برادرانش مولوی محمد حسین - که در عصر امانی مدیر مکاتب ابتدائیه و بعد ازان رئیس تدریسات بود - در ارگ محبوس شد، تا اینکه در وقت سلطنت امان الله خان رها گردید و در هیئت مذاکره صلح واسترداد استقلال وطن به معیت والی علی احمد خان به راولپندی فرستاده شد.

هنگامیکه دکتر غنی پس از حبس یازده ساله، بعد از قتل امیر حبیب الله خان از مجلس ارگ بر آمد (۱۲۹۸ ش) با کمال احترام استقبال شد و جریده امان افغان با خوشی خبر رهائی از زندانش را نشر کرد و ادامه خدماتش را در معارف افغانستان خواست.

مولوی محمد حسین که ناظر وقایع و همزندان او بود، در باره دکتر عبدالغنی چنین مینویسد: (وی صدر مجلس جان نثاران ملت یا جان نثاران اسلام (دسته هندیان مشروطیت اول) بود، که ۱۱ سال حبس بیجا کشید و لیاقت علمی و اخلاقی او مسلم بود، که از پنجاب بحیث ستیت سکا لرد در انگلستان نه سال تحصیل کرده و در محافل اسلامی لندن به گفتارهای فصیح و بلیغ شهرت داشت و امیر عبدالرحمن خان او را دعوت داده بود، که بحیث منشی او با افغانستان بیاید. « (۱)



با وجود نظر خوبی که در افغانستان جدید بعد از تحصیل استقلال، نسبت به معلمان هندی موجود بود و اکثر ایشان در معارف جدید خدمات تدریسی گماشته شدند، خود دکتر غنی - که رنج دراز زندان کشیده بود - به بهانه دیدار اقاربش به هند رفت و باز نیامد. وی کتابی بزبان انگلیسی بنام A REVIEW OF Politics IN CENTRAL Asia

نوشت که در لاهور ۱۹۲۴ م طبع و نشر شد و در کابل فقط یک برادر زاده اش عبدالمجید بن نجف علی بحیث معلم باقی ماند.

دسته هندیان جان نثاران ملت (اسلام) که در کابل بودند و بامشر و طیت خواهان افغان یکجا کار میکردند، شعار خود را به تقلید حزب کانگرس هندوستان، پوشیدن لباسهای وطنی قرار داده بودند. (۱) گویند عبدالغنی مرد فکور و مقدامی بود. چون در سنه ۱۳۲۹ ق - ۱۹۱۱ م قبایل منگل شورش کردند و جنرال محمد نادر خان به اصلاح او ضاع آنها گماشته شد، دکتر غنی از درون زندان ارگ، مضمونی را در جراید هند به نشر سپرد و در آن نوشته بود، که اگر امیر به دوام مساعی «جان نثاران اسلام» اجازت میداد، چنین واقعه‌یی ظهور نمیکرد. زیرا نمایندگان تمام مردم و قبایل همواره در حضور امیر بودند و به تقدیم شکایات مردم پرداختند و جای شکایت و بغاوت نماندی (۲)

درباره دکتر عبدالغنی از همان اوقات ورودش به افغانستان شایعاتی بوده که او فرستاده مقامات انگلیسی حکمرانان هندوستانست. چون اسناد انتلجنس سرویس انگلیسی در هندوستان اکنون از محرمت برآمده و در دسترس پژوهندگان است، کسانی که آنرا دیده اند گویند که در باره دکتر مذکور اسنادی در آن موجود است که وابستگی او را

(۱) انقلاب ۹۱

(۲) انقلاب ۱۵۹



بدستگاه جاسوسی انگلیسی میرساند. چون خود نویسنده این سطور آنرا ندیده ام، و راوی ثقه در خور اعتبار - که آنرا عینا نقل گرفته و یا نشر کرده باشد - هم موجود نیست بنا برین در اینجا سخنان میر قاسم خان را که معاصرش بود - نقل میکنیم و آیند را به آیندگان میگذارم، تا خود ببینند و یقین حاصل فرمایند. ورنه تنها وجود اطلاعات و اسناد در باره کسی در دفتری نمیتواند موجب فساد و بدکاری شخصی باشد. زیرا ممکن است آن اطلاعات درباره اعمال نیکو و مثبت او باشد.

میر قاسم مرحوم گوید: «گفتند دکتر غنی جاسوس انگلیس بود. هر گاه کسانی که این سخن را گفته اند از دستگاه انتلجنس سرویس انگلیسی اطلاع و اثنی حاصل کرده باشند درین صورت تردید آن مشکل است و اگر اظهار شان محض از روی حدس و گمان بوده، پس بهتر است مسأله را از روی حرکت دکتر مذکور تحلیل و قضاوت کنیم: او که به منفعت انگلیس در افغانستان خدمت میکرد، آیا تخلیق و توسعه بخشیدن یک مفکوره مترقی ضد ارتجاعی و مطلقیت در افغانستان به مفاد انگلیس بود؟ همین نهضت جسورانه ملی بود، که برای امیر حبیب الله خان، در عدم قبول موافقت نامه منحوس ترکمانچی<sup>(۱)</sup> بهانه بزرگی شده، وی در

(۱) کذا در مقاله میر قاسم خان؟ ولی بگمان من ذهول حافظه است. زیرا معاهده ترکمان چای (نام یک قریه گرم رود آذر بایجان بمعنی دریای ترکمان) در فبروری ۱۸۲۸ پیش از عهد امیر حبیب الله بین ایران و روسیه تزاری صورت گرفته و خانات ایران و ونخجوان را در مقابل پرداخت پنجمیلیون تومان بروسیه تزاری گذاشته و حقوق خاص گمرک و محاکمات نظامی را به آن دولت داده بود، که لبنن بعد از انقلاب اکتوبر، الفای آنرا اعلان داشت. شاید درینجامراد میر قاسم خان مرحوم، معاهده ۱۹۰۷ م روس و انگلیس باشد که در ماده اول آن، دولت تزاری، افغانستان را خارج حلقه نفوذ خود دانسته و روابط خود را با افغانستان از راه وزارت خارجه انگلیس قبول کرد و مساوات تجارتي طرفین را در افغا\*



برابر انگلیس اظهار داشت که چگونه میتواند با چنان موافقه علی الر غم رضایت مردم خود ، روی موافق نشان دهد ؟ در حالیکه مردم افغان-نستان برای مشروطه خواهی مبارزه مینمایند . دکتر غنی بایست فعالیت میگرد ، که قبول وامضای امیر حبیب الله خان موافقت نامه متذکره زودتر حاصل میشد ، تا حسن خدمتشن از طرف انگلیس پاداش میدید ، نه اینکه اسباب تعلل آنها فراهم می آورد . اینجانب ( میر قاسم ) بدکتر غنی ارتباطی ندارم . اما از نظر اخلاق ، بدون دلایل مستند ، یک انسان و مخصوصا یک مسلمان را که سالهای متمادی بمعارف و مطبوعات وطن ما خدمت کرده است ، متهم ساختن به فعالیت های تخریبی و جاسوسی دور از انصافست . . . اگر او جاسوس انگلیس بود ، طبیعا اعلحضرت امان الله خان - که از دشمنان سر سخت انگلیس بود - او را بزودی رها نمیکرد و مخصوصا در هیئت مذاکره صلح واسترداد استقلال وطن ، به معیت والی علی احمد خان بر او لپندی نمی فرستاد . «

### مولوی محمد حسین :

شخص مهم دیگر یکه در اول مشروطیت دست داشت و یازده سال حبس دید ، یکتن از خانواده اور مر افغانان هندی شده جالند هر پنجاب بود که در یو نیورستی علی گر تادرجه ( بی ، ای ) درس خوانده و انگلیسی و اردو و فارسی و عربی و پشتو را بخوبی میدانست . وی بعد از تا سیس مدرسه حبیبیه در سنه ۱۹۰۷ م بکابل آمد و بحیث معلم تاریخ و جغرافیا در آن مدرسه مقرر شد و با مشروطه خواهان افغانی محشور گشت و بعد از دکتر غنی از اراکین جمعیت هندیان جان-نشان ملت بود که به عمر ۲۶ سالگی در سنه ۱۹۰۹ م ۱۳۲۷ ق با گروه

\* نستان در ماده چهارم آن پذیرفت . ولی امیر حبیب الله از تصدیق این معاهده خود داری نمود و طر فین آنها بدون موافقت پادشاه افغانستان مرعی الاجرا دانستند و امیر هم سکوت نمود .



مشروطه خواهان در ارگ کابل محبوس گشت و بعد از یازده سال با جلوس امان الله خان ۱۳۳۸ قرها گردید، وی در محبس قرآن عظیم را حفظ کرد و بمطالعه دقیق تفسیر آن پرداخت. چون عربی را در کالج علی گره خوانده بود، خود را بعلوم اسلامی واقف تر ساخت و بعد از رهایی بدربار امانی محشور و در سنه ۱۲۹۸ شس بحیث مدیر مکاتب ابتدائیه کابل (۱) در محافل تعلیمی سرآمد اقران بود، تا که در حدود ۱۳۰۵ شس به ریاست تدریسات عمومی در وزارت معارف گماشته شد. مولوی محمد حسین با شخصیت زمانه سازی بارژیم امانی موافقت داشت و کتاب «افغان پادشاه» را در مدح اوضاع دوره امانی به اردو نوشت که در سنه ۱۳۴۶ ق در لاهور چاپ شده است. ولی هنگامیکه در زمستان ۱۳۰۷ شس حبیب الله بچه سقا و کابل را گرفت، وی مدیر جریده ارتجاعی بنام حبیب الاسلام شد و انواع ناسزابه امان الله خان روا داشت و بعد از چندماه از کابل گریخت و به هند رفت.

چون در میزان ۱۳۰۸ شس محمد نادر خان کابل را گرفت و پادشاه شد، وی در جالندهر کتاب «انقلاب افغانستان» را به اردو نشر داد که سرایا مملوست به مدایح نادر خان و خاندانش و تدمیم و تقبیح امان - الله خان و رجال عصرش. و این هر دو اثر - اگر چه بیطرفانه نیست - ولی مشاهدات او را در مدت ۲۵ سال زندگانی در کابل حاویست که برای مورخان مدرک خوبی شده میتواند (با تروخشکی که در هر دو کتاب موجود است).

محمد حسین مرد پر کاری بود، در کابل ۷۵ کتاب و رساله را بزبان های فارسی، اردو، انگلیسی، پشتو نوشت که ۱۳ جلد از آن در نصاب تعلیمی وزارت معارف چاپ گردیده و ۱۸ جلد را به امان الله خان تقدیم



داشته و پنج جلد دیگر را برای دارالتالیف معارف نوشته یا ترجمه کرده و باقی هم در هند مطبوع یا نا مطبوع بوده است. (۱)

در حدود ۱۲۹۹ ش «مجله معرف معارف» را هم او نشر میکرد، که در آن «جهاد اکبر» یک ناول فارسی خود را هم به تدریج به چاپ می سپرد که وقایع جنگ اول افغان و انگلیس را با تصویر احساسات وطن پرستی و جهاد دوستی مردم افغان نسبتاً مطابق بمحاوره عامه کابل مینوشت و این اولین ناول نگاشته به فارسی است که در مطبوعات افغانی نشر شده است.

وی در فهرست کتب خود، کتابی را بزبان اردو ذکر میکند که بر احوال جمعیت مشروطه خواهان اول نوشته بود و متأسفانه طبع نشده است. بهر صورت کاریکه محمد حسین خان در معارف افغانستان انجام داده و زحمات یازده ساله حبشش در راه مشروطیت و تا لیفاتش درباره شناختن سایی افغانستان - با وجود شخصیت زمانه سازو مذبذبش در خور فراموشی نیست.





## مخبران نهضت مشروطیت

در بین اعضای مخلص و همدردان راستین جمعیت مشروطه خواهان ، چندین شخص مفسد و گماشته دولت هم بوده اند، که اطلاع اقدامات و تصاویر جمعیت را به امیر میدادند که از آنجمله ملا منہاج الدین معلم سردار محمد کبیر خان و عبدالحق را از گفته میر قاسم میدانیم و مولوی محمد حسین هم نام او را آورده می نویسد که امیر حبیب الله به ملا منہاج گفته بود : اگر تمام اشخاص داخل فهرست او ( کارکنان عمومی جمعیت مشروطه خواهان ) کشته شوند خون آنها بگردن او خواهد بود ( ۱ ) و بنا برین امیر فہارس مفصل تمام اعضای جمعیت را در بخاری سوزانید و گفت : اگر همه این مردم را بکشیم، عالمی برباد خواهد شد . ( ۲ )

ملا منہاج که اصلاً از قوم شنوار سمت مشرقی جلال آباد و آموزگار شہزادگان در بار بود، با وجود ارتکاب این عمل نا جائز - که مورد نفرت روشنفکران قرار گرفت - بسبب زمانه سازی و رابطه با منابع استخبارتی در دورہ امانی هم بر جای ماند و در سنہ ۱۲۹۹ شس مدیر جریدہ ستارہ افغان چار یکار مقرر گردید، ولی به احتجاج رفقای نو رها شدہ مشروطه خواهان ، وزیر معارف محمد سلیمان خان او را موقوف داشت که بعد از آن به مخبری سمت قطغن و بدخشان فرستاده شد . ( ۳ )

شخص دوم عبدالحق را فقط از گفتار میر قاسم خان می شناسم و جای دیگر نامش را ندیده ام . ولی این عبدالحق مخبر کاذب غیر از ملا عبدالحق ارغندیوال است که ذکرش جداگانه آمد .

(۱) انقلاب ۲۲۸

(۲) غبار : مسیر ۷۱۸

(۳) انقلاب ۲۲۸



شخص سوم که بترتیب فهرست نام مشروطه خواهان و تقدیم آن پیش  
امیر متهم است بقول غبار، استاد محمد عظیم خان کار گزار فنی فا بر یکه  
کابل بود (۱) که از یک خاندان اسلحه سازان ماهر قدیم بر آمده و در فن  
خود سخت ماهر بود، و بعد از دادن راپور، بمراتب بلند تری رسید.  
این شخصیت فنی در عصر امانی هم در اوج قدرت بود بحیث سرافسر  
اسلحه سازی حربی مقرر گشت و در حدود ۱۳۰۰ شس برای خریداری  
اسلحه به اروپا (ایتالیا و آلمان) فرستاده شد و در جریده آزادی شرق  
برلین، عکس او در جمله رجال افغانی نشر گردیده بود. وی در کابل  
به برگد عظیمو شهرت داشت.





# فصل دوم

## مشروطیت دوم



(۱)

## پیش در آمد

در صفحات گذشته ، داستان آغاز حرکت ملی مشروطیت اول را - که از انجمن سراج الاخبار ۱۳۲۳ ق اساس یافته بود و به قتل و حبس يك گروه روشنفکران افغان در صفر ۱۳۲۷ ق ختم شد خواندید .  
آنها به خاک و خون تپیدند و در میدان مبارزه ملی قربانی شدند  
ولی :

عشق از فریاد ما ، هنگامه ها تعمیر کرد

ورنه این بزم خموشان هیچ غوغایی نداشت

بلی ! این فریادها و شور و واویلا فرو نشست و آتش عشق  
بوطن و ملت فروزان ماند و امواج بیداری ملی و جنبش های آزادی  
طلبی در بین روشنفکران و مردم مادوام یافت .



در دهه دوم قرن بیستم میلادی، وضع اجتماعی مملکت نیکو نبود .  
زیرا امیر حبیب الله خان در اوج قدرتش از مردم دور و به قول غبار  
(در حرم فرو رفته بود) و درین کار آنقدر افراط کردی ، که حالت مزاجی  
اونیز درشت و خشن گردید و مامورین و گماشتگان او هم چون دیدند که  
امیر به خواب غفلت فرو رفته ، دست به چپاول مردم بیگناه بردند .  
چند بار در سمت پختیا ( جنوبی ) و قندهار و هرات بلوای عام مردم  
شاکی بوقوع پیوست . ولی حکومت مرکزی بر زور آزمایی و لشکرکشی  
اتکاء کرد و امیر از خواب غفلت بیدار نشد .

از خصایص مزاجی و سجایای مردم مظلوم و مخصوصاً ملت افغانستان است  
که هر قدر کوفته ورنج دیده و سرکوب شوند ، بهمان اندازه مقاومت و  
استواری ملی ایشان افزوده می شود و در میدان مبارزه پیشتر می آیند .  
دو جنگ دفاعی مردم افغانستان بامتهاجمین ستمگار خارجی (استعمار  
انگلیس) این سجه ملی ما را به ثبوت رسانیده بود و با استبداد داخلی و  
چور و چپاول گماشتگان امیر ، نیز احساس ملی ما زنده بود که :

ملت بود آن شیر ، که هنگام تراحم

چون بیشتر آزرده شود، پیشتر آید

حرکت ملی و میمون مشروطیت اول ، بازور آزمایی و خونریزی و  
استبداد امیر و دربار یانش که میگفتند: «دیگر هر چیز را از اصول جدید  
قبول داریم، الا مشروطه» (۱) ظاهر از بین رفت ، ولی بعد از قلوب اولاد  
ملت، اندر خفاریشه دوانید و مشروطیت دوم را بوجود آورد ، که  
استقلال افغانستان و طرز نوین اداره و تحول افکار رادر دوره امپریالیستی  
تمر داد .

(۱) این مطلب را عبدالقدوس خان اعتماد الدوله در استفتاییکه از علمای  
قندهار در سنه ۱۲۹۹ ش کرده ، نوشته است (برای تفصیل بنگرید :  
غبار ۸۰۳) وفات اعتماد الدوله شب چهارشنبه ۲۳ حوت ۱۳۰۷ ش در  
شهر آراء کابل است .



جنگ اول بزرگ جهانی که در رمضان سال ۱۳۳۲ ق اگست ۱۹۱۴ م آغاز شد، تمام عالم انسانیت را تکان داد. چون مقام خلافت (سلطنت عثمانیه ترکی) هم در آن به طرفدارای دولت المان و متحدینش شرکت جست، هیاهوی بی‌برخلاف اقدامات جنگی دولت انگلیس و یاران او، در میان مسلمانان هندوستان و دیگر کشورهای اسلامی افتاد و در مدت کمی تجارت و اوضاع زندگی ملل شرق و جهان را دگرگون ساخت. امیر حبیب الله خان یکماه بعد در کابل، بین مجمع بزرگی از کلان شوندگان آنوقت اعلان بیطرفی داد (اول شوال ۱۳۳۲ ق ۱۹۱۴ م) درحالی که عامه مردم علناً برای پیروزی ترکان عثمانی و مقام خلافت اسلامی که در استانبول بود - شعار میدادند و در هندوستان حزب خلافت بین ملیونها نفوس مسلمانان نیم قاره نفوذ کرده و به تقویة قوای ترک عثمانی و سایر امدادیه و اعانه هافراهم می آور دند و روزنامه خلافت از بمبئی هر روز به عدد هزاران نسخه توزیع می شد و کلاه سرخ سلطانی شعار مسلمانان گشته بود.

اما امیر خاموش بود و از کنار دوری نجست و شاید برای - اربابان انگلیسی او در دهلی، همین وضع سکوت و آرامش، در کنار هندوستانی که یکی از منابع پیروزی در جنگ بود، مطلوب بوده باشد. افغانستان بعد از جنگ دوم افغان و انگلیس در کنار دولت قوی هند بریتانوی واقع شد و امیر عبدالرحمن خان که مرد سیاست مدار قهار و دارای تیغ برنده برای سرکشان داخلی بود، در سیاست خارجی با خوشرویی تمام، فقط بردهلی اتکاء کرد و سیاست تمایل افغانستان را بروسیه تزاری که امیر شیر علی خان داشت و سبب بربادی او گردید علناً خطا پنداشت و در شرح حالیکه منشی سلطان محمد هندوستانی تحت نظر - شش نوشته و بنام تاج التوار یخ ترجمه شده محکوم نمود. ولی با وجود مدارا و نرمش و اخذ امدادیه سالیانه ۱۸ لک کددار از وایسرای هند،



سرحدات شرقی و امور قبایل را تنها به رحم و کرم و ایسرای نگذاشت و بالیاقتی که در سیاست داشت از یک طرف و ایسرای را از ینطرف مطمئن نگه داشت، ولی برای اینکه از موقعیت سیاسی و سوق الجیشی افغانستان، استفاده تام کرده باشد، گاه گاهی امثال ملا نجم الدین هدهده را از مسجد گداری کابل و دیگر مراکز دینی به قبایل فراری میساخت، تا در آنجا هنگامه جهاد را گرم سازند و ایسرا را بدینگونه جنبشهای قبیلوی متوجه میساخت که اگر قبایل سرحدی غربی هند، از ینطرف تحریک شوند، نتایج آن برای هند بریتانوی، سخت ناگوار خواهد بود امداد ۱۸ لک کلداری که وایسرا میدهد، فقد مزد شست امیر است و باید وایسرای هند بریتانوی همواره معترف باشد که :

« امروز در قلمرو دل، دست دست تست »

با چنین سیاست کج دار و مریز، امیر عبدالرحمن توانست، موقعیت خود را با امارت افغانستان استوار و ددولی بعد از در گذشت او، فرزندش حبیب الله نتوانست به تنهایی چنین وضعی را دوام دهد. بنا بر ین برادرش سردار نصرالله را - که مرد دستا پوشش اخوند مشربی بود به پیشبرد یک پهلوی این سیاست گماشت. خودش با وایسرای کنار آمد و فرزند کلانش سردار عنایت الله را با مجاملتا بحضور لاردرزن و ایسرای هند فرستاد (۱۲ دسامبر ۱۹۰۴ م) و یکسال بعد (۱۹۰۵ م) لویس ولیم دین سکر تر خارجه هند را با خوش رویی و مدارا در کابل استقبال نمود و در یک معاهده چند سطره آنچه امیر عبدالرحمن در سفر را و لپندی ۱۸۸۴ م) بالارد دفن قبولدار شده بود، عیناً پذیرفت و بدینصورت افغانستان باز تحت نفوذ مستقیم و ایسرای هند باقی ماند. این پهلوی موافقت برای جلب اعتماد سیاسی و ایسرای بود، که همواره خود امیر متعهد آن بود و سرزمینی از آن انحراف نکردی و اعتماد دولت بریتانیه را از دست ندادی.



ولی در عین دین مدارای سیاسی - که خود امیر باز یگر آن بود - برادر دیگر خود سردار نصرالله را از داخل ارگ شاهنشاهی کشید و بسمت غربی ارگ، قصری که اکنون محل کار شورای وزیران است به نام زین العماره برایش ساخت. تاهواره مردم بتوانند آزادانه و بدون قید پیش او بیایند و هر خان و ملک و اخوندی را با او رابطه باشد و تمام امور سرحدات و قبایل را او اداره نماید و در صورت لزوم بتواند حرکتی را در مرزهای شرقی بوجود آورد، و اگر بخواهد جهادی را اعلان نماید و آنرا مظهر اراده مردم افغانستان جلوه دهد.

این سیاستی بود که امیر و برادرش از پدر آموخته بودند، که با نرمش و سازش، سلاح خشم و پرخاش را هم در دست داشته باشند و بنا برین مقر سردار نصرالله، همواره مرجع سرداران قبایل و روحانیون و آخوند های جهاد باز مرکز و اطراف مملکت بود و بدین ترتیب، حکمرانی مطلق خود را بر مردم افغانستان ادامه میدادند و سراج الملته و الدین (?) ذات خود را منبع روشنی های دینی و دنیوی قرار داده بود. در حالیکه اکثر اوقات گران بهایش به تزئین دربار و آرایش و پیرایش خواتین زیبا روی حرم میگذشت و اگر از آنجا بیرون می آمد، بشکار و دیگرچه پزانی و ترتیب فرس طرف واسبا بتعیش می پرداخت و سراج الاخبار در باره شکارش بر سنبل طنز و سخریه می نوشت:

همه آهوان صحرا، سر خود نها ده بر کف!

بامید آنکه روزی بشکار خواهی آمد!



(۲)

## عوامل دجر که همجواری

قبایل آزاد و مراکز مجاهد یمن هندی:

در دو کنار خط سرحدی دیورند - که بین هند بریتانوی و افغانستان در ۱۲ نومبر ۱۸۹۳ م ۱۳۱۱ ق به وسیله سر ما تیمر دیورند سکرتر خارجه هند و امیر عبدالرحمن بوجود آمد - و بر خلاف رضای قبایل و مردم افغانستان بر رسمیت شناخته و تحمیل شد ، قبایل پشتو زبان سرحدی جنوبا از وزیرو مسید، دور، بنگنس اپریدی ، مومند و غیره تا سر زمین الائی شمالا میز یستند . این قبایل رابطه یی با حکمرانان انگلیس پشاور و دیگر بلاد تحت سلطه مستقیم آنها به وسیله پو لتیکل ایجنت های هندو - ستان داشتند . ولی قوانین پلیسی و امنیتی داخل صوبه سرحد بر آنها جاری نبود و عموما بر رسم عنعنوی جرگه اداره می شدند و بنا بر یمن پو لتیکل ایجنت انگلیسی حق نداشت ، در امور داخلی آنها مداخله مستقیم نماید

در حدود ۱۱۷۰ ق ۱۷۶۰ م در مرکز امپراتوری مغولیه دهلی ، یک حرکت بسیار مهم فکری و اصلاحی دینی بوسیله عالم مشهور آن عصر شاه ولی الله دهلوی بوجود آمده بود ، که از طرف اخلاف این خانواده تعقیب شد و از اصول مهم آن اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و جهاد در راه حفظ حکومت اسلامی بود . و چون بعد ازین لارد لیک Lord Lalke حکمران انگلیسی در ۱۸۰۳ م دهلی را گرفت هم سکهان در پنجاب سلطه خود را



استوار داشتند ، بنا برین مو لوی اسماعیل دهلوی نواده شاه ولی الله بمعیت سید احمد بریلوی ، با کاروانی از مجا هدین ، از راه سندو قندهار و کابل به پشاور رسیدند و هنگامه جهاد را با سکهانی که پشاور را گرفته بودند وهم با سرداران بار کزائی ( برادران امیر دوست محمد خان ) گرم داشتند و یک حکومت شرعی را بتاریخ ۱۲ جمادی الاخری - ۱۲۴۲ ق ۱۰ جنوری ۱۸۲۷ م در چار سده پشاور اعلان کردند . ولی هر دو پیشروان این حرکت در ۲۴ ذی قعدة ۱۲۴۶ ق ۶ می ۱۸۲۱ م در بالاکوت کنار جیلیم علیا در مقابل لشکریان سکهه بشهادت رسیدند و تبعه آنها در آن کوهساران متفرق شدند ، تا که یکتن از باز ماندگان این خانواده سید نصر الدین دهلوی مرکزی را در ستهانه کوهستان صوبه سرحد ، برای مجا هدین آزاد ، در ۱۸۴۰ م ساخت و از اخلاف سیاسی او در موضع سمخ چمر کند ، مولانا عبدالله متوفا ۱۹۰۲ م و بعد از او برادرش عبدالکریم متوفا ۱۹۱۵ م و نعمت الله و رحمت الله نواسگان او بجایش نشستند و این سلسله به نشر جریده المجاهد و مدیرش مولانا محمد بشیر که تا حدود ۱۳۱۰ شم هم زنده بود دوام داشت و همواره با در بار کابل و حلقه های روشنفکران اینجا مربوط بوده اند ، که برخی از اسناد این ارتباط در آرشیف ملی کابل هم موجود است و حکو متهای افغانی به آنها کمک پولی و اخلاقی هم میکرده اند .

در آغاز قرن بیستم میلادی ، حرکت آزادی خواهی کانگرس در هند و بعد از آغاز جنگ اول جهانی ۱۹۱۴ م حرکت خلافت و مهاجرت در آنجا با شدت جریان داشت و در جوانان هند ، اعم از هند و مسلم جذبۀ تحصیل آزادی هندوستان ریشه می دوانید و تمام این گونه مردمیکه با حکومت اجنبی و استعمار انگلیس سازش نداشتند و میخواستند در راه آزادی کاری کنند ، روی بقبایل آزاد سرحدی پشتون و آشیانه های مجا هدین می نهادند و بوسیله این مردم زحمتکش و فداکار به مراکز افغانی در کابل معرفی می شدند و وسایل رسانیدن آنها از راه سرحدات



قبایلی بکابل فراهم می آوردند . و این مردم بودند که زمینه آزادی هند و تاسیس حکومت موقت آزاد هندوستان را در کابل فراهم آوردند ، که انگلیسیان دهلی و مراکز سراغ رسانی استعماری را سخت نا راحت ساخته بودند .

## تحريك شيخ الهند و مراکز آزادی خواهان در بين قبایل يا غیستیانو کابل:

بعد از قیام آزادی خواهی هند ۱۸۵۷ م ۱۲۷۳ ق که استعمار چیان انگلیس آنرا بنام غدر Mutiny

سرکوب ساختند ، برخی از پیشوایان مسلمانان هند ، به اشاره و تلقین شیخ الهند مولانا محمود الحسین ( اسیر ما تا ۱۹۱۷ - جون ۱۹۲۰ م ) حرکات آزادی خواهی را در داخل و خارج هند ادامه دادند که از آن جمله مولانا ابوالکلام آزاد و مولانا محمدعلی جوهر و حکیم اجمل خان ونواب وقارالملک و دکتر مختار احمد انصاری و مولانا تاج محمود امروتی و عبدالله هارون سوداگر کر اچی و غیره در داخل هند بصورت مخفی و در سرحدات آزاد فضل واحد حاجی ترنگزئی و ملا صاحب باپره ( قاید حمله بر شب قدر سپتمبر ۱۹۱۵ م ) و ملا احمد جان صاحب سندھ کی کوهستان اباسین ( مجاهدین سرسخت با استعمار انگلیس در آغاز قرن ۲۰ ) و بعد از آن خان عبدالغفار خان موسس جمعیت خدائی خدمتگاران بوده اند .

شیخ الهند در ۱۸ سپتمبر ۱۹۱۵ م ۱۳۳۳ ق به حجاز رفت و از آنجایی که از همراهان مبارزه آزادی ، مولانا عبیدالله سندهی ( شاگرد نو مسلمان خود ) را از راه کویته و پشاور راوک و قندهار بکابل فرستاد که در اکتوبر ۱۹۱۵ م با ینجا رسید و به امدها سردار نصرالله خان و سردار عنایت الله خان و حاجی عبدالرازق اندر ، مرکزی در کابل برای فعالیت آزادی خواهان هند ساخت و با مراکز مجاهدین ستهانه و سمخ چمر کند



( سرحد آزاد ) روابط خود را استوارداشت و ازین راه بود ، که بسا از علما و جوانان حریت خواه هند ، برای ادامهٔ تحریک خود بکابل می آمدند و ازینجا برای تحصیل آزادی هند ، درکشور های آسیا و اروپا مساعی خود را دوام میدادند .

در همین اوقات یکدسته طلبهٔ گورنمنت کالج لاهور ، از راه هری پور و سرحدات آزاد در فبروری ۱۹۱۵ م به کابل هجرت کردند ، که درینجا جمعیت آزادیخواهان هندی شامل شدند ، که درین دسته اشخاصی مانند الله نواز خان پسر خان بهادرب نواز ( قوم بابری ) مجستریت افتخاری ملتان هم بودند که بعد اطلاعات آزاد یخواهان حقیقی هند را از کابل به منابع جاسوسی انگلیسی میداده اند . (۱)

بدین نهج کابل مرکز فعالیت های سیاسی احرار هندگشت ، و محمد میان بن عبیدالله (مولوی منصورانصاری) که از شاگردان فداکار شیخ الپهند بود ، از حجاز با اسناد مهم سیاسی بهند رسید ( اپریل ۱۹۱۶ م ) و از آنجا از راه سرحدات آزاد در ماه جون ۱۹۱۶ م به کابل آمد . این شخص عالم با عملی بود که در سنه ۱۳۰۱ ق در سیهانپور هند متولد و در دلو ۱۳۲۴ شس به عمر ۶۲ سالگی وفات یافت و در حصرهٔ مهتر لملک لغمان مدفون است .

مولانا منصور علاوه بر کردار آزادی خواهی ، شخصیت فکور و مؤلف با نظریات سیاسی خاصی بود . هرژده جلد کتاب را به زبانهای اردو و فارسی در سیاست و دین و حقوق از نظر اسلامی نوشت که برخی طبع شده است و نگارندهٔ این سطور او را دیده با او صحبت ها داشته ام . وی تا آخر

(۱) الله نواز که در دوره اما نی شخصیت مشکوک بود و از معارف اخراج گردید ، در کابینه محمد هاشم خان به وزارت و سفارت رسید و تا آخر عمر در کابل ماند ، که همدرینجا بتاريخ ۱۲ سنبله ۱۲۴۵ شس بمرد . وی در جنگ جهانی دوم بعنوان سفیر کبیر افغانستان در برلین پهلوئی هتلر نشست بود .



عمر برمسلك آزاديخوايي و درويشي با افكار ثابت ولايتغير « حكومت الهی »  
باقي مانده و چون مدتهدر سرحدات آزاد با افغانان محشور بود، زبان  
پشتو و دري را خوب حرف ميزد و بازهرا نام بنت سيد محمد امين بنوري  
باجرري ازدواج کرده بود ، كه اخلافش تاكنون در ننگرهار و كابل  
و هند باقي اند .

### س و اقعده سوم

باشدت و وسعت جنگ جهاني اول، هندوستان مستعمره ثروتمند امپرا  
توري انگليس ، از نظر آلمانها — همراهان آن در جنگ دور نبود  
و ميخواستند كه در آن نيم قاره و مخصوصا مسلمانان آنجا نفوذ كنند  
واين كار به وسيله خلافت عثمانيه — كه در جنگ با آنها متحد بود — ميسر  
ميگشت ، تا مسلمانان افغانستان را بجهاد با انگليس تحريك كنند و بدین  
وسيله قيامي رادر هند بوجود آورند و قواي انگليسي را در خود هند  
مشغول و از ميدان جنگ دور دارند .

ازين رو كابل ، مركز فعاليتهاي سياسي بر خي از مالك اروپا و آسيا  
گرديد ولي امير با خونسردی و تجربه يي كه از ايام پدرش درينگونه موارد  
داشت ، يك جرگه محدود مشايخ و سران افغانستان و سرحدات را در  
كابل فراهم آورد ( اپريل ۱۹۱۵ م ۱۳۳۴ ق ) و باز بيطرفي  
افغانستان را تايند كرد ، در حاليكه مردم افغانستان عموما طرفدار  
كمك با خلافت عثمانی و اتحاد اسلامي بودند و محمود طرزي مدير سراج لا-  
خبار بترجماني احساسات عامه، مقاله « حي علي الفلاح » را در شماره  
ربيع الاول ۱۳۳۴ ق ۱۶ جدي ۱۲۹۴ شس جريده مذکور انتشار داد و در  
آن مردم را براي تحصيل استقلال سياسي و قيام ملي تحريك كرد، كه  
اين مقاله سانسور گرديد و به محمود گفته شد : مرغيكه بيوقت اذان دهد،  
سرش از بریدن است ، واو را ۲۶ هزار روپيه جریمه داشتند ، كه شهزاده  
امان الله خان دامادش ادا كرد . انگليسيان مراقب احوال و بيدار



بودند و با وسایل استخبارات ملکی و عسکری که در ممالک آسیا و هند وستان داشتند - بوسیله انتلجنت سرویس و سی آی ، دی و نمایندگان سیاسی از تمام بلاد و مخصوصا کابل اطلاع میگرفتند که یک مجموعه این اطلاعات محرمانه ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۸ م اکنون از محرمانیت بر آمده و در اندیا آفس لندن موجود است و ترجمه اردوی آنرا در کتاب « تحریک الشیخ الہند » طبع دهلی ۱۹۷۵ م نشر کرده اند، که درین فصل از آن سود برده ایم و حوالت آن به علامت اختصار یہ « تحریک » داده شده است .

درین اوقات در کابل چند واقعه مهم روی داده که بر او ضاع فکری مردم داخلی افغانستان اثر افکنده و با مشروطیت دوم ارتباط فکری دارد، که باید در اینجا باختصار آورده شود:

### اول : تنظیم ہندیان .

طوری که گفتیم مو لانا عبید اللہ سندھی شاگرد رشید و آزادی طلب شیخ الہند در اکتوبر ۱۹۱۵ م به کابل رسید و تمام طلبہ ہندی را کہ قبلا

بسرحدات آزاد و کابل آمده بودند فراہم و تنظیم نمود (و با سردار نصر اللہ خان و سردار محبت اللہ خان کہ از طرف امیر ہند رسید) و سیلہ حاجی عبدالرازق اندر، مفاہمہ کہ از طرف امیر ہند رسید بہ

۱۹۱۶ م مو لانا منصور انصاری ہم و صحبت ہا روی داد و در ماہ جون

اللہ خان و سردار محبت اللہ خان در ین گروہ شامل شد و ہدایات

مہم شیخ الہند را با آنها رسانید. (مطالعات و تحقیق توہین از دکان مطبوعہ خورشید)

اندرین هنگام شخصی نو مسلم دیگر بنام مو لوی عبدالرحیم

برادر کلان اچاریہ کر پلانی لیدر نامور ہند (۱) کہ از کار کنان فعال

آزادی خواہان ہند بود بکابل رسید و بحیث ایلچی مجاہدین سرحد

با نائب السلطنہ ملاقا تہداشت و وسیلہ ارتباط مہاجران ہندی با

رجال افغانی بود ، کہ پول نقد امدادی و اسلحہ را از طرف نائب

السلطنہ بہ قبایل آزاد میرساند .

(۱) متوفا در دهلی ۲۸ حوت ۱۳۶۰ ش ۱۹۸۲ م



گروه هند یان زیر مراقبت شدید حکومت و نمایندگی سیاسی بریتانیة در کابل بودند و چون نمیتوانستند با مردم کابل دیدار کنند ، بنابراین اطاق دکتور منیر بیگ سر طبیب ترک را در داخل شفا خانه ملکی کابل - که از طرف ترکان عثمانی همکار این حرکت بود - دیدار گاه یکدیگر قرار داده بودند و در اینجا با همدیگر می دیدند و مشورت میکردند .

چون در اکتوبر ۱۹۱۵ م مولوی برکت الله بهو پالی ( مرد انقلابی مفرور هندی ) هم با وفد آلمانی به کابل رسید ، باین گروه متشکل پیوست و در راس آن به اقدامات انقلابی پرداخت . (۱)

### دوم: آمدن راجه مهنده پر تاب باو فدالمان :

جنگجویان آلمان و طرفدارانش در اروپا ، بشمول دولت عثمانیه که سجاده نشین مقام خلافت بود ، برای ایجاد شورش و نا آرامی در هندوستان ، مملکت بیطرف افغانستان را تشخیص کرده بودند و بنابراین یک وفد مکمل که در آن منصبداران آلمانی و استریائی و ترکی و هندیان آزادی خواه متواری شامل بوده اند از راه استانبول و حلب و بغداد و اصفهان و قم و هرات به کابل فرستادند که بتاريخ ۲۶ سپتمبر ۱۹۱۵ م از راه هزاره جات به کابل رسیدند و از اکتوبر ۱۹۱۵ م تا می ۱۹۱۶ م در مهمانخانه باغ بابر در کابل باقی ماندند ، و مهماندار این وفد از طرف دولت شجاع الدوله فرا شاهی بود .

این وفد به قرار میاتی که شجاع الدین - یکی از طلبه مهاجر هندی بکابل ( گرفتار شده در ایران ) حین استنطاق به پولیس هند و ستان داده عبارت بود از : (۲)

### ۱- راجه مهنده پرتاپ :

فرزند گهنشام سنگم راجه مرسان ، از يك خاندان حکمرانان موضع

(۱) در تحریک شیخ الہند به تفصیل آمده است .

(۲) همین ماخذ



مرسان علی گره ، برادر راجه‌دت پرشاد سنگم و دارای جای‌داد وسیع اراضی در آنجا بود، که در کالج علی گره درس خواند و کمیته ، اتحاد مسلمانان و هندوان و مسیحیان را به فکر هندوستان متحد در بندر این بساخت . چون ذوق سیر و سیاحت داشت ، در امر یکا بملاقات هر د یال و اعضای جمعیت باغیان آزادیخواه هند رسید و با فکر انقلابی گروید و بتاريخ ۲۰ دسمبر ۱۹۱۴ م در راه هندوستان به مارسیلز آمد و از آنجا به برلین رفت و در اندیا سو سائیتی شنا مل گردید، که برای تحصیـل استقلال هند میگو شیدند و مو لوی برکت الله بهوپالی و هر د یال هندی هم در آن شرکت داشتند .

راجه بعد از ملاقات با قیصر آلمان Wilhelm II و دیگر رجال جرمنی ، پلان کار خود را چنین طرح کرد ، که یک هیئت مشترک آزادی خواهان هندی و رجال ترکی و آلمانی را با خطوط قیصر و سلطان محمد رشاد خا مس و انور پاشا و فتوای شیخ الاسلام استانبول، به افغانستان برساند تا به موجب آن رجال افغانستان بر علیه انگلیس قیام و اعلان جهاد نمایند .

در خطوطیکه راجه از بر لین آورده بود، مکاتیب رئیس دولت جرمنی بنام راجگان ایالات هند به زبان آلمانی و هندی و هم بنام امیر کابل و را نانپال و جود داشت ، تا با مهندره پر تاپ کمک نمایند و هندوستان را از چنگ استعمار انگلیس برهانند و دولت آلمان حفظ آزادی هندوستان را تضمین مینماید .

چون وفد آلمانی و هندی و نیز حکومت موقتی هند در باغ با بر کابل ناکام ماند ، راجه بعد از انقلاب اکتو بر ۱۹۱۷ م از کابل بر آمد و از راه دولت شوروی به اروپا رفت و بعد از اعلان آزادی هند، حکومت جواهر لال نهرو و او را در ۱۹۴۷ م به هند دعوت کرد و مدتی در مجلس اعیان هند عضویت داشت تا که در سن پیری در دهلی جدید بتاريخ ۹ ثور ۱۳۵۸ ش ۲۹ اپریل ۱۹۷۹ م وفات یافت و این شعله پر شور خاموش گشت .



## ۲ - فان هنتنگ Von Henting

وی کاپیتن تو پخانه آلمان و پدرش وزیر عدلیه ، جوان فعال نظامی بود ، که در وفد مذکور سمت ریاست مشترک بانیدر مایر داشت . چون در مقاصد خود به پیروزی نرسید واپس به آلمان رفت و راپوری نوشت که متن آن در گوتن گن ۱۹۶۳ م طبع شد .

وی در صفحات ۹۳ - ۹۴ این رپوراعضای وفد خود را چنین معرفی کرده :  
Dr. Becrer و لفتنت Rdeher آلمانی و کاظم بی ترکی و مهندره پر -  
تاپ و برکت الله هندی و شش نفر افریدی از عساکر انگلیسی که در جنگ بدست المانها افتاده بودند . دوتن افغان بنام عبدالرحمن و سبحان خان هم بمصارف خود درین وفد شرکت داشتند . (۱)

### ۳ - ویگنر :

فرزند يك خانزاده آلمانی و کاپیتن مخابره بی سیم .

### ۴ - لواری :

بحیث سکرتر وان هنتنگ .

### ۵ - ووکات (هوخت)

سکر تر وان هنتنگ .

### ۶ : نیدر مایر :

کاپیتن عسکر آلمانی و مرد نظامی فعال بود ، که نامش در ترجمه اردوی مسوخ بیانیه شجاع الله سیندیری متر آمده ( تحریک ۲۶۵ ) ولی اصلا در آرشیف ملی آلمان ( بون ) و دیگر منابع Niedermyer است .  
وی در سپتمبر ۱۹۱۴ م عضو هیئت عسکری ۲۳ نفری آلمان زیر ریاست و یلهلم واسموس - Wassmuss در استانبول بقیادت روف بی ترک بود .  
که به وفد مهندره پرتاپ پیوست و خود را متعهدا مور نظامی و تربیه

(۱) لودویگ ادمیک : افغانستان ۲۲۳ طبع ۱۹۶۷ م .



منصبداران جنگی در آسیای میانه میدانست ، در حالیکه همگاردیگرش هنتنگ برای ایجاد روابط سیاسی با افغانستان سعی بود .

نیدر مایر در کابل مفرزه کوچکی عسکری افغان را زیر تربیه نظامی قرار داد که از جمله قوماندان عبدالحمید رئیس ارکان دوره امانی بود ، که در سنه ۱۳۰۳ ش در قضیه بغاوت ملای لنگ در لوگر کشته شد .

#### ۷- یوز باشی کاظم بی (ترك)

وی دگروال عسکر ترك واز هیئت منصبداران کارمند انور پاشا بود ، که تا عصر امانی در افغانستان ماند و در جنوری ۱۹۱۹ م به بخارا و خیوا آمد .

چون در اپریل ۱۹۱۹ م هیئت فوق العاده سیار محمد ولی خان بمسکو فرستاده شد . کاظم بی هم درین گروه شامل بود و بعد از آن اورا در عشق آباد میبینیم که با جریده ترکی زبان « صدای مستمندان » Vice of the poors همکاری دارد و خود را حکمران فعال آنجا ساخته است . در اکتوبر ۱۹۱۹ م به تشکیل جمعیت بخارای جوان در کنگان همت گماشت و در آن جنبش سیاسی سهم داشت و با افغانستان هم رابطه خود را دوام میداد و به حکمران هرات می نوشت « که عنقریب قوای پان اسلامی به ایران داخل گردیده و لشکریان انگلیس را از آنجا بیرون خواهد راند و در باره دوستان بلشویک بشما اطمینان شخصی میدهم که ایشان دوستان صمیمی مسلمانان اند و برای امیر غازی امان الله طیاره و توپ و بسا سامان جنگی را تهیه خواهند کرد . » (۱)

#### ۸- مولوی برکت الله :

فرزند منشی قدرت الله بهو پالی ، یکی از علمای جید هندوستان ،

(۱) آدمیک : افغانستان ۱۴۴ ، اسناد محرمانه ۱۶۰ آرشیف ملی هند

مورخ فبروری ۱۹۲۰ م .



که در توکیو پروفیسر زبان اردو و از مخالفان مبارز سر سخت بریتانیہ در ہند بود . چون در سنہ ۱۹۱۴ م بہ اشعارہ سفارت بریتانیہ او را در جاپان از کار بر طرف نمودند ، از آنجا بہ سان فرانسکو رفت و در جمعیت آزادیخواہان ہند (غدر) شامل شد و بعد ازان بہ برلین آمد و عضو فعال پارٹی ملی ہند گردید . وی مقالات دقیق دینی و تبلیغی جہاد را بفارسی بہ سراج الاخبار کابل از جاپان میفرستاد (۱) و در کابل بحیث عنصر فعال ملی آزاد یخواہ ہند شناختہ شدہ بود . بنا برین با وفد المانی از برلین بہ کابل فرستادہ شد و درینجا با راجہ مہندرہ پرتاپ و مولانا عبید اللہ سندھی ، ہنگامہ ضد بریتانیہ زاگرم ساخت و درجنودر بانہ (عسکر نجات ہند) رتبہ معاون جنرال داشت و در حکومت موقتی آزاد ہند - کہ در کابل ساختہ شد - صدر اعظم بود ( ۲۴ جنوری ۱۹۱۶ م ) و چون در اواخر ۱۹۱۷ م کمیساریت خارجہ ترکستان شوروی بہ امیر حبیب اللہ خان پیغام تحکیم روابط دوستانہ داد ، برکت اللہ بمعیت کاظم بی سابق الذکر بہ جمہوریت ترکستان شوروی برای مذاکرہ فرستادہ شد .

در سنہ ۱۹۱۹ م ہنگامیکہ بعد از اعلان استقلال افغانستان ، محمد - ولی خان سفیر سیار فوق العادہ امان اللہ خان بہ تاریخ ۷ اپریل ہمین سال از راہ تاشکند بمسکو و دیگر ممالک اروپا فرستادہ شد ، درین ہیئت سیاسی ، برکت اللہ و کاظم بی ہر دو شرکت داشتند کہ در ۱۰ اکتوبر ۱۹۱۹ م در مسکو با احترام و گرامی پذیرائی شدند .

برکت اللہ از مسکو بہ آسیای میان روسیہ شوروی برگشت و تحریرات ضد بریتانیہ را دوام داد و رسالہ بی بر موضوع بلشوی و یزم و اسلام نوشت و در آن سو شلیزم مارکسیستی را یکنوع بازگشت بہ

---

(۱) بنگرید : سراج الاخبار ، ص ۴ شماره ۲ سال ۳ یکم ذیقعدہ

۱۳۳۱ ق ۱۲ اکتوبر ۱۹۱۱ م



تصور بیت المال در اسلام خواند که خزانه ایست عمومی و متعلق به تمام جامعه .

نویسنده این سطور از عواقب برکت الله بعد از ۱۹۲۰ م خبری ندارم . ولی باید گفت : این شخصیت پویا و گویا و توانا عمری را در مبارزه با استعمار و امپریالیزم بریتانیا گذرانیده بود .



بهر صورت وفد مشترک در اواسط اکتوبر ۱۹۱۵ م در صیفیه پغمان ، بحضور امیر پذیرفته و مذاکره آغاز شد . و فد کوشش داشت که امیر را به اعلان جهاد بر خلاف انگلیس و طرفداری از متحدین آلمان وادارد و در مکتوبی که از انور پاشا آ و رده بودند ، چهار مطلب درج بود :

اول : چون سلطان عثمانی جهاد را اعلان داشته ، باید امیر هم چنین نماید .

دوم : آیا امیر گذشتن عساکر ترکیه عثمانی را از خاک افغانستان بسوی هند اجازت میدهد ؟

سوم : باید افغانستان روابط خود را با انگلیس قطع نماید .

چهارم : امیر باید تمام ملاها و متنفذ و بارسوخ را به اعلان جهاد بگمارد .

اما امیر در جواب این مسایل به وفد مذکور گفت : مردم افغانستان مسلمانان عقیده را سخند ، و لی وسایل جنگی ندارند و بنا برین همواره فقط به دفاع از مملکت خود آماده اند .

وفد به امیر وعده هر گونه امداد نظامی و اسلحه و دوازده صد هزار پوند تقاوی داد . ولی امیر جواب قاطع نداد و مسئله را به مجلس مشوره خودوا گذاشت .

درینوقت درباریان امیر دو دسته بودند :

یکی طرفداران جنگ که در آن برادر امیر سردار نصرالله و دو فرزندش عنایت الله و امان الله شامل بودند که از محمود طرزی (خسر شهزادگان



و عنصر مهم پیشوای روشنفکران و حلقه های دینی و طرفداران ترك  
و اكثریت قبایل افغان حمایت میشدند. دسته دوم طرفداران انگلیس که گرد  
عبدالقدوس خان اعتماداللهوله فراهم می آمدند و در آن حامیان بی بی حلیمه  
(مادراندر امیر، که خواب امارت پسر خود محمد عمر خان را می دید) و  
دسته های سوداگران معامله دار با هندستان و برخی از نظامیان و بیو-  
رو کراتان شامل بودند. ولی امیر میخواست با این دسته، بازی سیا-  
سی را با احتیاط انجام دهد و طرفداران انگلیس را حمایت نماید، در  
حالیکه انتظار عمومی چنین بود، که امیر باوفد خارجی بسازد و جهاد  
را اعلان کند.

درینوقت به حافظه سیف الله خان نماینده سیاسی دولت هند بریتانوی  
از طرف مردم اخطارهای مخفی داده می شد، که مقرر نمایندگی او مورد  
هجوم مردم قرار میگیرد، تا عملیات جنگی با بریتانیه صورت گیرد  
(مراسله ماه جون ۱۹۱۶ حافظ مذکور)

ناگفته نماند که پیش از سپتمبر ۱۹۱۵ م هنگامیکه وفد آلمانی در راه  
هزاره جات بین هرات و کابل بود و ایسرای هند مکتو بی بامضای امپرا-  
تور بریتانیه، بنام امیر حبیب الله فرستاد و او را به اطاعت بریتانیه و  
حفظ بیطرفی فراخواند و تقاوی ماهانه او را از یکنیم لك بدو لك حق السكوت  
لازونی داد.

امیر در بین تمایل عمومی جهاد به دسته های مختلف درباری و خواهش  
های وفد آلمانی مانند بازیگر ماهر دست بعمل می یازید. از یکطرف  
مهمانان آلمانی و ترکی و هندی را به اکران مستقیم و غیر مستقیم مشغول



میداشت و به ترتیب يك معاهده ددماده (۱) بين افغانستان و آلمان و متحدین او نزدیک میشوند ، ولی از سوی دیگر روزیکه باید فردای آن معاهده امضا شود بتاريخ ۲۵ جنوری ۱۹۱۶م حافظ سیف‌الله نمایندۀ بریتانیا را احضار کرد و در يك مصاحبه خصوصی او را به ادامۀ سیاست بیطرفی اطمینان داد و گفت: که علاوه برین در دربار عمومی دوام این سیاست را اعلان خواهد کرد . ولی سخنان وی برای تسکین احساسات عامه خواهد بود و دولت بریتانیا نباید از کلامش مشوش گردد . و این در بار موعود بتاريخ ۲۹ جنوری چهار روز بعد تشکیل شد و چون امیر دوام بی طرفی را اعلان داشت ، مردم کابل و قبایل که منتظر اعلان جهاد بودند ،

(۱) قراریکه در روز نامه مخفف نویسی Seiler محفوظ در اندیا آفس (لندن) آمده ، این مسودۀ معاهده ده ماده داشت ، که در مقدمۀ آن تحکیم دوستی بین آلمان و افغانستان و حکمداران طرفین و متحدین دیگر آلمان و بر سمیت شناختن استقلال افغانستان مذکور بود و باید طرف افغانستان به تجهیز قوا و عسکری و تنظیم اساسی آن پردازد و روابط سیاسی را با مردم پارس ، هند و ترکستان روسی ایجاد کند و آلمان یکصد هزار تفنگ عصری و سه صد توپ و دیگر تجهیزات عسکری را باده ملیون پوند سترلنگ به افغانستان میدهد و همچنین آلمان راه خود را به مملکت پارس میکشاید تا ازین راه به افغانستان کمک رسا نیده بتواند .

بین طرفین روابط سیاسی برقرار و هتنگ بحیث نمایندۀ آلمان در افغانستان شناخته می شود و نمایندۀ افغان به پارس فرستاده می شود ، تا در آنجا بانمایندگان سیاسی دول متحد آلمان ( قوای مرکزی ) مذاکره نماید . در بارۀ افتتاح سفارت خانه و قونسلگری آلمان در کابل عنقریب مفاهمه لازمه صورت خواهد گرفت (ادمیک: افغانستان ۹۴)



عموماً رنجیده ندو وفد مشترك آلمان-ترك - هندیان ناکام شد و بنا برین اروپائیان اعضای وفد در ماه مئی ۱۹۱۶م عزم کردند تا کابل را بدرود گویند .

قرار اسناد یکه در آرشیف ملی موجود است : سردار نصرالله می-کوشید تا آنها نروند و وعده میداد که قبایل سرحدی را بر خلاف میل امیر، برای جنگ با بریتانیا آماده خواهد ساخت . ولی اعضای هیئت بدین وعده اعتباری ندادند و نیدر مایر از راه آسیای مرکزی روسیه خود را به تهران و کرمانشا هان رسانید و درین راه ا فرقه بهائی کمک دید . ولی هنتنگ از راه چین و امریکا به جرمنی بازگشت . در حالیکه اعضای دیگر وفد در هرات تا وقتی باقی ماندند ، که انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ م شوروی ، راهی برای کار کنان مخالف بریتانیا مساعدت میساخت . ( ۱ )

بچنین عملیات ماهرانه سیاسی ، امیر خود را از خواهشهای مشترك آلمان و ترك رها نید و بتاريخ ۶ سپتمبر ۱۹۱۶ م سیف الله خان نماینده بریتانیا را باز دفعتاً احضار کرد و تنها با او نشست و اغراض و مقاصد و فدرا نا پسندیده خواند و گفت که آنها با یأس از کابل برآمده و از مرز کشور ما گذشته باشند . فقط سه نفر کاظم بی و برکت الله و مهنده پر تاپ در کابل باقی مانده اند ، که موجب نگرانی اوست . چون اینها مهمان اند او نمیداند که چگونه از جنگ آنها خود را رهایی دهد ؟ ولی خود ایشان هم عزم دارند ، تا عنقریب از اینجا برآیند .

امیر اطمینان داد ، که بر بیطرفی و وعده های دوستی و وابستگی خود با بریتانیا استوار است و دو نفر بنا م خیرالدین و احمد که قبایل تیراه را در مقابل انگلیس بر می انگیزانند نمانندگان ترکیه نیستند . شخص اول در مکتب حریه کابل استاد بود ، چون طلبه را به سیاست میکشاند بر طرف گردید و نفر دوم آشپز مطبخ شاهی بود ، که بنا بر نا اهلی رانده شد .



هر دو بدون اطلاع و اجازه امیر به تیراه گریخته اند و از هیچ طرفی نما-  
یندگی و اختیاری ندارند و باید که نماینده بریتانیا بدولت خود، ازین  
طرف اطمینان کامل دهد. (۱)

### سوم : تاسیس حکومت موقتی آزاد در کابل :

طوریکه گفته شد راجه مهندره پرتاپ و مولوی عبیدالله سندھی  
قبلا مقدمات مفاهمه با راجا لافغانی را به وسیله حاجی عبدالرزق چیده  
وسر دار نصرالله نائب السلطنه را راضی ساخته بودند که تشکیل  
یک حکومت موقتی هند را در کابل اعلان دارند. چون برکت الله با وفد  
المانی به کابل آمد، قراریکه عبدالباری ولد مولوی غلام جیلانی (یکی از طلبه  
مهاجر هندی گرفتار شده در ایران) به حیث گواه سلطانی به پولیس هند  
بیان داده، سرکردگان گروه هندی و کاظم بی به اجازت نائب السلطنه  
در خانه حاجی عبدالرزق فراهم آمدند تا زمینه تاسیس حکومت آزاد هند را  
آماده سازند و در ابتدا در نظر بود که این حکومت به صدارت یکی از  
شهزادگان خاندان شاهی کابل تشکیل گردد، ولی بعدترین متفق شدند که  
صدر حکومت راجه مهندره پرتاپ و وزیر اعظم او مولوی برکت الله و  
وزیر هند (داخله) مولوی عبیدالله سندھی باشد (۲) و این حکومت  
آزاد از مقر آزادی خواهان (باغ بابر کابل) اعلان گردید (سپتمبر ۱۹۱۶م).

#### (۱) تحریک ۱۱۸

(۲) طوریکه گفته شد و یکی از همراهان شیخ الہند بود، کہ در  
کودکی بنام بوتاسنگه شهرت داشت و چون مسلمان شد عبیدالله نامیده  
شد و در دیوبند علوم اسلامی خواند و در اکتوبر ۱۹۱۵م به کابل رسید  
کہ از سران مبارزان ملی بشمار می رفت. این شخصیت فعال و سرسخت  
انقلابی از شارحان دانای فلسفہ شاہ ولی اللہ دہلوی و عالم متبحر  
علوم اسلامی و مرد پویا و کوشا افکور آزاد مشربی بود کہ علاوه بر\*



اطلاعیکه درین باره از طرف دفتر امور خارجه ویسرای هندبه تاریخ ۱۵ سپتمبر ۱۹۱۶م ضبط شده و در دنیا ی سیاست بنام (قضیه مکاتیب ابریشمین) شهرت دارد چنین است: که عبیدالله سندھی خطوطی را بر دستمالهای ابریشمین مینوشت که ظاهراً دیده نمیشد، ولی مکتوب الیه میتوانست بعد از انجام یک عمل کیمیاوی آنها بخواند. این نامه ها به وسیله عبدالحق جاسوس گماشته خان بهادر رب نواز خان ملتان که دو پسرش الله نواز و شاه نواز در گروه طلبه مهاجر هندی در کابل جازده بودند، به لاهور آورده شد و بوسیله خان بهادر مذکور، بدست حکومت هند رسید و مسئله فاش گردید.

درین نامه های ابریشمین که مولوی عبیدالله سندھی از کابل نوشته

\*سیرت آزادی خواهی و کار نامه های سیاسی و عضویت در ارکان حکومت موقتی هند و تاسیس جماعت خدا مخلق (جنودالله) آثار برگزیده بزبان اردو و عربی تالیف کرده، که از آن جمله کتاب التمهید (عربی) و تحریک سیاسی شاه ولی الله بزبان اردو و هفت سال در کابل (اردو) است. وی تا اوایل عصر امانی هفت سال در کابل ماند و از آن شاه اجازه تاسیس یک درسگاه هندی گرفت که پمداخله سفارت بریتانیا افتتاح نشد و در سنه ۱۹۲۳م از راه تاشکند به ماسکو و استانبول رفت و با انقلابیون شوروی ولین ملاقاتها کرد و تجارب انقلابی اندوخت و در ترکیه مصطفی کمال را دید و از آنجا به مکه معظمه اقامت گزید و دست به تالیف و تحریر افکار دینی و انقلابی خود برد.

چون هند آزاد گردید و در سنه ۱۹۴۹م زمینه عودتش میسر شد به هند بازگشت و بنام ((هندسا گراکادیمی)) موسسه علمی را تاسیس کرد و آخرین ایام عمرش را در نشر و تبلیغ و تفسیر فلسفه شاه ولی الله گذرانید و در قصبه امرات شکارپور سند نزدیک مرقد مولانا تاج محمود سندھی میزیست تا که در آنجا وفات و دفن شد.



گفته میشود که وفدالمانی در کابل با احترام پذیرفته شد، و لسی در مذاکرات خود به جایی نرسید. زیرا افغانستان خواست که عساکر ترکی با افسران و اسلحه و امداد نقدی به مدد افغانستان بیایند و متحدینش در جنگ، تضمین حفاظت و سالمیت این مملکت را بنمایند. آنگاه افغانستان در جهاد بر علیه انگلیس قیام خواهد کرد. و لسی چون این شروط را دولت عثمانی پذیرفت، بنا برین وفدالمانی ناکام ماند.

دولت موقتی آزاد هند، که اعضای آن در باغ بابر کابل نشسته بودند با اقدامات ذیل دست زد:

اول: ارسال هیئت سفارت به روسیه تزاری و خواهش جلب سفیر از آنجا بکابل (۱)

دوم: ارسال سفارتی به هندوستان (که کامیاب نیست).

سوم: ارسال سفارتی از راه پارس به استانبول و برلین. (۲)

(۱) در آخر اطلاعیه ۱۵ سپتمبر ۱۹۱۶م دفتر امور خارجه هند گوید: که دکتر مهترا داس بنام شمشیرسنگه و هم خوشی محمد و عبدالقا در از طلبه لاهور، جزو هیئتی بودند، که در مارچ ۱۹۱۶ به تاشکند رفته و در می همین سال به کابل و پس آمدند. (تحریریک ۱۱۷)

(۲) برای این مقصد دو تن از طلبه مهاجر لاهور، عبدالباری پسر غلام جیلانی و شجاع الله پسر حبیب الله لاهوری از طرف مولانا عبیدالله مسند هی از کابل فرستاده شدند تا از راه ایران به ترکیه بروند. و لی در ماه اگست ۱۹۱۶م در محمود آباد ایران بدست لشکریان ایران گرفتار و به گارد روسی تسلیم کرده شد، تا که در تربت جام هر دو را به مامورین انگلیسی سپردند و از آنجا ایشا نرابه هند بردند تا که به حیث گواهی سلطانی، تمام معلومات فعالیت های حکومت آزاد هند را به حکومت انگلیسی سپردند که تفصیل آن در کتاب تحریک شیخ الہند آمده است.



چهارم : ارسال سفارتی به چین و جاپان . (۱)  
پنجم : به هندوستان و برلین مکرراً هیئت دیگر سفارت فرستاده  
میشود . (۲)

ششم : حکومت موقتی هند ، بنام جنود ربانیه (الشکر نجات مسلم  
سالویشن آرمی) تشکلی رادر مدینه ، استانبول ، تهران و کابل ، بروی  
کاغذ بوجود آورد ، که تمام عالم اسلام را از هند تا مصر و استانبول  
دربر میگرفت و مریبان آن خلیفه مسلمین و احمد شاه قاجار ایران و امیر حبیب  
الله خان بوده اند ، که مردان کار و سالاران آن مشتمل بر رجال تمام  
اسلام ، بشمول رجال مبارز قبایل افغانی قرار داده شده بودند و شرح  
تمام این ماجرای غیر عملی در مکتوب های ابریشمین مولوی عبید الله  
سندھی (که بدست جواسیس انگلیس افتاد) آمده است . (۳)

---

(۱) درین هیئت متبراً سنگهوشیخ عبدالقادر باخطوط مهندره پر -  
تاب و پرکت الله ، عنوانی دکتر منیات سین (چین) و میکا دو  
شهنشاه جاپان ، در ماه جولای ۱۹۱۶م از راه ترکستان روسی سفر  
کردند . ولی در آنجا بدست حکام تزاری گرفتار و در مشهد به جنرال  
کونسل بریتانیا سپرده و به لا هو آورده شدند و در یک محکمه خصوصی  
عسکری متبراً سنگه محکوم و در ۲۱ مارچ ۱۹۱۷م اعدام شد (تحریر یک  
۳۴۲ .

(۲) تحریک ۱۱۶ .

(۳) ترجمه اردوی این نامه های ابریشمین در کتاب تحریک ، از روی  
اسناد اند یا آفس طبع شده است و عبدالحق آورنده این نامه ها ، اصلاً  
جیون داس ولد لورندارام ساکن جنجیال ضلع شاهیور پنجاب بود ،  
که در سنه ۱۹۱۲م مسلمان شد و مدتی در خانه خان بهادر رب نواز خان  
ملتان معلم دو پسرش بود و در فبروری ۱۹۱۵ به همراهی الله نواز و شاه  
نواز پسران خان بهادر مذکور بکابل رفت و در جولای ۱۹۱۶م نامه های\*



ولی تمام این ترتیبات بر روی کاغذ ماند و جنبه عملی نداشت و بنابراین رجال انگلیسی در هند آنرا مضحکه می بینش نمی شمرده اند .  
**اما از طرف شرق :**

جریان دیگر سیاسی که افکار مردم پشتون را تکان میداد و بیداری سیاسی را بار می آورد و بر مردم افغانستان نیز تاثیر عمیق میکرد همانا حرکات آزاد یخواهان هند و احزاب سیاسی آن سر زمین بود ، که در اوایل قرن بیستم با نشاط فراوان در سرتاسر هند به آن دست زده بودند ، همواره میخواستند که از نیروی مردم سرحد شمالی غربی هند و قبایل نیمه آزاد نیز کار بگیرند و چنانچه گفته شد ، مردم آزادیخواه این سر زمین از اوایل قرن بیستم با احزاب سیاسی و دینی هند آشنا شدند و جای تعجب است که در اواخر عهد بریتانوی ، هنگامیکه هیئت ارسالی دولت بریتانیه برای سروی و مطالعه او ضاع سیاسی هند می آمدند در یافتند که بیداری سیاسی و فعالیت منظم آزادی خواهی ، در صوبه شمال غربی از تمام ولایات دیگر هند ( حتی بمبئی هم ) افزونتر است ( رجوع به راپور کرپس ، سال ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ م ) .

### **حزب الله :**

اولین حرکت سیاسی و اصلاحی که مطلع بیداری سیاسی مردم پشتون سرزمین محکوم بریتانیا است ، از طرف فضل واحد مشهور به حاجی صاحب ترنگزی و همکارش مولوی عبدالعزیز اتمانزی ( متوفی ۱۹۳۴ م ) بوجود آمد .

---

\* ابریشمین را از عبیدالله سندهی بنام شیخ عبدالرحیم سندهی گرفت که آنرا در عربستان به مولانا محمود الحسن برساند . ولی عبدالحق آنرا در لاهور به خان بهادر داد تا به حکومت هند رسید .

گویا این شخص و پسران خان بهادر برای اینکار به کابل هجرت (!) کرده بودند و عبدالحق در پاداش خدمتش در پولیس راه آهن پنجاب مقرر گردید ( تحریک ۳۰۲ )



و جمعیتی که مرامهای اصلاحی و سیاسی داشت بنام حزب الله سا-  
خته شد، که مولانا سیف الرحمن الکوزایی (متوفا در دوا به چارسده  
بعمر ۱۱۰ سالگی روز شنبه ۷ جمادی الاولی ۱۳۶۹ق) و مولوی فضل ربی  
(متوفا در لوگر کابل حدود ۱۳۳۵ش) و فضل محمود مخفی (متوفا -

۱۹۴۷م) شناخته شده مشهور پشتو از پیشوایان این حزب بودند.  
حزب الله دو مرام مهم داشت: یکی اصلاح اجتماعی و مبارزه با رسوم  
و عادات مضر.

دوم کوشش برای تحصیل آزادی و تعمیم جهاد بر ضد استعمار انگلیس  
که در آن وقت خانزاده جوان اتمانزایی چارسده جناب خان عبدالغفار خان  
ولد بهرام خان نیز درین راه سعی کوشید و چون در آغاز جنگ جهانی  
اول ۱۹۱۴م امر گرفتاری حاجی ترنگزی صادر شد، وی مرکز  
حزب خود را به سرحد آزادسور کمر باجور انتقال داد و قریه غازی آباد  
را بنا نهاد، که آرامگاه حاجی هم در آنجاست.

طوری که گفتیم حاجی با حزب الله خود مصدر مبارزه های طولانی بر ضد  
استعمار انگلیس در سرحد بود و رفقای خون گرم مبارزی داشت،  
که از آن جمله میرسید جان مشهور به بابری ملادر شبقدر شمال پشاور  
در ۱۹۱۱م بالشکریان انگلیس در آویخته بود (متوفا در چار منگ  
۱۳۴۲ق) و ملا احمد جان مشهور به ملا صاحب سندوکی در چکدره و مله کند  
با انگلیس جهاد کرد (۱۹۱۴م) و یکسال بعد در ۱۹۱۵م نیز قبایل  
وزیرستان با قوای استعمار دست به جهاد بردند و قبایل مو مند بقیادت  
حاجی ترنگزی بر مقر عسکری انگلیس در شبقدر شبخو نها زدند  
و این آویز شهای قبایل در ۱۹۱۸ ۱۹۱۹م هم دوا م داشت، ما نند  
جنگهای مغول کوت، تانک، اپوزی، توجی، کسبی، غر، کاور، مانجی گری  
ژزی، درابن، ترکی، قلعه دوه و غیره، که تمام این حرکات رستا-  
خیز آسا در شرق مملکت ما، مردم را بیدار میساخت و در عوام روحیه



آزادی رانیرو می بخشید ، در حالیکه جنگ استقلال افغانستان نیز با پیروزی سپری شده و مردم افغانستان را هم بیدار ساخته و مشروطیت دوم به ثمر رسیده بود .

### اوضاع شمالی و غربی مملکت :

جنگ بزرگ اول جهانی که در اگست ۱۹۱۴ مشتعل شده بود تا ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ م مدت چهار سال دوام کرد و اوضاع سیاسی و اجتماعی برخی از ممالک و ملل را تغییر داد . در حالیکه در جوار افغانستان شرقی رستاخیز ملی مردم آزادی طلب هند و قبایل سرحدی - طوریکه اشاره رفت - قایم بود .

در شمال نیز در کشور پهنای روسیه تزاری ، کارگران روس قیام عظیمی نمودند و نخستین بار ایدیا لوژی سوشلزم را به مرحله عمل رسانیده و با انقلاب کبیراکتوبر حزب کمونیست (بالشویک) دولت استبدادی تزاری را سرنگون ساخته زمام دولت جدید روسیه شوروی را در دست گرفت (۷ نوامبر ۱۹۱۷ م) و در سال ۱۹۱۸ م کمیسار امور خارجه ترکستان شوروی به امیر حبیب الله پیغام داد، تا با همدیگر روابط دوستانه را استوار سازند .

ناگفته نماند که بین دولت روسیه تزاری و بریتانیه در ۱۹۰۷ م قرار دادی امضاء شده بود ، که در ماده اول آن افغانستان ، خارج منطقه نفوذ روسیه شمرده شده و در ماده چهارم اصل مساوات را در امور تجاری بریتانیه و روسیه در افغانستان پذیرفته بودند و بنا بر این در دهه عشره اول و دوم قرن بیستم افغانستان و مخصوصاً هرات و قندهار و کابل گذرگاههای تجاری روس و ایران با هندوستان بوده اند و داد و ستد اموال تجاری و رفت و آمد مردم به بخارا و تاشکند و مشهد و پشاور و کراچی و بمبئی فراوان بود . در حالیکه جنبش مشروطیت در ایران قاجاری با وجود رسیده و منجر به صدور فرمان



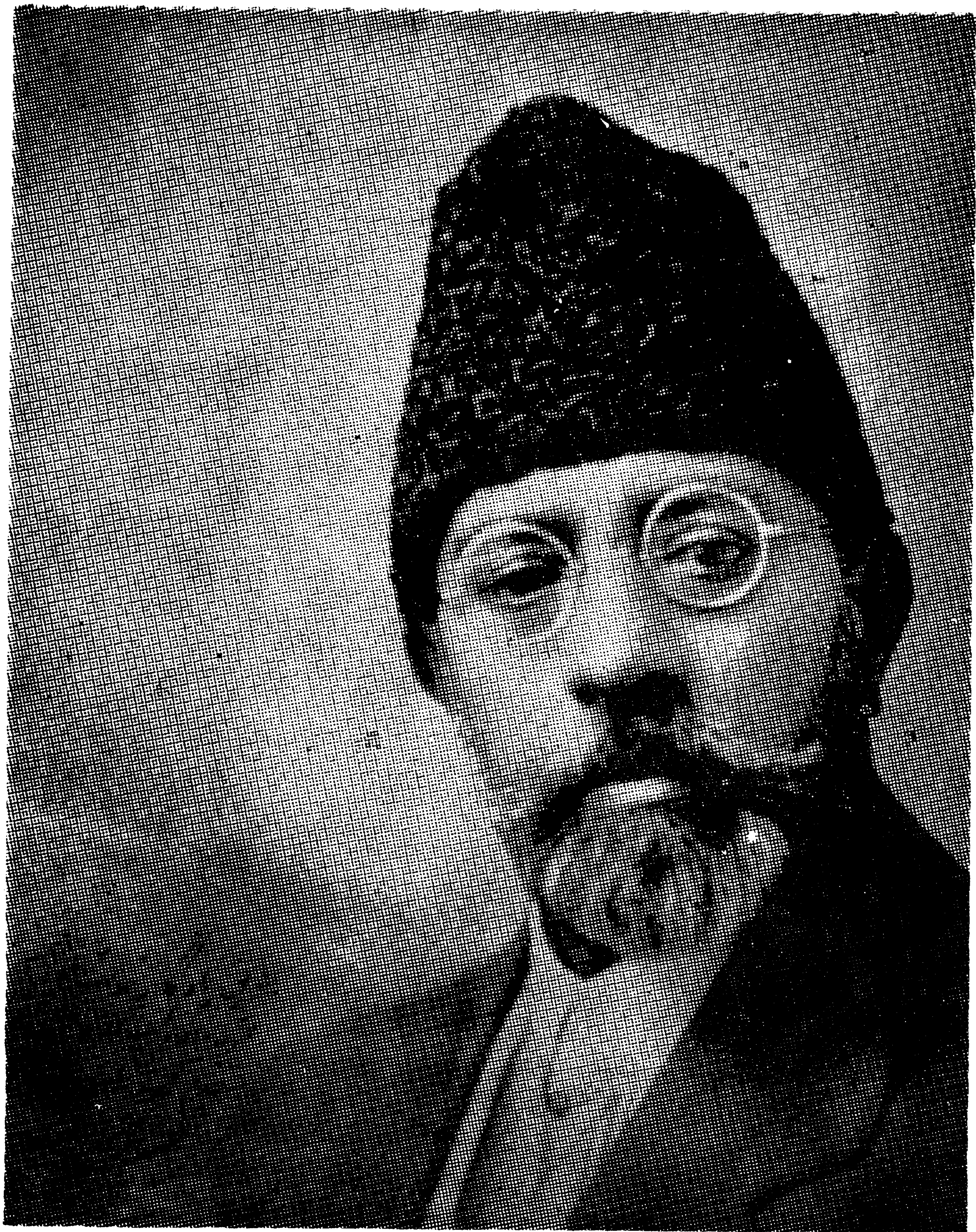
مظفرالدین شاه قاجار (۱۹۰۷م) راجع به قانون اساسی و کشایش مجلس شورای ملی شده بود .

تمام این اوضاع از عوامل محرکه علم خاموشی شعله مشروطه خواهی در افغانستان بود و در روشنفکران این سرزمین درک و سنجش سیاسی و بینش عینی نشو و نما میکرد .

باقسا و تیکه در صفر ۱۳۲۷ ق نهضت اول مشروطه در کابل سر-  
گوب شد ، باز هم اوضاع سیاسی و بیداری ملی در سه سمت افغان-  
ستان ، و هم بازتابی از عوامل محرکه داخلی جامعه افغانی نمی-  
گذاشت که این شعله به کلی خاموش گردد و بنا برین می بینیم که مشرو-  
طیت خواهی دوم با روحیه انقلابی متکا ملتری در بین جوانان روشن-  
فکر افغانستان نشو و نما یافت و منجر به تغییر اوضاع اجتماعی و  
بازستانی استقلال افغانستان گردید .







علامه محمود طرزی پلو ژور نالیزم افغانستان



(۳)

## محمود طرزی و سراج الاخبار

بعد از قتل وتارا ج صفر ۱۳۲۷ ق که امیر ودر بار یانش بر مشروطه خواهان روا داشتند، ظاهراً از ترس حاکمان ستمگر و منابع جا سوسی داخلی وانگلیسی، این صدا خا موش ماند، ولی :

زین قصه هفت گنبد افلاک پر صداست

کوتاه نظر نگر، که سخن مختصر گرفت

جامعه های مظلوم استبداد زده، خاصیت آب روا ندارند، اگر مانعی پیش روی نداشته باشند، جریان طبیعی خود را ادامه میدهند. ولی اگر سد ی رادر مقابل آن ایجاد کنند، موقتاً بیحرکت مانده و روی همدیگر متراکم میشوند و با فشار و نیروی فوق العاده، موانع را از پیش خود بر میدارند.

سر پنجه استعمار، گلوئی سراج الاخبار اول رادر ۱۳۲۳ ق فرا گرفت و جز يك شماره بیشتر نشر نشد. ولی شش سال بعد امیر به تقاضای عصر و اجبار محیط سر فرو آورد و در سنه ۱۳۲۹ ق باز اجازه نشر همان جریده را به محمود طرزی داد، که منبع بیداری سیاسی و زمینه پرورش تخم مشروطه خواهی - بلکه آزادی خواهی - گردید.

این حرکت میمون که در سنه ۱۳۲۷ ق اختناق یافته بود، دو سال بعد با نشر مجلد سراج الاخبار و نفس مسیحا یی يك افغان مخلص



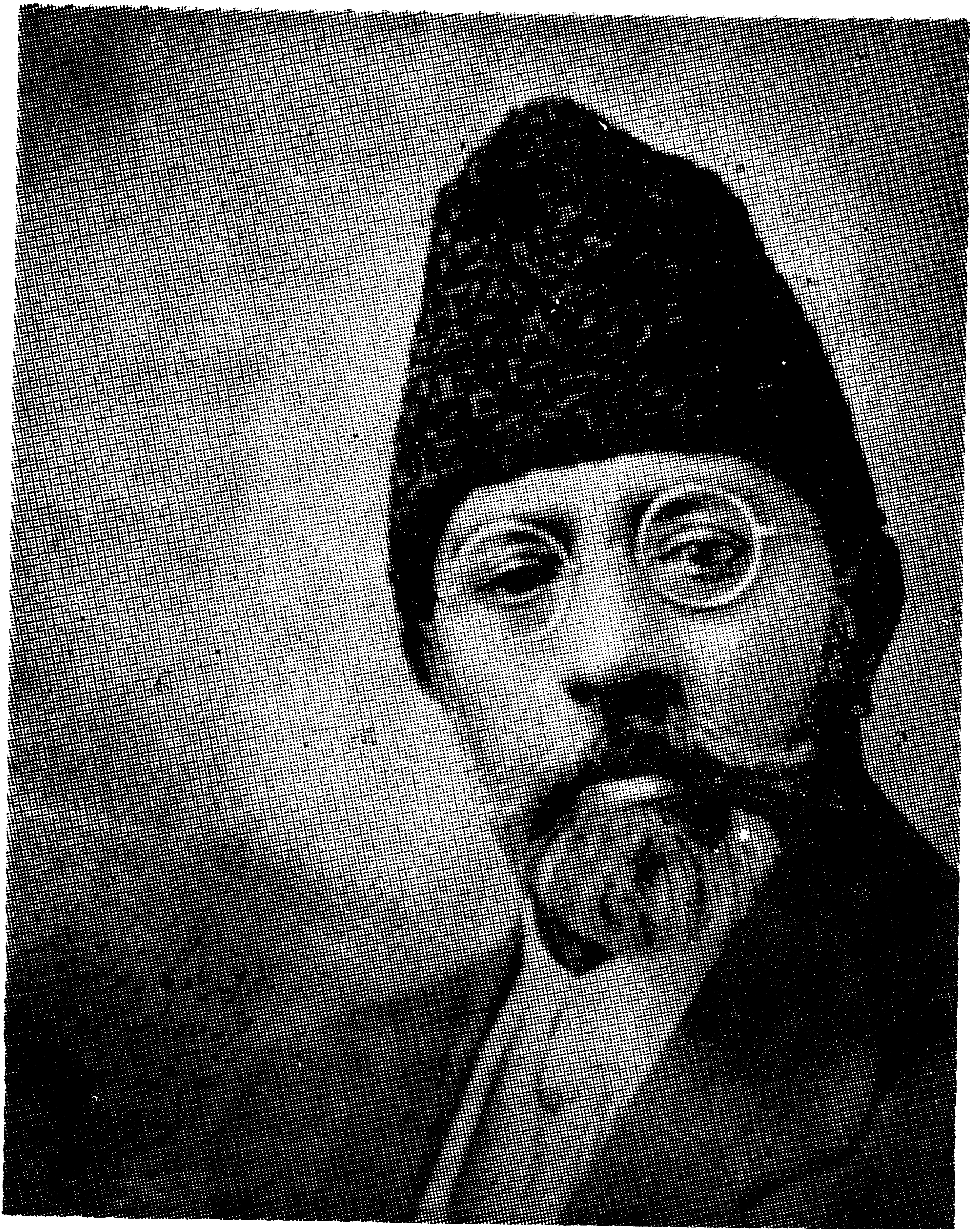
و وطن دوست دانشمند و نویسنده نیرومند محمود طرزی پس زنده و پویا گردید و این مرد عاقل و مدبر بدو ن ایجاد هیا هو و تر سانید ن در بار حقا به جای مولوی محمد سرور و واصف (علیه الرحمه) نشست و نخل مشروطه خواهی را به ثمر رسانید .

### محمود طرزی کی بود ؟

در دهه ی نخستین قرن ۱۹ م امپراتوری احمد شاه ابدالی - که بین اخلاف او اختلاف شدید روی داده بود - از هم پاشید و سر داران بارکزی (پسران سردار پاننده خان محمد زایی) به موجب عهد نامه ربیع الثانی ۱۲۴۲ ق ۱۸۲۶ م که اصل آن در آرشیف ملی کابل موجود است سر زمین های باقی مانده امپراتوری درانی را مانند مال موروثی شخصی ، ترکه و تقسیم کردند ، که ولایت قندهار وسیع از شاهجوی تافراه و شکار پور به پنج برادر (از بطن مادر غلجی ایدوخیل هوتک) تعلق گرفت : پردل خان ، شیردل خان ، کهندل خان ، رحمدل خان ، مهردل خان متخلص به مشرقی .

رحمدل خان که در سنه ۱۲۷۵ ق در ایران مرد و در نجف اشرف دفن شد ، پسر بنام غلام محمد خان داشت که شاعر صابدیوان در سبک هند و کاتب هنرمند متخلص به طرزی بود (متولد قندهار ۱۲۴۵ ق و متوفی در دمشق جمعه ۱۵ شعبان ۱۳۱۸ ق) این سردار خوش ذوق صوفی مشرب هنر دوست قندھاری ، در رقابتی که بر امارت افغانستان بین دو عمزاده سردار محمد ایوب خان فاتح میوند و سردار عبدالرحمن خان خواسته و گماشته لیبیل گریفن (نماینده انگلیس) روی داده بود ، متمایل به شخص سر دار ایوب خان (عنصر مخالف استعمار انگلیس) بود ، و چون سر دار عبدالرحمن خان به امارت برداشته شد جنوری ۱۸۸۰ م) جو اسپیس امیر اطلاع دادند ، که در محفل یکتن هراتی با سردار غلام محمد خان طرزی نشست و میگفتند : اینك سر دار محمد ایوب خان - که بعد از





علامه محمود طری پلر ژور نالیزم افغانستان



جنگ پیر پایمال قند هار وشکست در مقابل لشکر انگلیس با ایران رفته بود - فاتحانه پس می آید .

گویند : امیر پس از گر فتز این اطلاع، امر به مصادره اموال و تبعید طرزی به هند داد و آن هراتی دیگر رادر غل و زنجیر کشیده بر دند و در سرحدات غوریان هرات بر درختان سر به فلک کشیده نا جوی آنجا قفس محکم بساختند و آن مظلوم رادران قفس انداختند تا استخوانش در آن پوسید و به قول امیر «تابینند که چگونه موکب سر دار ایوب خان از ایران باز میگردد !!» (۱)

گویند که سر دار طرزی را از مرزهای قندهار به اسبوء خال با ۳۶ تن از افراد خانواده اش به کویته و کرچی فراری ساختند (جنوری ۱۸۸۱ م ۱۲۹۹ ق).

در میان این کاروان فراری یا اجباری از وطن ، فرزند ۱۶ ساله سر دار غلام محمد خان بنام محمود هم بود ، که روز اول ربیع الثانی ۱۲۸۲ ق اول سنبله ۱۲۴۴ ش ۲۳ اگست ۱۸۶۵ م در جوار مرقد سلطان محمود در غزنه تولد یافته و بدین مناسبت او را ((محمود)) نام گذاشته بودند .

محمود جوان ۱۷ ساله با سواد و دارای ذوق ادبی ، همراه پدر و خاندانش از سنه ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۵ م و عمر ۲۰ سالگی خود در کراچی زندگی کرد و زبان اردو آموخت . ولی پدرش با وجودیکه دولت هند بریتانوی معاش میداد - نخواست در دار حرب زندگی کند . بنابراین در تابستان همین سال به وسیله کشتی بحری با پسرش محمود و خانواده خود ببغداد رفت و در اینجا محمود جوان زبان ترکی را نیز آموخت و چون در ۱۳۰۴ ق ۱۸۸۶ م به دمشق رفت ، در آنجا - اعرابی را هم کاملاً فرا گرفت و تا سال ۱۹۰۰ م ۱۳۱۸ ق که ایام عمرش ۳۵ سال بود و اندکی فرانسوی را هم

(۱) مهدی فرخ : تاریخ سیاسی ۳۵۱



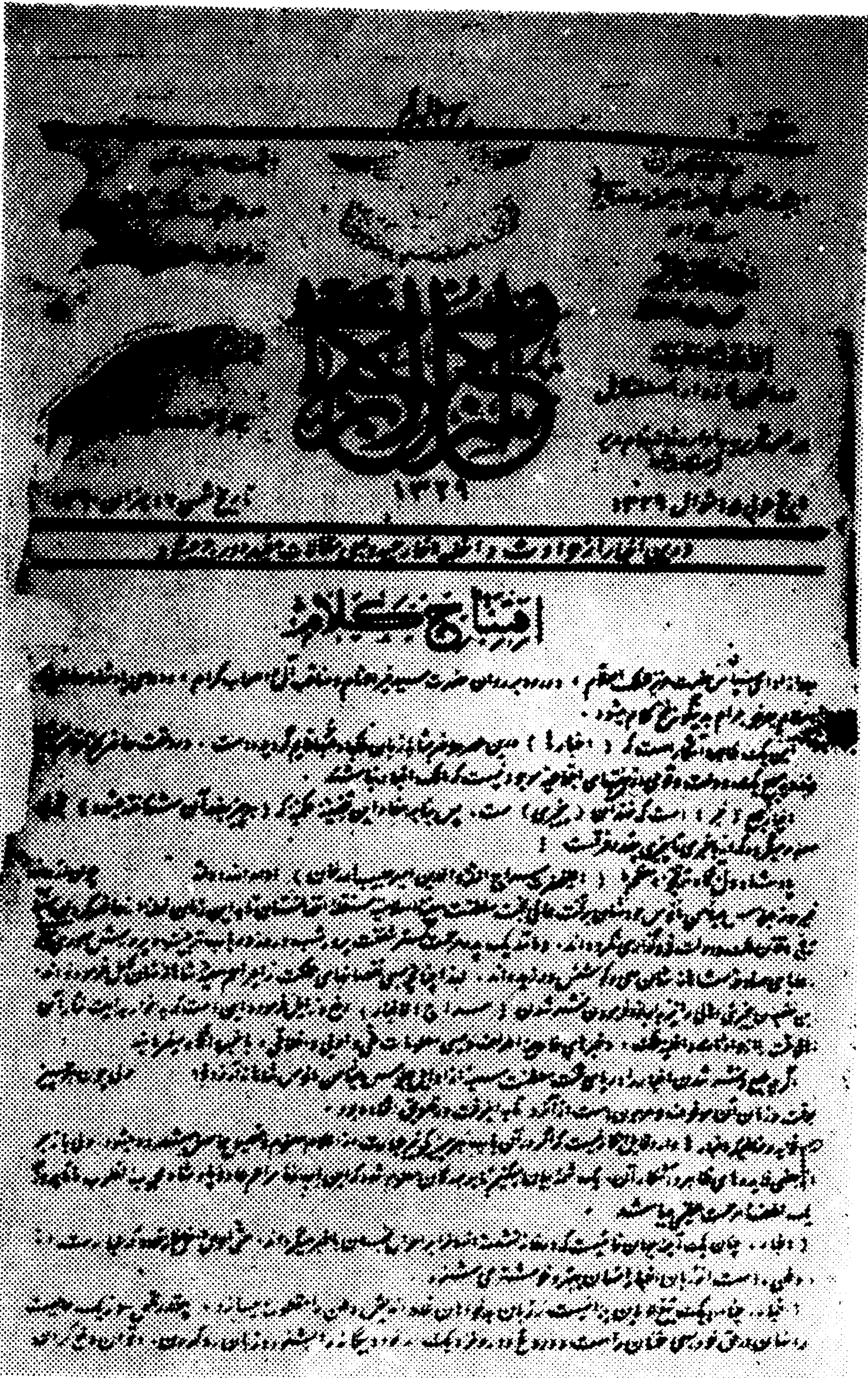
آموخته ، مطالعات وسیع خود را در ادبیات و حقوق و سیاست و اجتماعات و مبادی علوم طبیعی ادامه داد و نویسنده و مترجم و سیاستمدار مدبر و شاعر وطن خواهی بر آمد و بسا کتب به زبان دری تالیف یا ترجمه کرد و به بلاد مملکت وسیع عثمانی و عربی سفرها نمود و با رجال با ثقافت ترکیه و عرب محشور گشت .

سردار غلام محمد خان طرزی در ۷ دسمبر ۱۹۰۰ م ۱۳۱۸ شس در دمشق شام در غربت وطن چشم از جهان بست و در آنجا بخاک سپرده شد . محمود طرزی ۲۵ ساله از همین هنگام در صدد عودت بوطن افتاد و در فیروزی ۱۹۰۲ م ۱۲۸۰ شس در حالیکه امیر عبدالرحمن خان از جهان گذشته بود، به کابل آمد و نه ماه سکونت گزید که در اینجا به « بیگ صاحب » شهرت داشت .

چون امیر حبیب الله خان او را به باز گشت وطن دعوت کرد ، به دمشق رفت و با تمام عایله پدری بعد از تبعید ۲۳ ساله در سال ۱۹۰۵ م به کابل برگشت و در خانه ملاعموی توخی ده افغانان ( مقابل شار والی کنونی ) سکونت کرد و ازین وقت است که این جوان دانشمند و پرکار و مدبر ، دست به خدمت وطن یازید و علاوه بر نشر هشت سال سراج - اخبار افغانیه ، سیویک کتاب و رساله منشور و منظوم بزبان دری تالیف یا ترجمه کرد ، که تنها یک کتاب تاریخ محاربه روس و جاپان او در چهار جلد در حدود ۱۲۷۰ صفحه حجم دارد ( طبع کابل ۱۹۱۶-۱۷ م ) . زندگی محمود در عین خاموشی و خون سردی ، پر از شور و تلاش و تدبیر بود . وی کار میکرد ، پویا و جویا بود و با عقیده و ایمان کامل به « معالی و مفاخر افغانیت » برای وطن خود خدمات مهم و ارزنده انجام داد مثل :

۱- تحکیم بنای ژور نالیزم و فکر جدید در افغانستان ، که او را « پدر صحافت و تجدد » افغانستان می نامیم و این کار از ۱۵ شوال ۱۳۲۹ ق ( ۱۶ میزان ۱۲۹۰ شس ۱۹۱۱ م )





نخستین شماره «سر ۱ ج الاخبار افغانیه» که در سال ۱۲۹۰ هـ، ش به مدیریت علامه محمود طرزی نشر گردیده



که شماره اول سراج الاخبار افغانستانیه نشر گردید آغاز یافت و تا شماره (۶) سال هشتم مورخ ۱۵ ربیع ۱۳۳۷ ق ۲۷ قوس ۱۲۹۷ ش ۱۹ دسمبر ۱۹۱۸ م دوام کرد .

۲- استوار ساختن سبک نشر نویسی دری و رواج تالیف و ترجمه و ترتیب مطبوعه مطابق اصول و معاییر جدید عصر (۱۳۲۹ - ۱۳۳۷ ق).

۳- رهنمایی موثر جوانان مشروطه خواه دوم و توسیع فکر آزادی و تجدد خواهی . یعنی احیای مجدد تحریک سرکوب شده مشروطیت اول و پرور- شس جوانان فداکار مانند امان الله خان و عبدالرحمن لودین و عبدالهادی و امثال ایشان .

۴- بعد از اعلان استقلال ۱۹۱۹ م و انتصاب او بحیث اولین وزیر خارجه کابینه امان الله خان ، تشکیل وزارت خارجه در قصر ستوری کابل و ریاست مذاکرات تحصیل استقلال ( اپریل ۱۹۲۰ م در کوه مسوری هند و ۱۹۲۱ م در کابل ) و بعد ازین تاسیس سفارت های افغانستان در لندن ، پاریس و مراکز دیگر جهانی و رهنمایی سیاست خارجه به جا نشینان و شاگردان خود در وزارت خارجه .

۵- توجه وی به نهضت نسوان و گشایش مکاتب زنانه بوسیله دخترش ملکه ثریا و رفع نقاب و نشر جریده ارشاد النسوان کابل بوسیله اسما زوجه محمود و روح افزا برادرزاده اش (اول حمل ۱۳۰۰ ش) باین کار نامه های ارزشمند ، محمود در سنه ۱۹۲۲ م وزیر مختار افغانستان در پاریس و در سنه ۱۹۲۴ م بار دوم وزیر خارجه بود و در سنه ۱۹۲۷ م جهت علالت مزاج در اروپا به تداوی پرداخت و در جولای ۱۹۲۸ م بکابل بازگشت و چون در برخی موارد با عمال حکومت امانی اختلاف داشت و سنش به ۶۰ رسیده بود ، از مشاغل رسمی کناره گرفت .

محمود طرزی تا آخر دوره امانی ، شخصیت محترم پاکدامن و رهنما باقی



ماند و چون ملکه ثریا زوجه امان الله خان دخترش بود و در بار امانی بر محور  
ضد انگلیسی میچرخید ، منابع پرو پاگندی بر یتانوی ، دست به تبلیغات  
زهر آگین بر ضد شاه و ملکه و دربارزده بودند ، که علت اصلی آن سیا -  
ست ضد انگلیسی امان الله خان و رفتنش به مسکو بود . بنا بر ین  
اغتشاشی را در خزان ۱۳۰۷ شس ۱۹۲۸ م بوجود آوردند ، که شورشیان  
در جمله هفت فقره پیشنهاد ، خود ، اخراج خاندان محمود طرزی  
را هم تقاضا کردند .

چون امان الله خان هم کابل را به سر دسته شورشیان ، حبیب الله  
کله کانی ( مشهور به بچه سقاو ) گذاشت و در جدی ۱۳۰۷ شس به قندهار  
رفت ، محمود طرزی هم در طیاره از قندهار به هرات و ایران رهسپار  
شد که هشت ماه در ایران بود ، و از آنجا از راه باطوم اتحاد شوروی ( ۲۶  
اکتوبر ۱۹۲۹ م ) باز به مملکت ترکیه پناهنده شد و در استانبول مسکن  
گزید ، تا که بتاريخ ۲۲ نومبر ۱۹۳۳ م به سن ۶۸ سالگی در اثر سرطان  
جگر ، چشم از جهان پوشید و در رمزاری نزدیک ابویوب انصاری بخاک  
سپرده شد ( رحمة الله علیه ) گویاوی در زندگانی خود ملهم بود ، که  
مرگش در فراق وطن عزیزش واقع میشود و گفته بود :

در غربت اگر مرگ بگیرد بدن من      آیا کی کند قبر و کی دوزد کفن من ؟  
تا بوت مرا بر سر کوهی بگذارید !      تا باد وزد بر سر آن از وطن من  
بعید نیست که بقدر دانی نسل جدید افغان از خدمات گرانمایه اش  
بوطن ، وقتی عظام رمیم او را مانند استادش سید جمال الدین افغانی ،  
به وطن باز آرند ، و او را در دل پوهنتون کابل ، در کنار سید مذکور ،  
آرامگاه ابدی بخشند :

« تاباد وزد بر سراو از وطن او »

از پیلوت افغانی که محمود را به قصد خروج آخرین از وطن به هرات میبرد



روایت است که محمود دران پروازسخت نا راحت بود و اشک میریخت  
و با خود این بیت پشتو را زمزمه میکرد :

داستا په مینه په شیو شیوزه کړیدلی یم

اوس دی پرین دمه چی انگریز درته غندلی یم

او میگفت که در مصرع دوم اصلاً «چی رویبار درره غندلی یم» بود

و این بیت را ملا محمد اکرم هو تک استاد وفادار محمود که با خاندانش  
در دمشق فراری بود - حین ترک وطن گفته بود .





## ساختمان فکری محمود طرزی

چون اندیشه محمود طرزی بر تمام جوانان افغان در مشروطیت د و م تاثیر عمیق داشته و رهنما و پیشوای همگان بود بیجا نیست درینجا بنیاد های فکری او را هم قدری توضیح بدهیم :

۱ - ضد انگلیسی بودن خاندان او:

پدر محمود سردار غلام محمد خان طرزی فرزند سردار رحمدل خان یکی از حکمرانان بار کزائی (محمدزئی) قندهار بود، که در ایران مرد و پسرش برخلاف تمایل برخی از افراد خاندان اعمامش مانند سردار شیر - علی خان ولد سردار مهر دل خان مشرقی، از سلطه نفوذ انگلیس متنفر بود و بنا برین در جنگها ی ۱۲۹۷ ق ۱۸۷۹ م طرفدار سردار محمد ایوب خان فاتح میوند بود و هم بدین سبب، امیر عبدالرحمن خان او را از قندهار به کراچی تبعید کرد.

طرزی زیر بیرق انگلیس در گراچی زندگی کرده نتوانست و طور -



یکه گفته شد ، به بغداد و دمشق به دولت اسلامی عثمانی پناه برد و تا آخر عمرش در آنجا ماند .

محمود که از سن کودکی بدین روحیه پرورده شده بود ، تا آخر عمرش برین مفکوره استوار ماند و در هر جائی که کردار و گفتار و خامه اش کار میکرد ، بر ضد نفوذ استعمار بریتانوی مقاومت و مبارزه کرد .

پدرش طرزی هنگام سکو نشستن در قندهار در عصر امیر شیر علی خان به شعر و ادب و دانش و فرهنگ شهرت یافته و با علمای عصرش دوست و محشور بود . در آرشیف ملی يك مکتوب بسیار فصیح عربی با خط بسیار زیبای نسخ در دو صفحه به خط قاضی طلا محمد پشاورى موجود است که بنام مولوی عبدالرحیم بن مولوی حبیب الله محقق قندهاری نوشته شده و نویسنده آن طلا محمد یکی از اعضای خاندان قاضی خیل پشاور و علمای صاحب تالیف و شاعرو هنرمند است ، که در آن سلام و احترامی به سردار طرزی نیز اهدا شده و معلوم است با طرزی ارادت و روابط علمی و ادبی داشته است . ولی هنگامیکه سردار از وطن به جرم مخالفت به انگلیس تبعید شد و در هند دریافت که قاضی مذکور از کارمندان دستگاه استعمار و مانع زاده اش قاضی قادرو (جاسوس در دربار امیر شیر علی خان) است ، او را هجو کرد ، که این هجویه در دیوان مطبوع طرزی ( کراچی ۱۸۹۲ م ) موجود است .

با وجودیکه سردار طرزی ، پیرمرد زاهد خدا پرست و بیغرضی بود ، ولی در اثر سعایت ما مورین سفارت انگلیس ، نظر گماشتگان دولت عثمانیه در شام ، نسبت به پدر و پسرش تغییر کرده بود و مشکلاتی را در امور زندگانی محمود ایجاد میکردند . ولی پدر و پسر هر دو بر عقیده ضد بریتانوی بدین جهت استوار ماندند ، که سیاست استعماری و رویه امپراتوری بریتانیه را با ملل اسلامی و مخصوصاً صادر دو جنگ با افغانستان در خور نفرت و خصومت میدانستند .



در تاریخ صحافت افغانستان واقعه شنیدنی است ، که خودنویسنده این سطور آنرا دیده و خوانده ام و بسال ۱۳۰۱ شس تعلق دارد ، که در آنوقت جریده بلوچستان گزت ۱۵ سپتمبر ۱۹۲۲ مقالتی بالهجه ومطالـ لب طعنه آمیز راجع به بیداری افغان نوشت ، که گویا استقلال افغانستان نتیجه عقد معاهده با حکومت هندبریتانوی ( ۲۸ اسد ۱۲۹۸ شس ) است و همین رابطه با این دولت بود ، که افغانستان قدامت پسند را متمایل به اصلاحات و مدنیت جدید ساخت .

جریده طلوع افغان قندهار ، در جواب این مقاله از شماره ۱۴ تا ۱۷ سال دوم ۱۰ قوس ۱۳۰۱ شس ۱ دسمبر ۱۹۲۲ م مطالب مفصلی را در چهار بخش نگاشت و با لهجه درشت به پاسخ بلوچستان گزت پرداخت مثلا : « استقلال افغانستان یکچیز اعطا کرده انگلستان نیست . . . ورنه اگر تکوین استقلال بر مواعید سیاسیون بر طانیه و معاهدات قرطاس منتج می بود ، آیر لینه باید صد سال و هندوستان یکنیم صد سال قبل دارای استقلال می شدند ، ولی :

آزاده گی بقبضه شمشیر بسته اند

مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند . . .

بلی میخوامم بالفاظ واضح تر بگویم که ما از افکار سیا سیون انگلیس بکلی واقف هستیم که در مشرق وسطی ، برای استحکام نفوذ و اقتدار حکومت بر طانیه تسخیر کابل ، آخرین و مهم ترین نقطه خیال آنهاست . لیکن سیا سیون انگلیس باید بدانند که آن قدح بشکست و آن ساقی نماند . . . برای سیا سیون و پراپیگند یستهای انگلیسی بهترین راه عمل فقط همین است ، که دیگر خیالات پیشرفت پالیسی ( فار ورد پالیسی ) را طرد نموده ، با پالیسی رجعت قهری عمل پیرا شوند . تصور میکنم که پراپیگند یست انگلیس در ضمن پیشرفت پالیسی ، به غرض عوام فریبی ، دیگر اقدام به اشاعه اینگونه لغویات نخواهند



نمود از ریشه دوانیهای و دسیسه‌های خارجه دست باز داشته‌ودر رفع اغتشاش خانگی خود سعی باشند .

بدریا در ، منافع بیشمار است اگر خواهی سلامت برکنار است .

در مقاله مفصل جوابیه طلوع افغان به سوء نیت و دسایس سیاسیون انگلیس در ممالک شرق و اسلام اشاره های زننده موجود و لهجه آن هم خشونت آمیز بود .

قرار یکه حبیب‌الله طرزی - یکی از مامورین زیر دست محمود در وزارت خارجه مینویسد : چون وظیفه او ایجاب میکرد ، مکتوبی به قند هار نوشت که تحریر چنین مقالات در مناسبات سیاسی جنجال بارمی آورد ، پس راجع به نشر این چنین موضوعها باید با وزارت خارجه مشوره شود . مدیر آن جریده ( مرحوم عبدالعزیز خان بعدا مشهور به بابا جان ) در جواب این نامه مکتوب شدیدی به وزارت خارجه فرستاد و شاغلی حبیب‌الله طرزی هم به جواب آن چنان مکتوب شدید تری تسوید کرد و خواست که امضای وزیر خارجه ( محمود طرزی ) را بر آن بگیرد .

حبیب‌الله طرزی مینویسد: چون وزیر نامه را سرا پاخواند، بسوی من نگریست و گفت: میخواهی که این مکتوب را من امضا کنم؟ بلی! زیرا بر وزارت خارجه تعرض سخت کرده! وزیر گفت: « نزد من این چوکی و این مقام ارزشی ندارد و در مقابل مسلك من که ژور نالیزم است به توتی نمی ارزد . من هم مثل او یک جریده نگارم و هرگز خود را اجازة نمیده‌م که در مقابل « کولیک » خودم چنین يك چیزی را بنویسم . » ( ۱ )

این نوشته حبیب‌الله طرزی درست است و خود نویسنده این سطور که مدتی مدیر طلوع افغان بودم ، مکتوبی را در آن اداره دیده‌ام ، که محمود طرزی به قلم خود نوشته و امضا کرده و از مدیر طلوع

( ۱ ) محمد کاظم آهنگ : سیر ژور نالیزم در افغانستان ۷۹ طبع

کابل ۱۳۴۹ ش .



افغان به خطاب « عزیز جان عزیزم » معذرت خواسته و گفته که جواب خوب دندان شکن به یاوه سرایی آن جریده انگلیسی داده ای ! بارک الله»  
باینطور محمود طرزی تا آخرین لحظه زندگانی، بر نفرت و نکو هشی سیاست استعماری انگلیس استوار بود.

## ۲- تاثیر محیط ایام جوانی

محمود در حدود ۱۵ سالگی و آغاز ایام بلوغ با پدر و خاندان مظلومش به اسوء حال از وطن تبعید گردید و این مظلومیت او بسببی بود، که پدرش با امیر گماشته استعمار انگلیس ( دولت متهاجم در دو جنگ با افغانستان ) اختلاف داشت .

بچنین حال در ذهن و روحیه این جوان مردم دوست افغان که اجباراً از وطنش اخراج می شود - چه تأثراتی راجع به آن قوه قهار نقش بسته باشد ؟

محمود چون از وطن فراری شد، چشمش نخستین بار به آثار مد نیت اروپا مانند راه آهن، چراغ برق، جریده و مطبعه و غیره - که بوسیله همان قوه استعماری در هند ایجاد شده بود آشنا گردید و از آثار ایام جوانی او معلومست که از همان وقت آرزو داشت که وطنش نیز از آن مد نیت برخوردار باشد .

در قدم دیگر چون به بغداد و استانبول و دمشق رفت، در آن وقت قلمرو خلافت عثمانی نهایت وسیع بود و آثار مد نیت صنعتی و نهضت های علمی اروپا هم به این مملکت وسیع رسیده بود، ولی ملت های ترك و عرب و بالکان که داخل قلمرو خلافت بودند، در يك نوع استبداد سخیف و قاهر سلطان عبدالحمید خان میسوختند و دسایس درباری و کجروی های گماشته گان خلافت و فعالیت ناروای جواسیس ما بین همایونی (!)

به درجه پی بود، که از میزات خاص اجتماعی آن دوران بشمار



میرفت و جرجی زیدان مورخ و نویسنده معروف عرب، آنرا در انقلاب عثمانی به نحو موثری تصویری کشیده است. در آن وقت سید جمال الدین افغانی هموطن محمود، کمر به بیدار ساختن ملل اسلامی از ترك و عرب و ایران و هند بسته و به استانبول آمده بود.

محمود طرزی در دیوان پدر قصیده‌پی در ستایش سید خوانده و پدر و ملا محمد اکرم هوتک بارها از آن مرد دانشمند و پرشور سخن گفته بودند. در سنه ۱۳۱۴ ق (۱۸۹۶ م) در جراید خواند که سید از اروپا به استانبول آمده است.

سردار غلام محمد خان فرزند خود محمود را به استانبول فرستاد، به دستش نامه‌پی بنام سید جمال الدین داد. محمود رفت و این جوان پرشور افغان با پیشوای آزاد یخواهان شرق، چندین ماه در استانبول محسورشده و از دم مسیحائی آن مرد گرانمایه، شور و بیداری او افزو نثر گردید. وی مینویسد:

«علامه سید جمال الدین يك معدن عرفان بود. این هفت ماهه مصاحبت من با او بقدر هفتاد ساله سیاحت در بر دارد. . . مباحث علمیه، حکمیه، فلسفه، سیاسیه اجتماعی و غیره که هر روز در محفل بزم حضور آن علامه دهر جریان می‌یافت، هر جمله و عبارته آن کتابها، رساله‌ها تحریر بکار دارد. . . .» (۱)

مبارزه سید جمال الدین افغانی که بسطح جهانی آغاز شده و پیروان فکری او در ترکیه، مصر، ایران و هند و دیگر نقاط اروپا آنرا تعقیب میکردند، مبنی بر دو اصل مهم بود:

اول: مبارزه با استبداد داخلی شاهان و حکمرانان در ممالک اسلامی  
دوم: مبارزه عنیف با امپریالیسم، مخصوصاً با اعمال شهنشاهی انگلیس و تعدیات آنها در ممالک شرقی.

محمود که از کودکی نفرت شدیدی را از انگلیس به ارث برده بود،

---

(۱) محمود طرزی: مقالات ۴۴۳ طبع کابل ۱۳۵۵ ش



در صحبت هفت ماهه خود با سید افغانی برین نفرت و نکوهش استوار تر گردید و ضمناً توجه شد . که استبداد داخلی و خود سری شاهان و حکمرانان شرق نیز از آن بلیه خارجی کمتر نیست . وی دید که احرا را و جوار نان تبرک بقیادت ابو الاحرار مدحت پاشا و انور بی درمقا بل سر پنجه بی امان استبداد خلیفه قهار و جاسوس مشرب سلطان عبدالحمید ، به فداکاری و سربازی ایستاده اند و انقلاب عثمانی - که جرجی زیدان صحنه های آنرا مصور ساخته با پیروزی پیش می رود و مشروطیت در قلمرو خلافت وهم در سر زمین ایران و مصر و غیره ریشه می دواند . تمام این مناظر بیداری با تلقینات سحر آمیز سید جمال ، در مفکور محمود طرزی نقش می بست و با این اندیشه های رستخیز آسا ، به فکر وطن و استبداد امیر عبدالرحمن و پسرش امیر حبیب الله می افتاد ، که ما بعد ازین کار نامه و مبارزه بسنیار عاقلانه پر تدبیر خاموشش - اما مهیج او را - در آینده روشن می سازیم .

### ۳ - تلاش و مجاهدت شخصی او در تکمیل نفس :

محمود در ایام جوانی زبا نهی پشتو ، دری اردو ، عربی ، ترکی و اندکی فرانسوی می دانست و از ادبیات ولسیعی که درین زبا نهی بود ، استفاده میکرد . وی از ملا محمد اکرم هوتک ، استادیکه از قندهار با خاندان طرزی همراه بود - دروس دینی و عربی خوانده و از پدرش ادبیات دری را باندازه شاعری و نویسنده گئی درین زبان آموخته بود . و چون ترکی و عربی وارد و راهم فرا گرفت و به پیشرفت ادبی و ترجمه های علمی و آثار علوم جدید در عربی و ترکی و صحافت زبان عربی در شام و مصر و به جنبش های فکری ترک و عرب آشنا شد ، شخصاً به مطالعات جدید در ادبیات و علوم پرداخت و به تکمیل نفس کوشید این تلاش و ذوق شخصی او بزچیزهایی که از پدر و معلم آموخته



بود، خیلی افزود و چون هم‌اکنون ره در صدد باز گشتن بوطن بود می‌گوید -  
شید ، تا از آنجا از مغا نهای بوطن و مردم خود آرد ، که بدرد ایشان  
بخورد و چیزی را فرا هم سازد ، که قبل از و نیاورده باشند .  
در مثنوی عشق وطن که در سنه ۱۳۲۵ ق ۱۹۰۷ م سروده می‌گوید:  
پس عشق تو چسان ز سر من بدر شود؟

«باشیر اندرون شد و با جان بدر شود»

شد سالها که داغ جدایی و فرقت  
میسوخت همچو شمع، دل و جان عاشقت  
شبها بیاد وصل تو بیخواب مانده ام  
در روزها بفکر تو در تاب مانده ام  
هر علم و فن که خوانده و تحصیل کرده ام  
نیت برای خدمت و نفع تو بوده ام  
ای خاک پاک و ایوطن خوش زمین من!  
معتشوق من ، حبیب من و دلنشین من!  
مسغود باش و شاد بزی ، تا ابد بمان!  
در حفظ و در ترقی و معموری و امان  
و شک آور بلاد تمدن نشانی شوی!  
در شرق همچو شمس درخشان عیان شوی!

(در دارالسلطنه کابل ۱۳۲۵ ق ، سراج الاخبار ، سال ۲ شماره ۷ ص  
۱۳) در حقیقت حب وطن و تمتد ز ساختن آن از مفکوره های اساسی  
محمود بود ، که برای این مقصد نیکو شخصاً در تلاش افتاد و از همه  
اولتر به تکمیل معلومات و مطالعات خود کوشید و با فرآورده های جدید  
خود را مجهز گردانید و وقتی بوطن باز گشت ، اولین منادی تلقین وطن -  
دوستی و اصلاح طلبی و خیر خواهی عمومی گردید .

نویسنده این سطور اعتراف دارم که بعد از ۱۳۰۰ ش چون معارف  
توسعه یافت و اولین مکتب ابتدایی در قندهار تاسیس گردید و دارای



سواد و خوانش و نگارش شد م، اولین بار مفهوم ((حب وطن)) را از آثار محمود طرزی دریافتم و این احساس شریف تاکنون که ۷۵ ساله ام، در خاطر م ازان وقت باقی مانده که محمود گفته بود (( شبها بیاد وصل تو بیخواب مانده)) و قس علی هذا — از جوانان افغان رابه فکر و طن و آباد ساختن آن پرورده بود .

من محمود طرزی را در عمر خود یکبار دیده ام و آن هم در وقتی بود، که بعد از تخلیه کابل در زمستان ۱۳۰۷ ش منزه ما در قندهار توقف داشت و بعد از چند روز و طن را برای ابد پدرود گفت : در آن وقت من جوان و معاون جریده طلوع افغان قندهار بودم .

وی از آینده وطن سخت نگران و غمگین بود و میگفت : من ناچار اکنون میروم و باز به هجران و طن مبتلا می شوم . ولی از خدا میخواهم که این دیدار آخرین من ازان نباشد و پس برگردم . در حالیکه استقلال وطن بجا مانده و از نعمت امنیت برخوردار باشد .

«الای جوانان وطن! بیدار باشید که استقلال وطن را از دست ندهید! زیرا با بذل جانها، مالها و مساعی فراوان متمادی بدست آمده است.» در پایان سخن به زبان پشتو گفت: «ماله خپله قندهاری استاد ملامحمد اکرم شخه دغه زده کړی وه، چی وطن مه هیروه!»

## تاثیر فکری سراج الاخبار در خارج

سراج الاخبار تنها در داخل مملکت یگانه منبع و جنبش بخشای فکری نو جوانان و مشروطه خواهان نبود، بلکه در محافل آزادی خواهان هندو مشروطه طلبان ایران و جوانان آسیای میانه - که در شعله های آتش استعمار یا استبدادشان خودسر و خودخواه می سوختند، نیز جنبش آفرین و روان بخشا بود .

بچشم کم منگر عاشقان صادق را

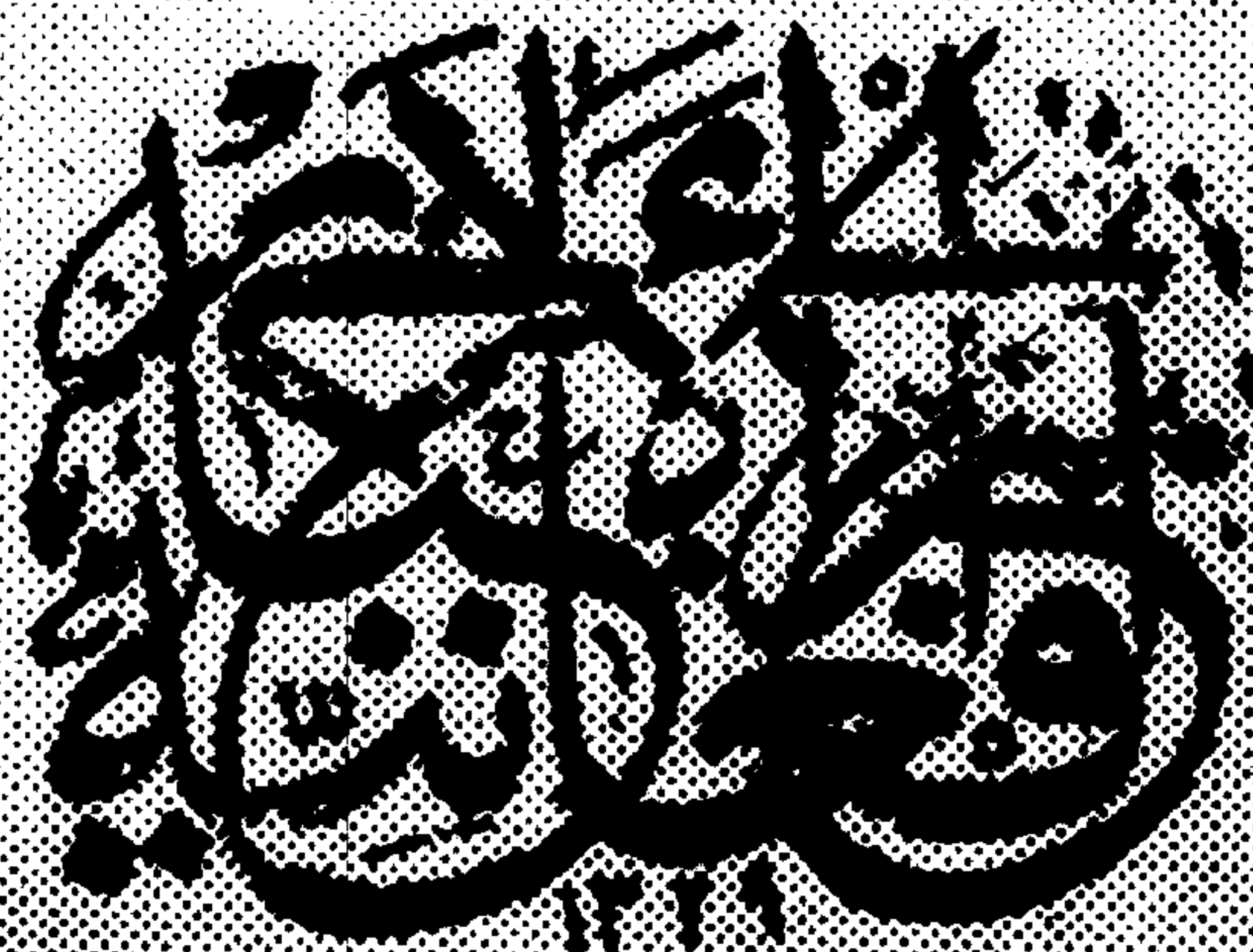
که این شکسته بهایان متاع قافله اند



فکر و اندیشه

فرهنگ و ادب

ادبیات و هنر



۱۳۹۹

شماره پنجم

ب ۱۱

# بیتکایان

تاریخ و فرهنگ ایران باستان

تاریخ و فرهنگ ایران باستان، یکی از شاخه‌های مهم و گسترده‌ی پژوهش‌های انسانی است. این رشته به بررسی و تحلیل تمدن، آداب و رسوم، زبان و ادبیات، هنر و معماری، و سایر جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی یک ملت در طول تاریخ می‌پردازد. مطالعه تاریخ و فرهنگ ایران باستان، نه تنها به شناخت ریشه‌های تمدن کنونی ما کمک می‌کند، بلکه به درک بهتر روابط بین‌المللی و توسعه همکاری‌های فرهنگی بین ملت‌ها نیز می‌تواند منجر شود.

در این مقاله، به بررسی یکی از جنبه‌های مهم و گسترده‌ی پژوهش‌های تاریخی و فرهنگی ایران باستان، یعنی تاریخ و فرهنگ ایران باستان، می‌پردازیم. در این راستا، به بررسی و تحلیل تمدن، آداب و رسوم، زبان و ادبیات، هنر و معماری، و سایر جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی یک ملت در طول تاریخ می‌پردازیم.

تاریخ و فرهنگ ایران باستان، یکی از شاخه‌های مهم و گسترده‌ی پژوهش‌های انسانی است. این رشته به بررسی و تحلیل تمدن، آداب و رسوم، زبان و ادبیات، هنر و معماری، و سایر جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی یک ملت در طول تاریخ می‌پردازد. مطالعه تاریخ و فرهنگ ایران باستان، نه تنها به شناخت ریشه‌های تمدن کنونی ما کمک می‌کند، بلکه به درک بهتر روابط بین‌المللی و توسعه همکاری‌های فرهنگی بین ملت‌ها نیز می‌تواند منجر شود.

تاریخ و فرهنگ ایران باستان، یکی از شاخه‌های مهم و گسترده‌ی پژوهش‌های انسانی است. این رشته به بررسی و تحلیل تمدن، آداب و رسوم، زبان و ادبیات، هنر و معماری، و سایر جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی یک ملت در طول تاریخ می‌پردازد. مطالعه تاریخ و فرهنگ ایران باستان، نه تنها به شناخت ریشه‌های تمدن کنونی ما کمک می‌کند، بلکه به درک بهتر روابط بین‌المللی و توسعه همکاری‌های فرهنگی بین ملت‌ها نیز می‌تواند منجر شود.

در این مقاله، به بررسی یکی از جنبه‌های مهم و گسترده‌ی پژوهش‌های تاریخی و فرهنگی ایران باستان، یعنی تاریخ و فرهنگ ایران باستان، می‌پردازیم. در این راستا، به بررسی و تحلیل تمدن، آداب و رسوم، زبان و ادبیات، هنر و معماری، و سایر جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی یک ملت در طول تاریخ می‌پردازیم.

تاریخ و فرهنگ ایران باستان، یکی از شاخه‌های مهم و گسترده‌ی پژوهش‌های انسانی است. این رشته به بررسی و تحلیل تمدن، آداب و رسوم، زبان و ادبیات، هنر و معماری، و سایر جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی یک ملت در طول تاریخ می‌پردازد. مطالعه تاریخ و فرهنگ ایران باستان، نه تنها به شناخت ریشه‌های تمدن کنونی ما کمک می‌کند، بلکه به درک بهتر روابط بین‌المللی و توسعه همکاری‌های فرهنگی بین ملت‌ها نیز می‌تواند منجر شود.



بلی ! کاروان یغما زده ملل مشرق از حرکت باز مانده بود . سکون مرگ آسا حیات مردم را تهدید میکرد . استعمار انگلیس ، نیم قاره هند را گلو می افشرد ، که از آنجا حدی خوانان خوش آهنگ برای بیداری ملی بز مزه سراپی آغاز کردند . جرایدی امثال الهلال (ابو الکلام آزاد) و حبل ال امتین (سید جلال الدین) از کلکته وزمیندار (مولانا ظفر علی خان) از لاهور به نشر و تبلیغ آغاز کرده بودند . کاوه اقدام ، وصور اسرافیل و غیره را ایرانیا ن بیدار و حق طلب نشر میکردند . پیروان سید جمال الدین افغانی در کشور های عربی و ترکیه صحافت مترقی جدید را وقف بیداری ملی ساخته بودند . در چنین هنگامه رستخیز آسا ، کشور افغان نیز از جنبش و کوشش و تپشی تپمی نبود . محمود طرزی حدی خوان کاروان ملی ما بود و در بیدار ساختن مردم ، مخلصانه میکوشید و حرکت فکری نوینی را بوجود آورده بود ،  
مثلا می نوشت :

### حدی علی الفلاح

نوا را تلخ تر میزن ، چون ذوق نغمه کم یابی !  
حدی را تیز تر میکن ، چو محمل را گران بینی !  
آری ، آری ! هر آنقدر که میتوانی نوا را تلخ تر بزن ! هما نقدر که در  
حنجره ات بگنجد ، حدی را تیز تر بکن .  
چرا که منزل خیلی دراز است و محمل بدرجه یی سنگین میرود ، که  
صدا های حدی با آواز های در اهادمساز آمده ، شرق و غرب را دریک  
اهتزاز سامعه خراشی درآورد ! اما هزاران افسوس ! که شتران بار  
بردار محمل یار غمگسار را از کسالت و عطا لت وانمی رهاند و قدم از قدم  
برنمیدارد ...

صبح شد بر خیز ! ساز راستی آسا نواز !  
شام حرمان در عقب با شد چو وقت از دست شد ...



علی الفلاح! ای ملت نجیبه افغانیه! شرافت ملتی و عظمت قومی خودرا محافظه کنید! استقلال و حاکمیت دولتی خودرا صیانت نمایید! افغان که بد یانت و دینداری، بشجاعت و بهادری، به غیرت و ناموس شعاری در تمام دنیا مشهور شده باشد، آیا این را برو جدان و ایمان و شرف و ناموس خود، چسان گوارا کرده میتواند که نام حمایت و تابعیت دولت اجنبی غیردین و ملت برو بود باشد؟... معنی صاف و صریح تابعیت و حمایت اینست که یک دولتی بدیگر دولتی بگوید که بغیر از من دیگری رانشناس! بغیر از من بدیگر دولت نه سفیر بفرست و نه سفیر قبول کن! معنی صاف و صریح استقلال تامه و آزادی کامله نیز اینست که هر دولت در همه چیزهایی که دریا لا مذکور گردید، مستقل و آزاد باشد... تا به حال هر چه که بود بود، هر چه که شد شد! لکن بعد ازین افغان آن افغانی نیست که از حقوق خود چشم پوشی بتواند....)

(تلخیص از سر مقاله سنسر شده شماره ده سال پنجم سراج الاخبار ربیع الاول ۱۳۳۴ ق ۱۷ جنوری ۱۹۱۶م) با چنین نشرات تنبیهی و صراحت لهجه، تاثیر سراج الاخبار در داخل کشور منجر به احیای حرکت مشروطیت دوم و نهضت استقلال و تجدید بنیان دولت افغان گردید. اما در خارج مملکت هم صریحاً و خامه محمود طرزی در گوشه‌های مردم، سامعه نواز بود و چشمهای خواب برده‌گان را باز میساخت.

برای مثال: در فبروری ۱۹۱۷م جنرال کورا پاتکین حکمران روسیه تزاری در ترکستان، تلگرامی به نماینده روسیه تو میسکی که در هند بود فرستاد: که شماره های سراج الاخبار در بخارا و بلاد دیگر ترکستان منتشر میگردد و از مقالات آن احساسات ضد روسی و بریتانوی در مردم به جنبش آمده است، بنا برین باید دولت هند بریتانوی بر امیر افغانستان فشار آورد، تا این جریده خطمشی تبلیغی خود را تغییر دهد (۱)

(۱) این تلگرام در کتاب آبی (ص ۱۱۵) نشر شده (تاریخ افغانستان جلد دوم ص ۳۵۱ طبع مسکو ۱۹۶۵) تالیف ماسون ورو مادین.



تصدیق این سخن را نویسنده این سطور از مرحوم صدر الدین عینی پیشرو حرکت جدید فکری در مردم ماوراء النهر و اولین رئیس اکادیمی علوم تاجکستان در سنه ۱۳۲۵ ش در شهر قدیم سمر قند شنیدم ، که در تاشکند در مراسم تجلیل سال ۲۵ پوهنتون آنجا شرکت کرده بودم . شادروان عینی که مرد محترمی بود و به لهجه شیرین تاجیکی حرف میزد میگفت : « در ایام حکمرانی امیر اخیر بخارا ، جوانان تاجیک بیدار شده و او را باصلاحت جدید و تاسیس مکاتب و آزادی مطبوعات و اداشته بودند . چون سراج الاخبار کابل و نوشته های محمود طرزی هم بما میزد و آنرا اندر خفا می خواندیم ، گماشتگان امیر بخارا نمی گذاشتند و خواننده سراج الاخبار را تعقیب و تنبیه میکردند .

خوب بیاد دارم که روزی فطرت بخارائی يك شماره سراج الاخبار را در حجره مدرسه بخارا بمن رسانید و در همان دم جاسوس امیر بخارا به تعقیبش آمد . ولی من آن شماره را در لحاف پنهان کرده و از نظرها مخفی داشته بودم . اکثر شعرای جوان تاجیک به پیروی اشعار تنبیه آور سراج الاخبار ، شعرها می سرودند و جوانان تاجیک آنرا از بر میکردند . پیام سراج الاخبار در جوانان ماوراءالنهر خیلی تاثیرات نغز و نیکو داشت . »

### اما در هندوستان

قراریکه از اسناد محرمانه ۲۱ جولائی ۱۹۱۶ م محفوظ در آرشیف ملی هند ( شعبه داخلی سیاسی ) برمی آید : شماره های سراج الاخبار علاوه بر اینکه در بازارهای بلاد افغانستان و قبایل پشتو زبان سرحدی دست به دست میگشت . در جراید هند و پارس و کشور عثمانی نیز مطالب آن اقتباس میشد . بنا برین در سپتامبر ۱۹۱۴ م W.M. Haily چیف کشمیر دهلی به سر مامور اطلاعات جنائی Sir Charles Clive نوشت : چون لهجه سراج الاخبار به کلی منافی منافع ماست ، باید ورود و توزیع آنرا در هند ممنوع قرار دهیم . ازینروست که نائب السلطنه هند در دسامبر ۱۹۱۴ م عدم نشر چنین مقالات را از امیر افغانستان خواسته و امیر هم وعده داده بود که چنین خواهد کرد . ولی لهجه پان



اسلامی جریده تغییر نکرد و در شماره ۱۶ اپریل ۱۹۱۵ م شعر پشتوی (مولوی) صالح محمد (قندهاری) را به نشر سپرد، که تماما مبنی بر پیغام اتحاد اسلام بود و گفت: که کفار در پیکاریکدیگر تماما نیست و نابود خواهند شد.

اگر چه حکومت هند بارها درین باب، به امیر هوشدارها داد، ولی سراج - الاخبار بر نگشت و بنا برین مستر A.H. GRANT ناظر امور خارجه و سیاسی نائب السلطنه یاد آوری کرد: «مانباید انتظار داشته باشیم که این جریده دفعتا طرفدار انگلیس خواهد شد، ولی با تکرار این هوشدارها، امیر را بارعایای خود دست بگریبان خواهیم ساخت. يك جریده که در کابل نشر میگردد، باید تمام ایلات اتحاد اسلامی و مخالفت با خارجی ها داشته باشد. اگر شماره های دیگر این جریده هم اینچنین تند باشد، ما باید امیر را بوضع دوستانه پی که خودش درین باره اختیار نموده بگذاریم . . .»

این یادداشت را گرفت بتاريخ ۲۱ جولائی ۱۹۱۵ م نوشته که در آرشیف ملی هند محفوظ است. ولی چون سراج الاخبار در شماره های بعدی همان روش را ادامه داد، بنا بر آن گرانت سیاست نرمش در مقابل آن اتخاذ کرد و نوشت: «اگر مادر مقابل سراج الاخبار، روش تندی را عملی سازیم، موجب شدت عمل گروه طرفدار جنگ در کابل خواهد بود. بنا برین اگر امیر بر سیاست بیطرفی خود مستقیم باشد، باید درینگونه مسایل زیاده ازین نپیمیم.»

بالاخره سیاست حکومت هند بریتانوی تقاضا کرد، که مانع توزیع تمام شماره های سراج الاخبار در هند نگردد و تا وقتی که خود امیر یا کار گزاران افغانستان درین باره چیزی نگویند، حکومت هند نیز خاموش ماند و این پالیسی در نوشته های ۳۱ اکتوبر ۱۹۱۶ م ضبط شده است. ( آرشیف ملی هند، دهلی )



(۴)

## نتایج سیاسی مشروطیت دوم

مشروطیت دوم از جهت تشکیلاتی و کمی، یک حزب متشکل شامل و حاوی بر اکثر مردم مملکت نبود. ولی به لحاظ نتیجه و اثر افگنی و تغییر سیمای سیاست و طرز اداره، در نهایت اهمیت بود زیرا بفرهنگ «دو صدمرد جنگی به از صد هزار» جوانان مبارز این حرکت ملی، سرچشمه امور مملکت را تصفیه نموده و بعد از کشتن امیر حبیب الله، زمام اداره را به اعلان امارت شهزاده امان الله خان و استقلال افغانستان بدست گرفتند.

این انتقال اقتدار سیاسی و اداره از دست یک گروه نادان کهنه پرست و سرداران مرتجع فرسوده مغز، به جوانان فی الجمله دانا و بینا و جویا، کاری بود نیکو و میمون و مثمر، که تا سه چهار سال اول دوره امانی به نفع مردم و مملکت جریان یافت. ولی این گروه کوچک و مخلص، خالی از عناصر مغرض و فرصت طلب نماند و دستهای خرابکاران در آن به فعالیت افتاد. میدان خاندان پروری و پاره ستانی و جمع اموال و عقار و حتی فحشا و منکر گرم کردید و مرامهای نیکوی پادشاه و طرفداران اصلاح امور و حرکت جدید را سیمای مکروهی داد، که منجر بسقوط این رژیم در زمستان ۱۳۰۷ ش و اغتشاش ارتجاعی گردید. و این محل عبرت است برای جوانان مملکت، که همواره باید با چشم باز و تفکر و احتیاط قدم بر



دارند و عناصر مغرض و خرابکار را در بین خود نگذارند و بدانند که برای پیشبرد مملکت و تطبیق مقاصد نیکو و خیر خواهی، تنها جذبه و خلوص و حسن نیت کافی نیست، بلکه تدبیر و جامعه شناسی و سیاست مدار ی و رفتار مطابق موازین عقلی و اجتماعی نیز اشد ضرورت است.

بهر صورت ما نمیتوانیم از کارهای نیکویی که بدست این گروه مخلص و خیر خواه انجام یافته، به اعتبار سوء عاقبت آن رژیم و ناکامی بعدی آن چشم پوشیم. زیرا فصلی مهم تاریخ اجتماعی افغانستان است که در تشکیلات مدنی افغانستان آزادچین سهم گرفتند.

اول: در باز ستانی استقلال افغانستان پیشقدم و در جنگ استقلال رهنمائی نمودند و ضد استعمار بودن

دوم: بعد از تحصیل استقلال، افغانستان را بحیث یک مملکت آزاد و مستقل بدنیای معرفی نمودند و ارتباطهای سیاسی آنرا با ممالک دنیا قایل نمودند.

سوم: الغای رسم اسارت در مملکت و امحای بقایای آن.

چهارم: تعمیم معارف و کشاورزی مکاتب و مدارس و نشر جراید برای تربیه عامه اولاد مردم در سراسر افغانستان و آغاز به پرورش زبانه

پنجم: تشکیلات جدید در دوايرو دفاتر دولتی بر اساس تفکیک وظایف و تغییر سیستم مالیه ستانی و تاسیس گمرکات و دیگر دواير مالی و حسابی بر اساس محاسبات طرز جدید و ترتیب بودجه مملکت.

ششم: فراهم آوری لویه جرگه های عنعنوی ملی و نشر قوانین انتخابات شورای دولتی و ملی.

هفتم: تشکیل کابینه مسئول و تفکیک قوای ثلاثه تقنین و قضا و اجرا تعیین مراکز نظارت امور (وزارتخانه ها).

هشتم: رواج برخی از مبانی ضروریه مدنیت جدید مانند پست، تلگراف، تیلیفون، موتر، طیاره، راههای موتررو، شهر سازی و مصنوعات وطنی

نهم: ارسال طلبه به خارجه مملکت برای تحصیلات عالی.

دهم: ترتیب و انتشار قانون اساسی بر اساس حقوق مردم و دولت



و دیگر قوانین برای اجرای اموراداری و قضائی و آفریدن روحیهٔ قانـ  
نونیت در مملکت .

تلك عشرهٔ كامله ، این کار های نیک و آغاز حرکت میمون دورهٔ امانیت  
که تا ریخ و قضاوت بیطر فانه انسانی فراموش کرده نمیتواند .  
ولی سر انجام حسرتناك آنرا هم برای عبرت آیندگان در نظر باید  
گرفت که بگفته مولانا بلخی :

هر هلاك امت پیشین که بود      زانکه بر جندل گمان بردند عود  
اگرچه انجام این حرکت باپیدایش اغتشاش اسفناك ۱۳۰۷ ش میمون  
نیفتاد ، مگر وجدان بینندهٔ صدا دارد که :

گر نبودی کوشش احمد توهم      می پرستیدی چو اجدات صنم  
( مولانا بلخی )

### مرامهای مشروطیت دوم:

روشنفکران افغان در مشروطیت دوم عیناً همان ده مرام مشروطیت اول  
را - که در سابق گذشت - پیروی میکردند . تنها به تاختیک قدری وسعت  
بخشیده و در برخی از حلقه های تیز رو رادیکال آن اقدام به تر و ر  
واستعمال سلاح گرم هم جایز شمرده شد . چنانچه یکی از جوانان  
آتشین این گروه بر موکب امیر حبیب الله آتش تفکنجه هم کشود (شب  
۱۲ سرطان ۱۲۹۷ ش )

از ادبیات همین عصر که نمایندۀ تندروی و روحیهٔ انقلابی روشنفکران  
آنوقت باشد، این ابیات از یک غزل ( جلوه ) شاعر جوان آنزمان است که  
گفت :

تاکی از جور و ستم شکوه و فریاد کنید!

سعی برهم زدن منشأ بیداد کنید!

ننگ دارد بشریت ز چنین کهنه رژیم

طرح ویرانی این بنگه بیداد کنید!



آشیان همه مرغان، زستم آتش زد  
 قصه آتش زدن خانه صیاد کنید!  
 غازه سازیدز خون شاهد آزادی را  
 تاز خودروح شهیدان وطن شاد کنید!  
 خانمان کردتبه، تا شودآباد خودش  
 خانه ظلم وستم یکسره برباد کنید!  
 کبریت شاعر جوان تیز رو دیگر خطاب به امیر چنین گفت :  
 ای غافل از زمانه و شاغل به لهر گلف  
 با دشمن خبیث کسی کرده است <sup>حلف</sup>  
 خود فکر کن عدونه کند چون زعهدخلف  
 باید گریست بر سر این احمق و جلف  
 تا چند بهر دیدن حق کور و کر شوید!

در نتیجه چنین افکار و تلقینات موثر بود، که بالاخر در زمستان  
 همین سال، امیر مذکور بدست یکی از جوانان این گروه مقتول گردید،  
 در حالیکه در مرامنامه مشروطیت اول دهشت افگنی و استعمال سلاح و زور  
 نبوده است.

یکی از خصایص خط مشی گروهی این جمعیت، توجه به تعمیم نوشت  
 و خواند دز زبان پشتو بود که مکاتبه های شخصی خود شانرا هم باین  
 زبان میکرده اند و نویسنده این سطور مکاتبه های شخصی پشتو  
 را بقلم محمد ابراهیم خان چنداولی هم دیده ام، که بدون تعصب لسانی  
 یا مذهبی به رفقای پشتو زبان مانند مولوی غلام محی الدین و عبدالهادی-  
 داوی و غیره نوشته بود (علیه الرحمه)

نکته سوم که در خط مشی انقلابی جوانان افغان بنظر می آید اینست  
 که در ماده دوم مرام مشروطیت اول حاکمیت ملی و حکم قانون مطرح  
 بود. چون این کار به انتخابات آزاد و ترتیب قوانین تعلق داشت و فرصتی



و مدتی را متقاضی بود ، بنا برین جمعیت اجازه میداد که يك شاه انقلابی - که بعد از امیر حبیب‌اللازم امور را به کف بگیرد - میتواند که مدتی کار را موافق مصالح مملکت دوام دهد ، تا زمینه را برای حاکمیت ملی و حکم قانوم مساعد سازد و از اینروست که امان‌الله خان غازی در سالهای نخستین شاهی خود به جدیت و خلوص کار کرد ، تا اکثر قوانین ضروریه را در مدت چند سال ترتیب و حکم نفاذ داد و برای این کار يك مرکز ترتیب قوانین را در شورای دولت ، تحت نظر بدری بیگ و مولوی عبدالواسع قندهاری گشوده بود . وسعت نظر و حرکات انقلابی این گروه - که شخص امان‌الله خان عامل و فراز آورنده آن بود - بدرجه‌ی جلب توجه دنیا را کرد ، که لین اولین سازنده حکومت سو سیالیستی در باره آن گفته بود : يك شاهزاده زمامدار مطلق مشرق زمین ، امروز نسبت به کابینه کارگر انگلستان مترقی تر است !

جوانان روشنفکر مشروطیت دوم ، در خط مشی خود ، يك نوع وسعت و کشش و کوششی را جای داده بودند ، که مطابق ایجابات عصر بود و خود را در قالب محدود مرامها و فرقای سابق مشروطیت محدود نمی ساختند .

اگر چه این وسعت فکر و عدم محافظه کاری از يك طرف برای پیشبرد امور سود بخش بود ولی بقول غبار :

« دربین روشنفکران وطن پرست ، یکدسته عناصر مرموز ، به شکل « حزب نقابدار » و مصنوعی رخنه کرد . این نقابداران شارلتان ، در مرکز و شرق کشور ، جهت فریفتن مردم ، شعارهای دروغین « انقلابی » میدادند و ظاهراً از جمهوریت دم میزدند . اما اینها معنا دشمن جدی دیموکراسی و جمهوریت و ترقی بوده ، برای دیگران خدمت میکردند . . . و زیر عنوان جمهوری خواهی ، برای از پا در آوردن رژیم امانی کوشیدند ( افغانستان در مسیر تاریخ ۸۱۴ )



بهر صورت تغییر کلی در مرا م اول روی نداد و آنچه در سا لهای اول دوره امانیه با خلوص و وطن دوستی اجرا شد، بحال مملکت و حرکت جدید آن مفید بود ولی انزو ای سیاسی شخصیت های مانند محمود طرزی و عبدالرحمن لودین و داوی و میر قاسم خان و دیگر عنا صرفکورد جامعه شناس و وطنخواه و تخلیه میدان عمل برای دستهای مشکوک یا مغرض پول پرست ، بنیان رژیم اما نی را سخت تکان داده بود . زیرا زمام امور بدست نادانان منفعت جوی - که بر بنای خاندان پرستی یا حب شخصی به میان آمده بودند - افتاده بود ، و هم اینان مسئول سقوط رژیم امانی اند ، که فساد و رشوه ستانی و پول اندوزی و مردم آزاری راجع داده بودند .

### خزب سری در بار:

در باره این مطلب نویسنده این سطور از اشخاصیکه در آن وقت جوان و دخیل حلقه های روشنفکران بودند، بدین تفصیل چیزی شنیده ام . ولی غبار در مسیر تاریخ ( ص ۷۲۵ ) شرحی مینویسد که در اینجا (العهدة علی الراوی) گفته اقتباس میکنم . چون مطابق اطلاعات منابع سراغ رسانی انگلیسی که در کتاب تحریک شیخ الهمند ترجمه و چاپ شده ، نائب السلطنه سردار نصرالله خان و پیشکار شس مولوی عبدالرازق اندر (ظاهرا) مبداء بسی از حرکات ضد انگلیسی شمرده می شده اند ، اگر چنین داستانی را واقعی و در خور یقین بدانیم بعید نیست . غبار مینویسد : « بعلاوه این جنبشهای فکری سری و علنی ، هسته تحول در نفس دربار نیز نشو و نما میکرد . اصلا خ طلبان لبرال در باری از روش امیر - حبیب الله منزجر بودند . چون خود قدرت حرکتی نداشتند ، باید دور یکی از اعضای خاندان شاهی جمع شوند . این شخص سردار نصرالله



بزرگترین فرد خانواده شاه نبود، زیرا او با آنکه مرد ضد استعمار و خواهان استقلال کشور بود (؟) در اداره دولت دلبستگی بنظام قرون و سطائی و سلطنت مطلق العنان داشت . . . . پس یگانه شخصی که در آن خانواده، مورد توجه لبرالهای دربار قرار گرفت ، عین الدوله امان الله خان ، جوان صاحب نظر و ترقی خواه زحمت کش متواضع بود ، که بزودی در راس يك حلقه متجدد دربار قرار گرفت و او توانست نایب السلطنه را بحیث رئیس این انجمن سری شامل نقشه کودتائی نماید ، که امیر را در جلال آباد بکشند و بجایش نایب السلطنه را بنشانند . گویند برای اجرای این عمل ده دوازده نفر از اعضای جمعیت سری بر قرآنی تحریر و امضا نموده به سردار سپردند (؟ ولی در روز معین ، سردار از خانه نبر آمد و با کشتن برادر مخالفت کرد و نسخه قرآن شریف پیش او ماند . ولی معاهدین خود را در معرض هلاک قرار نداد . . . تا که امان الله خان بعد از جلوس خود واسارت عمش ، شجاع الدوله را بطلب همان عهد نامه پیش او در محبس ارگ فرستاد . ولی سردار جواب داد : نمیدانم آن قرآن شریف کجاست ؟ . . . این قرآن شریف با تمام تلاشی که در جلال آباد و کابل در خانه های سردار بعمل آمد ، پیدانشد . « (۱)

این داستان را مرحوم غبار در سنه ۱۹۲۱ م ۱۳۰۰ ش در هرات از شجاع الدوله شنیده بود و این حزب سری دربار غالباً همان گروه رجال دربار و غلام بچه گان مربوط شهزاده امان الله خان اند لاغیر، که درین کتاب چند بار از آنها ذکری کرده ایم

(۱) غبار! میسر ۷۴۶



(۵)

## رجال مهم در حرکت دوم مشر و طیت

### ۱- عبدالهادی داوی «پیشان»:

فرزند عبدالاحد اخوند زاده طبیب قوم داوی قندهاری و متولد ۱۴ جمادی الاولی ۱۳۱۳ ق ۱۲۷۴ ش در باغ علی مردان کابل است ، که از سال ۱۲۲۹ تا ۱۲۹۰ ش در مدرسه حبیبیه نا درجه رشدیة تحصیل کرد و شاعر و نویسنده هر دو زبان پشتو و دری بر آمد و زبانهای اردو ، ترکی راهم یاد گرفت . عربی و انگلیسی را نیز بدرجه یی که ترجمه کرده میتوانست میدانست و در سنه ۱۲۹۰ ش بمعیت عبدالرحمن لودین در اداره سراج الاخبار به شاگردی و زیر دستی محمود طرزی کسب افتخار کرد ، تا حدیکه آن شخصیت بر جسته مملکت ، این دو نو جوان فاضل را « دوشهبال » خود میگفت و او گاهی به امضای واضح و گاهی به تخلص پریشان مضامین انتباهی و سیاسی در سراج الاخبار نشر میکرد و عضو فعال و فکور جمعیت رفقای مشر و طیت دوم و سر بر آورده جوانان متحد و وطن دوست بود و بدو مرکز پرورش فکری جوانان افغان که یکی اطاق مولوی غلام محی الدین افغان در سرای پشاور یان شور بازار و دیگری حجره مولوی عبدالرب در مدرسه شاهی بود رفت و آمد داشت و این هردو از رهنمایان حبس دیده مشروطیت اول بودند .

پیشان کسی است که در نهضت ادبی و فکری جدید، بعد از استاد



خود محمود طرزی در صف اول قرار میگیرد و از ایام جوانی به آثار و اشعار شاعر و فیلسوف مسلمان هند علامه اقبال و لعی داشت و در جنگ اول جهانی هنگامیکه جوانان افغان، مقارن با مرام مشروطه خواهی، به غرض استفاده از فرصت مساعد، صدای استقلال طلبی افغانستان را هم بلند ساختند و وفد آلمانی و ترکیه به کابل رسید، محمود طرزی مقاله سیاسی حی علی الفلاح را در شماره غره ربیع الاول ۱۳۳۴ ق ۱۶ جدی ۱۲۹۴ م نوشت (که سانسور شد) عبدالهادی بامضای پریشان، منظومه مسدس بر انگیزنده « بلبل گرفتار » را در شماره ۱۲ سال ۶ سراج الاخبار ۵ دلو ۱۲۹۵ ش ۲۵ جنوری ۱۹۱۷ م به نشر سپرد. چون ترجمه پشتوی آن از طرف مولوی صالح محمد قندهاری در شماره ۲۰ سال ۶ مورخ ۲ جوزا ۱۲۹۶ ش ۲۳ می ۱۹۱۷ م هم منتشر شد، موجب نگرانی نماینده سیاسی بریتانیه در کابل گردیده و خودش بدیدن پریشان و صالح محمد به مدرسه شاهی و مجمع این جوانان سرکشی کرد، که سرگذشت این قضیه در آرشیف ملی دهلی موجود است.

نویسنده این سطور خوب بیاد دارم، هنگامیکه همین شماره سراج-الاجبار بقندهار رسید، آنرا در محافل جوانان و پیران و حتی در مجامع نسوان نیز با مراق و دلچسپی فراوان میخوانده اند و گاهی با خواندن آن اشک هم میریخته اند.

پریشان با وجودیکه جوان منور و شاعر و دانشمند و مشروطه خواه بود، در گپ و سخن مانند محمود طرزی آهسته و سنجیده و متین می نمود، باشور و حرارت سخن نمی گفت. ولی میتوانست با خونسردی و تحمل شنونده را زیر تاثیر عمیق بگیرد و ازینرو در طبقه جوان آن وقت نفوذ ژرف و استادانه یی داشت و چون در سالهای طولانی حکمرانی کابینه محمد هاشم خان در حبس نگهداشته شد، وقتی سید احمد خان قندهاری مشاور صدارت به محمد هاشم خان یاد آوری کرد: که اگر یک فرقه منظم با توپ و تفنگ بدست این آدم بی آزار (مراد او ایست) بدهند، وی از استعمال آن قوه عاجز است. پس چرا او را در زندان



نگهداشته اند؟ محمد هاشم خان در جواب گفته بود «شما اورا نمی شناسید،  
با این قیافت آرام و صالح، یک گپ او از یک گلوله توپ زیاده تر موثر  
است!» (۱)

پریشان با سجایای خوب ره آموزی و رهروی و رهبری با محمود طرزی  
در اداره سراج الاخبار باقی ماند و با تمام جوانان مشروطه خواه و شخص  
امان الله خان آشنا و محشور بود. چون شب ۱۲ سرطان ۱۲۹۷ ش در  
جشن تولد امیر حنیکه موکب او به سواری موتر به شور بازار کابل  
رسید، یکی از همکاران پر شو رونو جوان داوی، عبدالرحمن لودین  
بر امیر بضر گلوله تفنگچه حمله کرد که به آماج نشست و خود لودین  
شدیدا در ارگ در غل و زنجیر کشیده شد، فردای آن پریشان راهم  
با او بزندان انداختند، که این دوره حبس بسیار پر آزار را مدت هفت ماه  
در غل و زنجیر گذرانید و یکی از یاران محبوس او میر یار بیگ خان  
بلخشی در آنجا میسرود:

بندی پی رابس بود زولانه پی این همه زنجیر در زنجیر چیست؟  
پریشان میگفت که یکی از یاران پیرون محبس چنین نوشته بود:  
به شب نشینی زندانیان برم حسرت!

که نقل مجلس شان دانه های زنجیر است.  
در باریان امیر این دو جوان را محکوم به اعدام میدانستند و لی خود  
امیر حکم کشتن نداد و چون در اواخر خزان ۱۲۹۷ ش به جلال آباد رفت،  
این کار را به بازگشت خود در بهار آینده موکول نمود و خودش شب  
۱۹ د ۱۲۹۷ ش ۲۰ فیروزی ۱۹۱۹ م در کله گوش  
لغمان کشته و شکار اجل شد.

تمام زندانیان جوان، بعد از جلوس امان الله خان ۹ حوت ۱۲۹۷ ش  
رها شدند و چون در حرکت مشروطیت با شخص پادشاه جدید آشنا و همکار

---

(۱) شنیدگی نویسنده این سطور از خود مشاور مو صوف.





اعلیٰ حضرت شاہ امان اللہ (۱۲۹۷ - ۱۳۰۷ ش) پادشاہ  
محبوب افغان، بالباس سربازی و شمشیر بر ہنہ۔ در و ز  
اعلان جہاد علیہ استعمار انگلیس و اعلام استقلال تامہ افغانستان



بودند ، در ساختن افغانستان نوین و تحصیل استقلال نیز با او هم‌نوا و  
هم‌دست گردیدند و عبدالهادی پریشان‌بخت اولین سردبیر جریده نوین‌پاد  
امان افغان منصوب شد، که شماره اول آنرا در ۲۲ حمل ۱۲۹۸ ش اپریل  
۱۹۱۹ م نشر نمود و مدتی بدین‌وظیفه باقی ماند و بعد ازین مراتب  
ذیل را طی کرد :

۱- عضو هیئت سیاسی افغانستان در کوه مسوری هند تحت ریاست محمود  
طرزی ۱۶ اپریل تا ۱۸ جولائی ۱۹۲۰ م ۱۲۹۹ ش .

۲- سفیر افغانستان در بخارا ۲۱ دلو ۱۲۹۹ ش ۱۹۲۰ م

۳- عضو هیئت مذاکرات افغان با دابس نماینده هند بریتا نوی در

کابل ( ۵ جنوری تا ۲۲ نومبر ۱۹۲۱ م ) - ۱۵ جدی ۱۲۹۹ تا  
عقب ۱۳۰۰ ش .

۴- مدیر شعبه هند و ار و پا در وزارت خارجه ۱۳۰۰ ش ۱۹۲۱ م .

۵- مستشار وزارت خارجه ۱۳۰۱ ش ۱۹۲۲ م

۶- رئیس هیئت سفارت فوق العاده به بخارا ۱۳۰۲ ش ۱۹۲۳ م

۷- وزیر مختار نخستین افغانستان در لندن و افتتاح سفارت

خانه افغانی در آنجا ۱۳۰۲ ش ۱۹۲۳ م

۸- استعفا از سفارت لندن و وزیر تجارت در کابل ۱۳۰۵ تا زمستان

۱۳۰۷ ش ( ۱۹۲۶ - ۱۹۲۸ م )

۹- وزیر مختار افغانستان در برلین ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ ش ( ۱۹۲۹ -

۱۹۳۲ م )

۱۰- استعفا از سفارت برلین و بازگشت بوطن ۱۳۱۱ ش ۱۹۳۲ م

۱۱- عضو افتخاری انجمن ادبی کابل ۱۳۱۱ ش ۱۹۳۲ م

۱۲- دوره حبس ۱۳ ساله در ارگ کابل ۱۳۱۲ - ۲۵ قوس ۱۳۲۵ ش

( ۱۹۳۳ - ۱۹۴۶ م )

۱۳- سر منشی در بار شاهی ۱۳۲۷ ش ۱۹۴۸ م

۱۴- وکیل ده سبز کابل و رئیس گماشته شورای هفتم ۱۳۲۸ -

۱۳۳۲ ش ( ۱۹۴۹ - ۱۹۵۳ م )



۱۵- سفیر افغانستان در مصر ۱۳۳۲ ش ۱۹۵۳ م

۱۶- سفیر افغانستان در اندونیزیا ۱۳۳۴ - ۱۳۳۸ ش (۱۹۵۵-۱۹۵۹ م)

تاریخ وفات در کابل ۲۷ اسد ۱۳۶۱ ش ۱۹۸۲ م بعمر ۸۸ سالگی .

۱۷- رئیس گماشته مشرانو جرگه (مجلس اعیان) بعد از ۱۳۳۸ ش

**تالیفات :**

۱- زما رسول پاک : ترجمه پشتوی کتاب اردو پیغمبر اسلام  
تالیف عبدالمجید قرشی طبع لاهور ۱۳۳۸ ق از طرف جریده افغانستان .

۲- تجارت ما با س، س، ر : رساله بزبان دری در باره تجارت دو  
مملکت که در اوقات تصدی و زارت تجارت نوشته شده و در ۱۹۲۷ م در  
مطبعه انیس چاپ شد .

۳- غیاصه: نظم پشتو در ۱۳۶۵ ق

۴- لالی ریخته: ترجمه منظوم اشعار اردوی دکتر اقبال بزبان  
دری، که جلد اول و دوم آن در کابل ۱۳۵۵ ش طبع شده است .

۵- نغمات : مجموعه اشعار و خود او .

۶- گلخانه : مجموعه اشعار پریشان با منتخبات اشعار شعرای

**دیگر .**

۷- رجال وطن : شرح احوال و آثار برخی از مشاهیر افغانستان .

۸- زیست نامه : مشتمل بر شرح حال خودش .

۲- **عبدالرحمن لودین متخلص به کبریت :**

پسر کاکا سید احمد لودین قندهاری که در نمره (۷) رجال و محبوسین  
مشروطیت اول ذکر شد گذشت . کبریت در حدود ۱۲۷۲ ش در شهر  
کابل بدنیآ آمد و در ایام کودکی سواد خوانی را از پدر خود باصول  
مرتبه پدرش « طرز کاکا » آموخت و در مدرسه حبیبیه تا نهایت متوسط  
( رشدی ) درس خواند . در حالیکه علاوه بر زبان دری و پشتو ، زبان  
ترکی وارد و اندکی عربی و انگلیسی را هم فرا گرفته بود و ازین زبانها به



دو زبان داخلی وطن ترجمه کرده میتوانست و نویسنده نیرومندی و پشتو واز پیشروان جوانان تیزروافغان بود.

کبریت بعد از تکمیل تحصیلات خود تا درجه رشديه مکتب حبیبیه در سنه ۱۲۹۰ ش در اداره سراج الاخبار به حیث محرر پذیرفته شد و چند سال زیر تربیه فکری و ادبی محمود طرزی کار کرد و درینوقت بود، که چند زبان آموخت و در ادبیات و اجتماعیات و حقوق مطالعه کرد و از آن استاد، بسا چیزها فرا گرفت و مقالات او در سراج الاخبار نشر می شد.

کبریت جوان آزاده ظریف و نقاش و کوشا و نهایت دلیر و صریح اللہجه بار آمد و همواره تمایلات دست چپی داشت و در مشروطیت دوم، گروه تند رو دست چپی را رهنمائی میکرد و طوریکه گفتیم شب ۱۲ سرطمان ۱۲۹۷ ش بر موکب امیر حبیب الله آتش تفنگچه کشود. چون گلوله اش به آماج نشست او را بگر فتنه و در غل و زنجیر کشیدند، ولی مدت ۸ این زندان و محکومیت به اعدام ۱ و کوتاه بود. زیرا بعد از کمی ۸ ماه خود امیر در شکار گاه کله گوش کشته شد.

عبدالرحمن که به قول غبار: جوان چهار شانه دارای چشمان سیاه و نافذ و موی مجعد و قدری به فریبی متمایل و در زبان دری نویسنده و شاعر مبتکر و مستقلی بود. بمجرد جلوس امانی در اواخر حوت ۱۲۹۷ ش از زندان بر آمد و با همان روحیه جدی و دلیر در راس جوانان متجدد پیشرو ایستاد و مدتی در اداره جریده نوبنیاد امان افغان کار کرد و بعد از آن به مشاغل رسمی ذیل پرداخت:

- ۱- عضویت مرکز قانون گذاری ۱۳۰۰ ش.
- ۲- عضویت هیئت سیاسی فوق العاده افغانستان در بخارا ۱۳۰۲ ش.
- ۳- رئیس ثانی مرکز پشتو ۱۳۰۲ ش.
- ۴- رئیس اول مرکز پشتو ۱۳۰۲ ش.



۵- کفالت سر منشی شاه ۱۳۰۳ و استعفا از آن و کناره گیری در قندهار  
۱۳۰۴ ش

۶- رئیس بلدیة قندهار ۱۳۰۵ ش

۷- رئیس گمرکات کابل ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۷ ش (حبس اودر دوره سقوی)

۸- رئیس بلدیة کابل ۱۳۰۸ ش. آویزش با نادر شاه و قتل او و بیرون  
قصر دلکشیا بحکم پادشاه مذکور بعمر ۲۷ سالگی ۱۳۰۹ ش ۱۹۳۰ م.  
کبریت که مرد نقاد و دارای صراحت لهجه بود، همواره در دست  
چپ کردارهای عمال ناپاک دولت امانی واقع میگردد و حتی موجب  
استعفای او از سر منشی گری شاه در ۱۳۰۴ ش همین سببیه او  
بود. وی عملاً از «میدان فساد» به قندهار کناره گزید و طوریکه خودش  
در همان سال به نویسنده این سطور گفت: سازمان دولت مانند لجنزاری  
بود، که هر کس در داخل آن آلوده دامن شدی. بنابراین از آن «میدان  
فساد» خود را بر کران سا ختم.

در ایام فراغی که کبریت در بازار بردرانی و کوچه لودینان در خانه پدری  
کناره گیری کرده بود، نویسنده این سطور گاهی بخدمتش میرسیدم و  
او در مقاله نویسی و مطالعات ادبی بمن رهنمائی ها میکرد و آنوقت جوانی  
من بود، که از صحبتش سودها بردم و حظ ها اندو ختمی.

چون شاه امان الله خان در سنه ۱۳۰۵ ش به دیدن اوضاع قندهار آمد،  
بخواهش مکرراً اوریاست بلدیة (بناروالی) قندهار را تاسیس کرد، ولی بعد از  
یک سال در کابل به ریاست گمرکات مقرر شد، که با پاکدامنی و تقوای  
اداری آنرا پیش برد. وقتی که از قندهار به کابل حرکت میکرد، به  
یاران خود میگفت: ادارات دولتی (مخصوصاً گمرکات) مراکز فساد  
و پول ستانی است، خدا یاری دهد، که گمرک کابل را ازین آلودگیها  
پاک سازم.

کبریت در لویه جرگه های پغمان ۱۹۲۴ و ۱۹۲۸ م برخی خوا-  
هش های مردم را نمایندگی کرد و در مجلس قصر ستوری ۱۵ می-زان



۱۳۰۷ ش ۱۹۲۸ م هنگامیکه شاه امان الله برخی ریفورمهای افراطی خود را اعلان داشت و خود را «پادشاه انقلابی» خواند. کبریت گفت: اعلیحضرت خود را شاه انقلابی معرفی نمودند. پس توقع میرود، که انقلاب در دستگاه دولت را بپذیرند. ده سالست که اعلیحضرت وظیفه صدارت عظمی را شخصاً بدوش گرفته اند. در حالیکه انقلاب متقاضی آنست که شخص مسئول دیگری به حیث صد اعظم تعیین گردد، تا مردم او را مسئول اعمالش قرار داده بتوانند. (۱)

در همین مجلس چون شاه رفع نقاب زنانه را اعلان داشت و ملکه ثریا بازوی باز دران شرکت کرد و در باره این حرکت رای خواسته شد، همه تایید کردند الا دوتن عبدالرحمن رئیس گمرک کابل و عبدالهادی وزیر تجارت. این دوتن میگفته اند که ما از اولین کسانی هستیم که طرفدار رفع نقاب زنانیم، ولی نه در این موقع که دست دسیسه انگلیس در افغانستان دراز است و از همین حرکت مصلحانه هم يك فتنه می سازد (و چنین هم شد) این بود که فردای آن میرقاسم خان سر - منشی از طرف شاه گماشته شد. تا از هردو استعفا بگیرد و میر مذکور هم هردو استعفا نامه را با استعفای خودش بحضور شاه تقدیم داشت و آغاز زمستان ۱۳۰۷ ش بود، که با این حرکت ناسنجیده، اغتشاش نا میمون ارتجاعی هم آغاز شده بود...

عبدالرحمن از ایام جوانی رویه ضد انگلیسی را در سیاست داشت و همواره درین راه گام میزد و حکم قتلش هم غالباً از همین رو صادر شد. در اوایل شاهی نادر شاه که او را رئیس بلدیة کابل گماشته بودند، روزی در دلکشا بر سفره شاهی نان خورد و شاه با او بنر می سخن میگفت. چون از نان خوردن فارغ شدند شاه به سپاهیان حاضر

(۱) غبار: مسیر ۸۱۳



یاش ، بدون مقدمه امر داد ، تا او را بگیرند و بیرون قصر دلکشا بکشند .  
این امر در چند لحظه در پای یکی از دیوار های دلکشا بمعرض عمل  
گذاشته شد و جوانی را که دارای سجایای عالی شجاعت و مقداری از  
دانش و بینش و طبعی دراک و ظریف و وطن خواه راستین بود ، بگلوله  
ستم و جفا کاری زده و بکشتند و طومار زندگی پر افتخارش را در نور  
دیدند .

از عبدالرحمن برخی منظوماتی سیاسی و اجتماعی تند و زننده با یک  
رساله بیوگرافی رجال عمده افغانی و قاموس بزرگ لغات  
پشتو بزبان دری باقی مانده بود ، که متأسفانه نسخ آن با کشتنش از بین  
رفت .

از یک مخمس انتقادی او قوه سخنوری و صراحت لهجه اش آشکار است ،  
که راجع به ارباب اقتدار و مغروران عصر خود چنین میگفت :

هریک نشسته است بزین آنچنان تک

کش نیست غم زملت و پرواش از ملک

با صد اغرور و کبر همی تازد اسپ دک

کس نیست تا بسینه ایشان کند شلک

خوب ای خران چرید که تا چاغتر شوید!

باری کبریت لودین در حرکت جدید فکری که بعد از ختم جنگ اول و  
نهضت استقلال در افغانستان پدید آمده بود ، شخصیت پیشرو و نقاد  
و ظریفی داشت و بین جوانان معاصر خود ، محبوب و گاهی  
پیشوا بود ، که کهنه پرستان محافظکار او را دوست نداشته اند .

### ۳- میر غلام محمد غبار :

میر غلام محمد غبار ولد میر محبوب خان کابلی ( اصلاً فرملی ) که در حدود  
۱۲۷۶ ش در دروازه لاهوری شهر کابل بدنیآ آمد و دروس ابتدائی را در  
خانواده خود که اهل سواد و دانش و کار مندان دفاتر حکومتی بودند



فراگرفت و در اواخر عهد امیر حبیب‌الله خان با جوانان افغان مشروطیت دوم محشور گردید و مطالعات خود را در تاریخ و اجتماعیات دوام داد، تا نویسنده نیرومند صاحب ذوق زبان‌داری برآمد و به نوشتن مقالات ادبی و سیاسی پرداخت.

وی در حدود ۱۲۹۶ ش در خان آباد ماموریت گمرک داشت و در ۱۲۹۸ ش کارمند کوتوالی کابل بود، بعد از آن جریده ستاره افغان را بتاریخ ۹ قوس ۱۲۹۹ ش از جبل‌السراج نشر کرد و در سنه ۱۳۰۰ ش بحیث عضو ریاست تنظیمه شجاع الدوله به هرات رفت و بعد از آن در سنه ۱۳۰۳ ش در مسکو نماینده تجارتنی بسود. چون در ۱۹ سرطان ۱۳۰۳ محمد نادر خان به حیث سفیر افغانی در پاریس مقرر شد، غبار با او سکرتر آن سفارت بود و پس از آن به کابل آمد و در لویه جرگه‌های پغمان ۱۳۰۳ و ۱۳۰۷ ش بحیث وکیل مردم کابل شامل شد و افکار جوانان افغان را مانند یک عضو دست‌چپی نمایندگی میکرد و مبلغ دیمو کراسی و حکومت قانونی بود، تا که در سنه ۱۳۰۹ ش

مقرر شد. <sup>کتاب</sup> سر کتابت سفارت افغانی در برلین در سنه ۱۳۱۰ ش چون انجمن ادبی در کابل تاسیس شد، غبار یک عضو فعال این انجمن بود و سلسله مقالات «افغانستان و نگاهی به تاریخ آن» را می‌نوشت، تا که در سنه ۱۳۱۱ ش در مجلس شورای ملی کابل زندانی سیاسی گردید و مدت این حبس رنج افزا تا ۱۳۱۵ ش دوام کرد و از آنجا بیکی از قرای دوردست ولایت فراه تبعید گردید که تا سنه ۱۳۱۷ ش در آنجا ماند و در سنه ۱۳۱۸ ش به قندهار آورده شد، که در آنجا کتاب احمد شاه بابا را تالیف کرد و در سال بعد از ۱۳۲۰ ش پس بسکونت در کابل اجازت یافت و در اینجا عضو انجمن تاریخ بود و مدتی هم جریده انیس را نشر میکرد.

در انتخابات شورای دوره هفتم ۱۳۲۸ ش به حیث وکیل مردم شهر کابل منتخب گردید و در مبارزه‌های قانونی دسته کوچک



و کلای دروشن فکر و مبارز شرکت کرد و به تاسیس حزب و طنز و نشر جریده هفتگی وطن پرداخت هنگامه حق طلبی و دیموکراسی و قانونیت و حکومت مشروطه را گرم داشت و در انتخابات دوره هشتم ۱۳۳۱ ش باز داوطلب و کالت مردم کابل در شور اگردید، ولی در ضمن مظاهره عامه مردم کابل که به طرفداری او میگردند گرفتار شد و بزندان افتاد که این دوره حبس او در ولایت کابل تا ۸ سال دوام کرد، و چون از یمن زندان ولایت کابل در ۱۳۳۹ ش رهایی یافت در ریاست مطبوعات مشاور بود، و کتاب افغانستان در مسیر تاریخ را مینوشت.

غبار در آخر عمر خود به مرض معده گرفتار و در سنه ۱۳۵۶ ش در يك شفاخانه برلین بستری بود تا که بعد از عملیات بطنی بتاريخ ۱۶ دلو همین سال، چشم از جهان پوشید و روز ۲۲ دلو در مقبره خانوادگی در شهدای صالحین مدفون گردید، در حالیکه مدت نیم قرن در حرکات اجتماعی و سیاسی و ادبی مملکت سهم بارزی گرفته بود.

غبار که در ایام سالخوردگی بسن پیش از هشتاد از جهان رفت مرد خوش قیافت بلند بالا و ظریف گویا و جویای گربزی بود، که با نفوذ کلام و استدلالات قوی میتوانست جوانان را بدور خود فراهم آورد، و چون قلم روان و نیرومندی داشت میتوانست در تاریخ و ادبیات و سیاست و اجتماعات مباحث دلچسپی بنویسد، که از آن جمله نمونه کار و افکار و تحلیل و نظرش بر قایم، در کتاب تفسیر تاریخ آشکار است که آن کتاب را با وجود برخی لغزشهای تاریخی و عسلی و بعضاً ارادی، با قوت بیان و ظرافت ادبی، دلچسپ و درخور خوانش و مطالعه ساخته است.

وی در تاریخ نویسی سبکی خاص داشت که وقایع تاریخی را همواره به نفع تصور خاص عندی و قالب فکری خود استعمال میکرد و بنا برین در تاریخ نگاری خود ناظر بیطرف بنظر نمی آید و لو به استعداد های



مختلف مردم افغانستان - که در طول تاریخ نشان دادند - ایمان کامل داشت و این (ملت) را می پرستید و همواره میخواست بدین مقصد گام بردارد و حتی گاهی تظاهر هم نماید.

روی هم رفته غبار در رجال سیاسی و ادبی دوره معاصر، چهره نقا دو شخصیت رادیکال دیمو کراسی طلب دانا و گریزی بود، که در مراحل ترقی خواهی و تجدید و حرکات ادبی و سیاسی سهم کافی داشته و در این راه بحیث فرد ترقی خواه پیشرو، رنجهای فراوان و محرومیت ها دیده و دوبار در حدود زیاده از ۲۴ سال حبسهای طاقت فرسا را تحمل کرده است. وی گاهی این بیت را زمزمه میکرد:

شمعها برده ام از صدق بخاک شهدا

تا دل و دیده خونابه فشا نم دادند

زوانش شادباد!

### آثار غبار:

- ۱- افغانستان و نگاهی بتاریخ آن، مقالات مسلسل در جلد اول و دوم مجله کابل انجمن ادبی ۱۳۱۰ - ۱۱ ش
- ۲- احمدشاه بابا افغان طبع کابل ۱۳۲۲ ش
- ۳- افغانستان در مسیر تاریخ، مشتمل بر رویداد تاریخی سیاسی افغانستان از گذشته دور تا ۱۳۰۷ ش طبع کابل ۱۳۴۶ ش ۱۹۶۷ م
- ۴- خراسان (رساله) طبع کابل ۱۳۲۶ ش
- ۵- افغانستان بیک نظر طبع کابل ۱۳۲۶ ش
- ۶- تاریخ افغانستان جلد سوم از ظهور اسلام تا سقوط طا هر یان طبع کابل ۱۳۲۶ ش
- ۷- تاریخ ادبیات دری افغانستان در قرون اخیر (کتاب درسی وزارت معارف) طبع کابل ۱۳۳۱ ش



#### ۴ محمد ولی خان دروازی:

از اشراف زادگان بد خشان و سر گروه دسته غلام بچه گان خاص، جوان دراک و هوشیار کار دانی بود که بدربار امیر حبیب الله خان قرب خاصی داشت و وابسته گروهی بود که شهزاده عین الدوله و خاندان شا-غاسی (۱) بارکزائی علیا حضرت سرور سلطان سراج الخواتین مادرش هم بدان متعلق بودند و افراد خاندان سپه سالار غلام حیدر خان چرخي مانند غلام نبی خان و غلام جیلانی خان و غلام صدیق خان پسران چرخي و دیگران نیز با این گروه بستگی داشته اند. چون دختر خاله سراج الخواتین صبیبه فقیر محمد خان شا غاسی در حبالت محمد ولی خان بود (۲) در وقایع جلوس امانی، فعالیت شایانی به اثبات رسانیده که به تاریخ دهم حوت ۱۲۹۸ ش بر تبه جنرالی و نشان حسن خدمت نواخته شد و بعد ازان به حیث سفیر فوق العاده سیار افغانستان در راس هیئتی به دولت شوروی و دیگر ممالک اروپا از راه تاشکند و مسکو فرستاده شد و باموسس دولت شوروی لینن و سران انقلابیون اکتوبر ۱۹۱۷ م ملاقاتها نمود و روابط سیاسی افغانستان مستقل را با آن دولت قایم داشت و معاهده نخستین دولتین را با چیچرین و قره خان در ۱۲ ماده امضا نمود، ۲۸ فیروزی ۱۹۲۱ م ۱۰ حوت ۱۲۹۹ ش)

این هیئت سفارت سیار به ریاست محمد ولی خان بعد از سفر اروپا و

(۱) شا غاسی شکل مفعن کلمه ایشیک آقاسی ترکیست که رتبه دولتی موازی وزیر دربار بود و شا غاسی شیردل خان ملقب به لوی ناب در عصر امیر شیر علی خان این مقام را داشت که نائب الحکومه ترکستان افغانی نیز بود و پسرش خوشدل خان لوی ناب دوم بود در اندر سراج الخواتین، مدتی نائب الحکومه گسی قندهار داشت که پدر والی علی احمد خان باشد.

(۲) مهدی فرخ: تاریخ سیاسی افغانستان ۳۶۰





**محمد ولی خان دروازی**



امریکا و معرفی افغانستان مستقل بدنی و مذاکرات سیاسی با وزارت های خارجه ممالک اروپا به تاریخ ۱۱ جوزای ۱۳۰۱ ش ۱۲ می ۱۹۲۲ به کابل برگشت در حالیکه شخص امان الله خان از خدمات محمد ولی خان قدر دانی نمود و او را بجای محمود طرزی بحیث وزیر خارجه مقرر داشت ( پنجشنبه ۲۵ جوزا ۱۳۰۱ ش ) و پس از یکماه بموجب فرمان یکشنبه ۷ اسد ۱۳۰۱ ش نشان اول مملکت لمراعلی با املاک مزروعی و باغی و عمارات قلعه مرادبیگ باو بخشیده شد و بعد ازین دوره های وزارت خارجه و وزارت حربیه ۱۳۰۲ ش راهم طی کرد و در اغتشاش ۱۳۰۳ ش پختیا در انطفای بغاوت قبایل، قوماندان آن محاذ بود و چون در سنه ۱۳۰۶ ش شاه افغانستان عزم سفر اروپا نمود، وی بحیث کفیل وزارت خارجه و وکیل مقام سلطنت باقی ماند، که متهم به مخالفت رژیم و تهیه مقدمات يك جمهوریت بوده است (!)

محمد ولی خان از آغاز جوانی در حلقه های ضد انگلیسی کابل محشور بود و تا آخر عمرش چه در سفر اروپا و امریکا ۱۹۲۱ م و چه در ایام وزارت خارجه و کفالت مقام شاهی بهمین صفت باقی ماند و هنگا - میکه در میزان ۱۳۰۸ ش کابل فتح گردید وی با محمود سامی قوماندان قوای کابل در عصر امانی - که هر دو از مقربان در بار امانی بودند - محاکمه و در اواخر ۱۳۰۸ ش در کابل اعدام شد .

### ۵- شجاع الدوله :

اصلا از خانزادگان غور بند و در جمله غلام بچه گان در بار بود، که به عنوان فراشباشی، متصدی فرشهای ارگ شاهی و در سفر منتظم خیمه های موکب سلطانی شمرده می شد و بارجال مشروطیت او لهم رابطه داشت . و در حرکت دوم وابسته به حلقه جوانانی بود که شهزاده امان الله خان از آن سر پرستی میکرد .  
طوریکه قبلا در شرح حال جوهرشاه غور بندی ( یکی از شهدای



مشروطیت اول (نوشتم) ، گویا قاتل امیر حبیب الله خان همین جوان مشروطیت طلب از گروه امان الله خان بود که به اشاره همین گروه امیر را کشته باشد. یعنی حادثه قتل ، علت سیاسی و عامل حزبی و گروهی داشته است.

اما برخیز این قتل را مبنی بر انتقام شخصی دانسته و سراغ پای ملکه سرور سلطان (سراج الخواتین مادر امان الله خان) را در آن دیده اند. مثلاً امیر شبی در قصر چهلستون محفل عیش و نوش آراسته و جمعی از دختران زیبا را بوسیله اخت السراج خواهر خود ، در آن فراهم آورده بود که سراج الخواتین در آن محفل عیاشی و سرور وارد شد امیر و تمام گلرویان رقصان را مورد شتم و ضرب و هتاک قرار داد. چون امیر از این حرکت عصبانی شده و ملکه را طلاق داد، وی و پسرش عین الدوله به همدستی خاندان لوی ناب (بارکزی) و خاندان غلام حیدر خان چرخ و طبقه رادیکال در بار (غلام بچه گان خاص) و دیگر روشنفکران کمیته پی تشکیل دادند تا امیر را بکشند و درین گروه شجاع الدوله فراشباشی در بار هم شرکت داشت. چون امیر در صفر ۱۳۳۷ ق بعات همه ساله در شکار گاه آهو به کله گوش لغمان رفت ، در آنجا بسبب اعوجاج دیرک خیمه، شجاع الدوله فراشباشی شی راسخت زد و دندانها یش شکست و این عمل موجب گردید ، که شجاع الدوله انتقاماً او را بکشد. (۱)

مهدی فرخ نویسنده ایرانی که تمام تاریخ افغانستان را با نظر سطحی نوشته و اراده داشته تا هر چیز مهم را هم کوچک و ناچیز ، بدون عمق تاریخی مبنی بر رقابتهای قبیله‌ای و خاندانی نشان دهد و در تاریخ نو - یسی خود ، به هیچگونه عوامل و موثرات زمانی و روحی و تکامل اجتماعی و مراحل تسلسل سیر طبقه‌ای قایل و ناظر نیست ، طوریکه در بالا اقتباس

(۱) مهدی فرخ : تاریخ سیاسی ۳۶۰





شجاع الدوله خان با بکر خیل غور بندی



شد، قتل امیر راهم مبنی بر انتقام جویی مردی یازنی دانسته و سخت بخطا رفته است .

اگر ما این کوه نگری و سطحی نشان دادن تاریخ اجتماعی و فکری ملتی را چنین بپذیریم ، پس سوال خواهند کرد ، که آیا آن حرکت مشروطیت اول و بخون تپیدن های مردان افغان که ده سال قبل واقع شد ، هم اینچنین يك علت شخصی و سطحی داشت ؟ آیا در قیامهای عمومی ملت افغان در جنگ اول و دوم افغان و انگلیس و کشتاروا خراج یغما گران انگلیسی ، هم فقط دست انتقام جویانه کدام ملکه یا فراشباشی در بار کار میکرد ؟ آیا حمله قاتلانۀ عبدالرحمن لودین ، چند ماه پیش ازین واقعه هم يك عمل انتقامی شخصی مردانه یا زنانه بود ؟

تا جایکه نو یسنده این سطو راز اشخاص راستگوی دخیل یا ناظران نزدیک واقعه شنیده ام ، ترتیباً تقتل ، قبلا در مرکز سری مشروطیت دوم گرفته شده و حتی برادر امیر ، نائب السلطنه را هم با خود همنا و هم قسم ساخته و بر مصحفی امضا کرده بودند ، که شرح آن را مرحوم غبار از قول شجاع الدوله داده است (۱)

مرحوم میر قاسم خان که در مشروطیت دوم هم سهیم و حاضر و ناظر وقایع بود میگفت : عوامل موجبۀ نفرت از روش سیاسی و عیاشی امیر قبلا مهیا گردیده بود ، که آویزش علیا حضرت با امیر یا کجی دیرک خیمه و تنبیه و ضرب شجاع الدوله ، جزویا تسی بود که بعد آن عوامل را تشدید بخشید و شجاع الدوله ( مطابق پلان مطروحه قبلی ) داخل خیمه امیر گردید و او را بضر ب تفتنگچه بدار الحساب فرستاد .

باری شجاع الدوله که عضو فعال گروه شهزاده امان الله خان بود ، بعد از قتل امیر به فعالیت پرداخت و ظاهر ابرای تبلیغ امارت نصرالله خان

(۱) بنگرید ! افغانستان در مسیر تاریخ ۷۴۶



که در جلال آباد از مردم بیعت گرفت - و باطناً برای اجرای نقشه کار خود بکابل آمد و در وقایع جلوس امان الله خان و از بین بردن رقیبانش و دیگر امور دست داشت . چون در می ۱۹۱۹ م کا بینة اول امانی تشکیل یافت ، همین شجاع الدوله و زیرامنیه بود و بعد از آن در راس هیئت تنظیمه بهرات مقرر گشت ( ۲۰ جدی ۱۳۰۰ ش ) و از حوت ۱۳۰۳ ش تا ۱۳۰۷ ش سفیر افغانستان در لندن بود و بعد از ۱۳۰۸ ش از آنجا بر طرف و در برلین مقیم گشت و هم در آنجا در سنه ۱۳۲۴ ش مرد ( بشرح احوال جوهر شاه در رجال مشروطیت اول رجوع کنید )

در کتاب معرفی رجال افغانستان طبع امریکا تولد او را در ۱۸۹۶ م در غور بند و شمولش را در جمله غلام بیچگان ۱۹۱۶ م و هم او را مهمان دار هیئت امانی نوشته اند .

در سنه ۱۹۲۹ م هنگام سقوط دولت امانی ، رئیس تنظیمه هرات شد ، که از حمله عبدالرحیم نائب سالار کوهستانی به مشهد و تاشکند گریخت و در برلین مقیم شد .

#### ۶- محمد ابراهیم خان جمشیدی :

از خاندان گان او یماق جمشیدی هرات و غلام بیچه در بار و شخص صالح و مردم داری بود که در مشروطیت دوم در صف دوم قرار داشت و بعد از جلوس امانی ، در قندهار مدیر گمرک ( حدود ۱۳۰۴ ش )

#### ۷- آدم خان :

از پشتو زبانان لوگر و مربوط بیک خاندان مقتدر و غلام بیچه در بار بود که در صف دوم مشروطیت دوم شمرده میشد و بعد از آن در عصر امانی در حدود ۱۳۰۳ ش حکمران گرشک و پشت رود مقرر گشت و در دوره نادری بعد از ۱۳۰۹ ش از اعضاء وزارت دربار و مصاحب بود .

#### ۸- میر یار بیگ خان دروازی :

برادر مهتر میر زمان الدین خان والی کابل و هرات و از خواهرزاده گان



محمد ولی خان ، شخص ادیب و شاعر منوری بود ، که در جمعیت مشروطیت دوم شامل و با عبدالرحمن لودین و عبدالهادی داوی زندانی شد و با جلوس امانی رهایی یافت و در هیئت سفارت فوق العاده سیار بریا ست محمد ولی خان عضویت داشت ، ولی روزیکه این هیئت از کابل حرکت میکرد ، باسکته قلبی از اسب افتاد و از جهان رفت .

وی هم شعر میگفت و هم شاعر شناس بود و تذکره یی بنام « آتش فشان » نوشته بود ، که متأسفانه بعد از مرگش از بین رفت و بدست باز نیامد .

عبدالهادی داوی که از یاران هم زندان او بود ، بعد از مرگش در باره سیرت و صورتش مقالتهایی در امان افغان نوشت و ذوق ادبی او را ستود . در ایام محبس هنگامیکه سختی های تحمل فرسای زندان را بانرمیهای مزاج شاعرانه و لطیف احباب می سنجید میگفت :

ماتنك طرفان حریف اینقدر سختی نه ایـم

دانه اشکیم و ما را گردش چشم آسیا ست

( بنگرید : فصل ۵ رجال مشروطیت دوم ، شرح حال داوی عدد اول )

### ۹- میر زمان الدین خان دروازی :

از میر زادگان درواز بد خشا نومردی هو شیار و کار گزار از غلام بچه گان در بار و مامور بار چالانی ارگ بود که در حلقه های روشنفکران در باری نفوذ و با شهزاده امان الله بستگی فکری و سیاسی داشت و از ینرو در آغاز عهد امانی ۱۳۰۰ ش والی کابل شد و در سنه ۱۳۰۲ ش نائب الحکومه هرات مقرر گشت تا که بتاريخ ۱۹ قوس ۱۳۰۳ ش بمرض سکنه در آنجا در گذشت .

گویند وی شخصیت خلیق و با مردم مهربان و کار دان فعال بود ، و در ایام حکمرانی اش کسی را نیازورده است .



## ۱۰- غلام احمد اعتمادی :

از فرزندان عبدالقدوس خان اعتمادالدوله است که در مدرسه حبیبیه تا درجه رشديه درس خوانده و جوان فهمنده روشن فکری بود، که مدتی در وزارت خارجه بحیث منشی سفارت افغانی در انقره کار کرد در حدود ۱۳۰۶ ش جنرال قونسل افغانی در بمبئی بود و بزبان دری و پشتو وارد و کمی انگلیسی می فهمید و مینوشت و با ادبیات این السنه آشنایی داشت. وی مجموعه اشعار تنبیهی و اجتماعی فضل احمد غر شاعر پشتو زبان مردان پشاور را بنام دغره گل در بمبئی طبع و بران مقدمه همردانه بزبان دری نوشت ( ۱۹۳۰ م )

از مرحوم داوی شنیدم که غلام احمد ذوقی بدیع داشت و نثر دری را روان مینوشت و در جمعیت جوانان مشروطیت دوم مقام ارجمند داشت.

## ۱۱- جمعه خان :

فرزند سردار عبدالقدوس اعتمادالدوله و در محافل روشن فکران محشور و از رجال کار دان دوره امانیه بود، که در اواخر میزان ۱۳۰۱ ش به سفارت افغانی به دربار بخارا فرستاده شد و بعد ازان حاکم اعلا میمنه بود، که بتاريخ ۱۰ ثور ۱۳۰۲ ش وفات یافت.

## ۱۲- سید غلام حیدر پاچا :

از خاندان معروف سادات کنر ساکن چهار باغ لغمان و لد محمد سرور متولد ۱۲۶۶ ش .. جوان روشن فکر دلیر گویا و پویا بود، که در حلقه های جوانان مشروطیت دوم با میر قاسم خان و داوی همکاری و همفکری داشت و در عصر اما نی از جوانان آزاد یخواه به شمار می آمد و در سنه ۱۳۰۰ ش به ترکیه فرستاده شد و بعد ازان در اداره زراعت و معادن مامور بود، تا که در ۱۳۰۷ ش به وزارت خارجه رفت . وی در ایام اغتشاش ۱۳۰۸ ش در قلعه بابریهای جلال آباد بمعیت فرقه



مشر سید حسن خان شیون و محمد گل خان مومند ، جمعیتی بنام جمهو-  
ریت ساخت و جریده یی بنام (دکور غم) نشر نمود و در جراید هندوستان  
مانند زمیندار و افغانستان لاهور تبلیغاتی بر ضد رژیم حبیب الله بچه  
سقاو میکرد . چون در اواخر سنه ۱۳۰۸ ش به کابل برگشت ، به  
طرفداری امان الله خان پرداخت و در سرای موتی مدت ۱۴ سال زندانی  
شد ، تا که همد ران محبوس به عمر ۵۵ سالگی جان بجان آفرین سپرد  
( ۱۳۲۱ ش )

### ۱۳- غلام محی الدین ارتی :

ولد شیر ارتی از جوانان تندرو کابل و مرد گویا و نقاد و با جوانان  
افغان محشور بود ، که در لویه جرگه پغمان ۱۹۲۸ م به حیث نماینده  
انتخابی کابل شمول داشت و در موقعی خطاب به شاه فریاد کرد و گفت:  
اعلیحضرتا ! ما دامیکه این و زرای مشهور بالفساد شما تاپای محاکمه و  
دار برده نشده اند ، هیچگونه اصلاحی در مملکت ممکن نیست . ( ۱ )  
این جوان دانا و توانا علناً با وزیران و کارمندان فاسد دولت می آو یخت  
و عنصر مخالف رشوه خواران و انگلیس مشربان بود ، تا که بعد از  
سقوط رژیم امانی در حدود ۱۳۰۹ ش در پشاور آماج گلوله قاتل نامعلومی  
قرار گرفت و جان داد .

### ۱۴- احمد رحمانی :

پسر عبدالرحمن مستشار وزارت خارجه - که ذکرش در مشروطیت  
اول گذشت - و از جوانان تندرو عصر امانی بود ، که برای تحصیل به اتحاد-  
شوروی فرستاده شد و در آنجا زبان روسی رایاد گرفت و خانم روسی  
داشت و ازینرو او در کابل ( احمد روس ) گفتندی . دخترش ما گه-  
رحمانی از پیش قدمان نسوان نویسنده و متجدد بود که کتابی بنام « پرده  
نشینان سخنگوی » تالیف کرد ، طبع کابل ۱۳۳۱ ش .  
احمد در سنه ۱۳۰۸ به اتهام مخالفت با سیاست انگلیس و تما یل

(۱) غبار : مسیر ۸۱۳



شدیدش به رژیم ساقط شده امانی مدت‌های طولانی در محابس کابل زندانی ماند و چون در حدود ۱۳۲۵ ش از زندان برآمد در کابل وفات یافت .

۱۵- **گریم نزیهی (جلوه)**

فرزند ملا بابا مراد قاضی کابل از مردمان صاحب نفوذ از بیک ، دارای نام و مقام در اندخوی میمنه است ، که در کابل در حدود ۱۲۸۵ ش بدنیا آمد و در مدرسه حبیبیه تا درجه رشدیّه درس خواند و علوم و ادب عربی را در خاندان علمی خود تحصیل کرده است و بزبان عربی و ترکی و دری و اندکی انگلیسی آشناست .

نزیهی در جوانی با امثال میر قاسم خان و داوی و عبدالرحمن لودین محشور بود و در راه تجدد و مشروطه خواهی و نویسنده گی قدم میزد و در تاریخ و اجتماعیات و شناسائی رجال خراسانی و اسلامی مطالعاتی داشت و عضو انجمن ادبی کابل بود ، از آثار او مقالات مسلسلی است که درین باره در مجله کابل انجمن ادبی انتشار می یافت . وی بزبان دری اشعار نابی میسرانیده که تخلص او « جلوه » است نزیهی در سنه ۱۳۱۰ ش به عضویت انجمن ادبی درآمد و بعد از آن به امور تجارتنی پرداخت و در شورای هفتم ۱۳۲۸ ش و هشتم ۱۳۳۲ ش وکیل مردم اندخوی بود ، که در فرا- کسیون ترقی پسند روشنفکران موقف دست چپی داشت ، وی بعد از آن مدتی کار مند صدارت عظمی و وکیل التجار افغانی در مشهد بود ، که بعد از آن متقاعد گردید و اکنون ایام پیری و ناتوانی را بسر می برد و ما نمونه افکار و اشعارش را که در ایام جوانی میسرود ، در مرامهای مشروطیت در صفحات سابق نوشته ایم .

نزیهی با فضایل علمی و ادبی ، شخصیت محترم روشنفکر و پیرمرد پخته کار جامعه شناس است ، که اوقات زندگی خود را با نیک نامی سپری نموده و در طبقه ترقی پسند افغانستان و حرکات ادبی نفوذ و سهمی داشته است . وفاتش در دهلی در زمستان ۱۳۶۲ ش .



## ۱۶- سید قاسم خان :

از محصلان مکتب حبیبیه و اعضای مهم مشروطیت دوم بود، که از ۱۲۹۸ ش در وزارت خارجه زیر دست محمود طرزی کار میکرد و چون داماد طرزی بود، در اکثر محافل روشنفکران و زمامداران عصر امانی شرکت داشت و مدتها مستشار سفارت افغانی در مسکو و بعد از آن جنرال قو نسل افغانستان در بمبئی و در سفر اروپا از همراگان شاه امان الله بود.

بعد از اغتشاش ۱۳۰۸ ش در اروپا ماند و چون در جریان قتل امیر حبیب-الله و جلوس امان الله خان و وقایع سالهای نخستین عصر امانی شرکت داشت، کتابی در آن باره نوشته بود، که جزویات وقایع سیاسی و مذاکرات رجال افغانی را هم شرح داده بود. این کتاب چاپ نشده و متاسفانه به دسترس عامه نرسید.

## ۱۷- سید عبدالله خان :

برادر سید قاسم مذکور و از مامورین زیر دست محمود طرزی در وزارت خارجه بود، که در عهد امانی به حیث سکرتر سفارت افغانی در مسکو وظیفه داشت و بعد از سقوط دولت امانی در وزارت خارجه مدیر عمومی سیاسی بود، تا که روز جمعه ۱۹ قوس ۱۳۱۵ ش ۱۵ دسمبر ۱۹۳۶ م حین اجرای وظیفه در دریای آمو غرق گردید.

## ۱۸- بشیر احمد خان :

از خانواده ابوی و شاگردان همکار محمود طرزی در وزارت خارجه بود، که به حیث قونسل افغانی در کراچی وظیفه داشت ۱۳۰۰ ش. وی از جوانان فعال مشروطیت دوم بود.

## ۱۹- میرزا محمد مهدی چنلوالی :

ولد میرزا علی جان از جوانان روشن فکر بود، که علاوه بر زبان دری، عربی، و ترکی را هم آموخته بود و در عصر امیر حبیب الله خان در دفتر سنجش



کار میکرد و بعد از آن بدرجه غندمشر، مدیر لوازم وزارت حربیه و عضو وزارت دربار امانی بود و با جمعیت‌های افغان ربطی داشت.

هنگامیکه حکومت امانی سقوط نمود، وی درمخالفت سلطه بچه سقاو و نادر شاه بر آمد و چون محمدعظیم در سفارت بریتانیا در کابل مر تکب قتل گردید، وی به معیت چهار تن دیگر بتاريخ ۲۲ سنبله ۱۳۱۲ ش به دار آویخته شد. (۱).

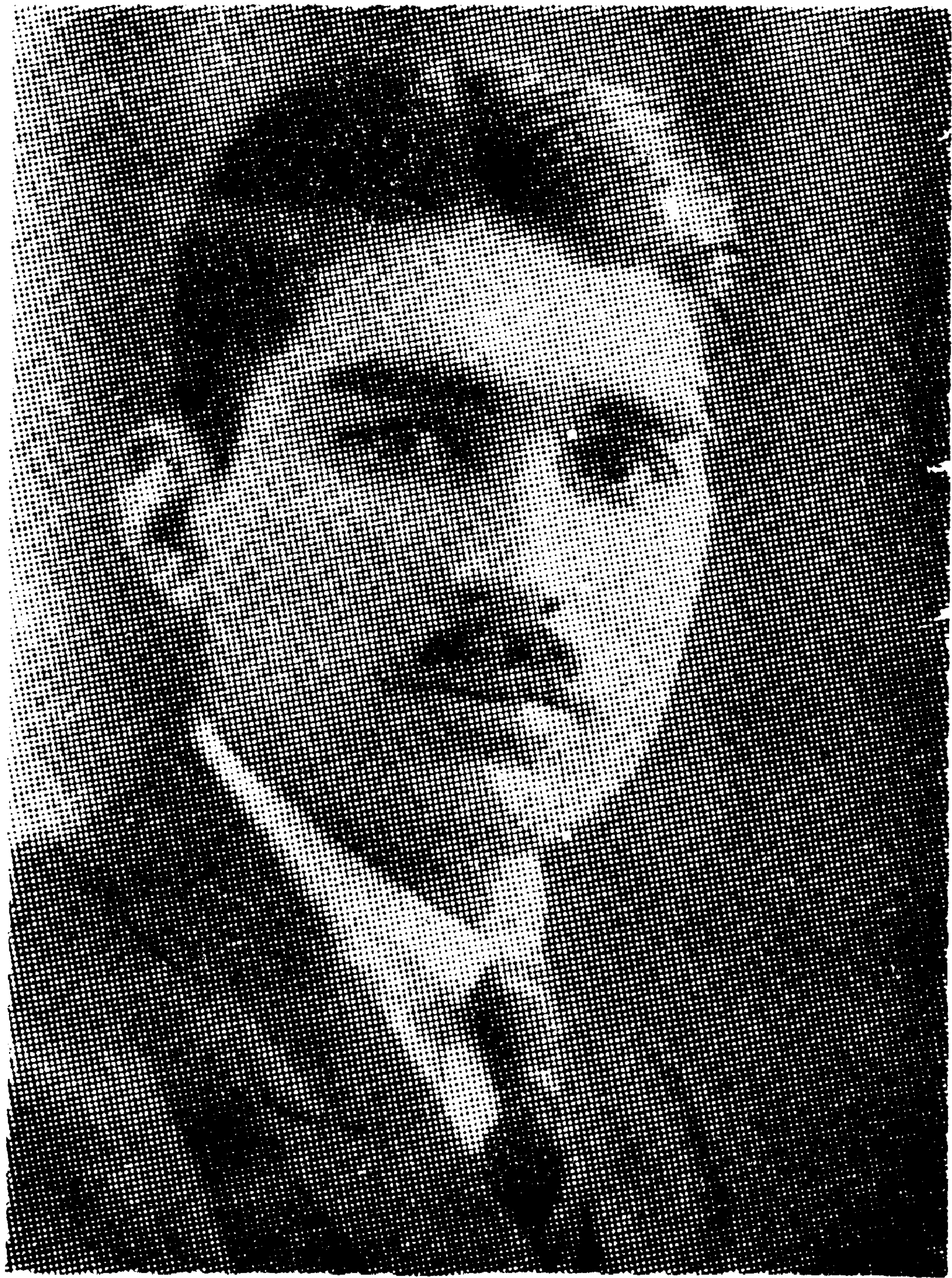
## ۲۰- سیدحسن فرقه مشر(شیون):

ولد حسین پاچا در حدود ۱۲۷۵ ش در چهارباغ لغمان در خانواده سا- دات کنری به دنیا آمد و در مکتب حریه کابل در عصر امیر حبیب الله در س خواند و چون از آنجا فارغ تحصیل گردید، در قطعه پروانه حضوری ارگ مقرر گشت و در مراتب نظامی به رتبه فرقه مشری رسید و از صاحب منصبان بانام و نشان دوره امانی و محشور با محافل روشنفکران مملکت بود، و همواره در مورد مبارزه سیاسی پیشقدم و شاعر روشنفکر زبان پشتو شمرده می شد و در سیاست مملکت عقاید خاصی داشت که از آن طرفداری یک حاکمیت نظامی استشمام می شد مثلا گاهی میگفت:

در افغانستان باید یک رژیم نظامی نظیر رژیم مصطفی کمال بوجود آید، تا مردم را با استعمال قوه به طرف مدنیت جدید سوق دهد. ولی این دیکتاتوری باید برای اغراض شخصی و منافع مادی و خاندانی نباشد و هم بر خلاف طبقه منور استعمال نگردد. بلکه این گروه را در کار و فعالیت مددگار باشد پادشاهان سابقه افغانستان همه برای مقاصد شخصی و خاندانی بر مردم حکمرانی مطلق العنان داشته و دیکتاتور بوده اند، ولی نتوانستند مملکت و مردم را خدمتی نمایند. دیکتاتور اگر مخلصانه خدمتگار باشد و هرچه می خواهد برای مردم می خواهد، درین

(۱) یادداشت از گفتار غبار.





سید قاسم خان دا مادعلامہ محمود طرزی



صورت میتواند يك جامعه پسماند را براه اندازد و مردم را در نتیجه به دیموکراسی و خود ارادی بودن رهنمائی نماید و به اذهان تاریك روشنی بخشد. ولی باید بجای شکستن يك بت، بت دیگر را برای پرستش نسازد....» (۱)

سید حسن در اوقات اغتشاش ۱۳۰۸ در جلال آباد فعالیت داشت و در نشر جریده دکور غم و بنیان گذاری بسیار ابتدائی جمهوریت با سید حیدر پاچا سهم گرفت و در دوره ظاهر شاهي فرقه مشر مرکزی وزارت حربیه بود. ولی در سنه ۱۳۱۹ ش بهانه فعالیت های مخالف سیاسی محبوس در داخل زندان گشته شد.

#### ۲۱- سردار عبدالحسین عزیز:

پسر سردار عبدالعزیز و از خاندان سردار سلطان احمد سر کار حکمران هرات است، که پدرش از اعیان دربار و نخستین سفیر افغانستان بدر بار تهران بود و خودش از رفقای میر سید قاسم و داوی و دیگر ارکان مشروطیت اول و دوم شمرده میشود. چون پدرش از جمله فراریان سیاسی بود وی در منفای پدرش در سنه ۱۲۶۶ ش در تهران بدنیا آمد و در آنجا درس خواند و مرد با سواد فکوری بار آمد و چون به وطن برگشت، سر حلقه جوانان مشر و طه طلب بود.

در سنه ۱۹۲۰ م با پدرش به تهران باز رفت و در ۱۹۲۴ م در وزارت خارجه سرکاتب شعبه معاهدات و قونسلگریها بود و چون از آنجا بر طرف شد در ۱۹۲۶ م به تاسیس شرکت حمل و نقل بین پشاور و کابل پرداخت و در ۱۹۲۷ م جنرال قونسل افغانی در دهلی و بعد از آن در ۱۹۲۹ م

(۱) چون نویسنده این سطور با مرحوم حسن آشنایی و صحبت داشتم بازها در ینگونه موارد با او گفتگو کرده ام و این مطلب را از گفتارش در جریده آزاد افغانستان طبع پشاور اسد ۱۳۳۳ ش، شماره ۶۷ ص ۱۷ نوشته ام.



قونسل افغانی در کراچی گردید تا که بعد از سقوط دورهٔ امانی در  
۱۹۳۰ م سفیر افغانی در روم مقرر شد و در سالهای بعد بمراتب بلند  
سفارت و وزارت باقی ماند و این وضع موجب نگرانی و سوء ظن وطن  
خواهان برو گردید :

نماینده افغانی در کنفرانس خلع سلاح جینوا ۱۹۳۳ م

سفیر کبیر افغانی در مسکو ۱۹۳۳ - ۱۹۳۷ م

وزیر فواید عامه در کابینهٔ محمد هاشم خان ۱۹۳۸ م

سفیر کبیر افغانی در واشنگتن ( امریکا ) ۱۹۴۳ م

نمایندهٔ افغانستان در ملل متحد ۱۹۴۶ م

وزیر معارف ۱۹۵۰ م

سفیر کبیر افغانی در دهلی ۱۹۵۴ م

علاقت مزاج و وفاتش در کابل ۱۹۶۰ م





## دو گرو و ه خاص

### جوانان افغان :

چون روشنفکران کشور ، امیری عیاش و مستبد را از بین بردند و به جایش جوان ترقی خواه منوری ما نندامان الله خان را بر تخت شاهسی بر آوردند و در کشور يك فضای آزاد سیاسی را ایجاد کردند . پس حلقه های سیاسی روشنفکران مشروطه خواه که در زمان سابق مخفی بودند بشکل علنی در آمدند و آزادانه به فعالیت های سیاسی پرداختند و یکی از این گروهها خود را « جوانان افغان » می گفت که مرام تندتر و شبیه به دست چپی داشتند و برخی از اعضای مشروطیت اواخر امیر حبیب الله هم در آن شامل بوده اند مانند عبدالرحمن لودین و تاج محمد خان بلوچ و محمد انور بسمل و فیض محمد باروت سازکابلی (اعدام شده ۱۳۰۸ ش) غلام محی الدین ارتی ( که ذکرش گذشت ) و میرزا عبدالرحمن خان و میرزا انور محمد خان و غلام جیلانی جنرال قونسل افغانی در بمبئی (اعدام شده ۲۴ سنبله ۱۳۱۲ ش ) و میرزا محمد اسما عییل کاتب مکتب حربیه و عبداللطیف خان و محمد سعید خان متخصص تلگراف و فقیر احمد خان نائب اول سفارت افغانی در مسکو و بعد از آن رئیس جنگلات ( که در ۲۴ سنبله ۱۳۱۲ ش اعدام گردید ) و غلام رضا خان ( محبوس سیاسی ۱۳ ساله ) و فیض محمد خان ناصری و عبدالحسین عزیز ( که بعدا به سفارت و وزارت رسید ) .



این اشخاص را درین گـروه تنها مرحوم غبار نام برده است :

- ۱- عبدالمجید ساعت ساز کابل .
- ۲- محمد رسول اجیدن محمدزئی ( منصبدار نظامی )
- ۳- عبدالحمید کمیدان نظامی .
- ۴- محمد اسحاق قزلباش .
- ۵- شمس الدین محصل مکتب حریه .
- ۶- شیر محمد افغان بیگ .

### گروه غلام محی الدین افغان :

این گروه که برخی اعضا و پیشوایان ایشان در مشروطیت اول هم دست داشتند، نسبت به جوانان افغان معتدل تر بودند، که گرد همان افغان ( مذکور در عدد ۴ مشروطیت اول ) فراهم می آمدند و عضو فعال و برجسته آنها همان میر قاسم خان بود ، که در عدد اول رجال مشروطیت اول ذکرش رفت.

ازین گروه ارجمند عکسی در دست است که از خاندان مرحوم ماما محمد ابراهیم خان ( یکی از اعضای برجسته این گروه ) بدست آمده و قرار یکه میگویند این عکس رادر سنه ۱۳۳۴ ق در وقتی گرفتند که بدیدن مغاره جلندر میرفتند .

درین عکس ذوات ذیل دیده می شوند :

نشسته از راست بچپ :

۱- ماما محمد ابراهیم خان مشهور به ساعت ساز ، ساکن چنداول کابل ،

که در تشکیل انجمن های خیریه مانند مجلس امدادیه ملی و دارالایتام و دارالمساکین و کتابخانه ملی د راواخر عصر امیر حبیب الله و سالهای امارت امانی تانادری دست قوی داشت و یگانه مرد خیر ملی و افغان بی تعصبی بود، که با هموطنان خود به هر زبان و مذهب و مشرب محشور بودو





از راست بچپ :

۱- غلام جیلانی خان اعظمی که زمانی معاون ریاست انجمن ادبی کابل بود .

۲- عبدالرحمن خان لو دین متخلص به کبریت .

۳- محمد سعید خان حبیبی مشهور به «لالا» که از اولین گروه متخصصین فارغ التحصیل افغانی در اتحاد جماهیر شوروی بود.



در خدمت مردم خود را وقف کرد و هر چه داشت ، آنرا بـیر مستحقان و مستمندان و یتیمان انفاق میکرد .

شخصیت نیک و جذاب محمد ابراهیم جوان در ایام فرار از وطن در خدمت مامای خود تولمشر حسین علی خان سپه سالار کابینه امیر شیر علی خان در لاهور و راولپنڈی به حب هموطنان و میهن عزیزش سرشته و پرورده شده بود . چون در سنه ۱۹۰۷ م به اجازه امیر حبیب الله خان به کابل بازگشت با مشروطه خواهان محشور شد و دکان ساعت سازیش در بازار ارگ مانند یک کلوب مجمع جوانان بیدار بود . چون با جلوس امانی از زندان سیاسی بر آمد به کارهای خیریه دوام داد مانند :

در سال ۱۳۰۳ ش مامور ناحیه اول بلدیة کابل .

در ۱۳۰۶ ش مامور ناحیه جنوبی شهر کابل .

در ۱۳۰۸ ش موسس جمعیت خیریه امدادیة ملی .

در ۱۳۰۹ ش تاسیس یتیم خانه در شهر کابل .

در ۱۳۲۰ ش تاسیس دارالمساکین و دارالایتام .

در ۱۳۲۵ ش رئیس مرستون .

وفاتش در کابل به تاریخ او ل قوس ۱۳۳۲ ش به عمر ۷۲ سالگی بود و آرامگاه او در دامنه کوه شیر دروازه است و بران چنین نوشته اند:

گذشت آن حاجی پاکیزه طینت

دعای بینوایان بود دایم

ز شمسی گشت بهر سال فوتش

که او بودی پدر هر بینوا را

نصیبش خیر کن پرورد گارا

« نصیبش خیر کن » تاریخ پیدا



که از کلمات « نصیبش خیر کن » بحساب جمل سنه وفاتش ۱۳۳۲ ش برمی آید (علیه الرحمه).

۲- حاجی گل احمد خان از افغانان حدود کابل .

۳- فتح محمد خان جبار خیل مدیر مکتب حبیبیه در عصر امانی ، که از خاندان معروف ارسلا خان غلجی وزیر خارجه کابینه امیر شیر علی خان بود و پدرش بعد از سقوط امارت شیر علی خان به هند فراری شد و پسرانش در آنجا درس خوانده و افغانان منوری بار آمده بودند، که بعد از مرگ امیر عبدالرحمن خان به وطن برگشتند و در گسترش معارف و روشنفکری و تجدد سهم گرفتند. برادر مهتر ایشان امین الله خان جبار خیل در عصر امانی معین وزارت عدلیه بود، و این هر دو برادر بعد از ۱۳۰۹ ش وفات یافته اند .

۴- غلام محی الدین افغان جمریانی قندهاری که ذکرش در عدد ۴ رجال مشروطیت اول گذشت .

۵- میر قاسم خان : که ذکرش در عدد اول رجال مشروطیت اول گذشت .  
بیستادگان از راست بچپ :

۱- میر هاشم خان :

برادر کوچک میر قاسم خان و از فارغان اعدادیه مکتب حبیبیه است که در پشتو و دری و انگلیسی مطالعه و نگارش داشت و عضو جوان این گروه بود ، که بعد از فراغ تحصیل در دارالتالیف کار میکرد و خلاصه تاریخ افغانستان در یک جلد کوچک از آغاز اسلام تا ختم جنگ دوم افغان و انگلیس برای تدریس صنف پنجم ابتدائی از تالیفات اوست طبع کابل ۱۳۰۰ ش . وی در حدود ۱۳۰۲ ش به حیث سرپرست محصلین افغان در





## ایستاده گان

- ۱- میر هاشم خان برادر میر قاسم خان لغمانی
  - ۲- حاجی شیر احمد خان از چهار دهی کابل
  - ۳- عبدالهادی خان «داوی» که در آن زمان «پرشان» تخلص داشت .
  - ۴- عبدالجبار خان جبارخیل برادر فتح محمد خان جبارخیل (ارسلا)
- نشستگان : از راست بچپ :
- ۱- ما ما محمد ابراهیم خان چنداولی ( پسر داکتر محمد اسماعیل)
  - ۲- حاجی گل احمد خان افغان کابلی
  - ۳- فتح محمد خان جبارخیل (ارسلا)
  - ۴- غلام محی الدین خان جمریانی قندهاری متخلص به «افغان»
  - ۵- میر قاسم خان لغمانی



پاریس مقرر گشت و تا سال ۱۳۰۷ ش در آنجا بود در ایام اغتشاش در همین سال در زمستان به قند هارآمد و در سنه ۱۳۰۸ ش جنرال قو نسل افغانی در تاشکند بود و روز یکشنبه ۲۴ عقرب ۱۳۱۰ ش در حدود عشق آباد به دست قاتل نا معلومی کشته شد .

۲ - حاجی شیر احمد خان از مردم چهاردهی کابل .

۳ - عبدالهادی پریشان داوی که ذکرش در عدد اول رجال مشروطیت دوم گذشت .

۴ - عبدالجبار خان جبار خیل برادر کوچک فتح محمد خان مذکور است، که در روس ابتدایی را در مکاتب هند خوانده و باخا نواده خود پس به وطن برگشت و در مکاتب کابل معلمی داشت و با جمعیت مشروطیت د و م محشور بود و در سنه ۱۳۱۲ ش معین اول وزارت معارف مقرر گشت و تا ۱۳۲۴ ش برین مقام ماند و بعد از آن عضو مجلس اعیان بود ، تا که در حدود ۱۳۳۰ ش در کابل وفات یافت .





## (۶)

### نگاه انتقادی

#### قانون اساسی ۱۳۰۱ ش

درمبحث ۴ فصل دوم ، جا ییکه بر نتایج مساعی مشروطیت دوم سخن گفتیم در ماده دهم ، ترتیب و نشر قوانین را در مملکت از مزایا و کار های مهم دوره امانی شمردیم ، که در تاریخ چند هزار ساله این سر زمین نخستین بار یک قانون اساسی مبنی بر مبادی عالی حقوق انسانی بنام « نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان » نشر و مورد عمل قرار گرفت .

بتاریخ ۷ حوت ۱۳۰۱ ش بود ، که نخستین لویه جرگه ملی و عنعنوی افغانستان درین دوره در جلال آباد به ریاست شخص شاه و عضویت ۸۷۲ تن از نمایندگان اقوام و قبایل متعدد افغانستان بدون تبعیض بر اساس وحدت ملی و وسعت نظر تشکیل یافت و نخستین قانون اساسی افغانستان را در ۷۳ ماده ، تحت عناوین ذیل تصویب نمود .

(۱) نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان ، هفت ماده .

(۲) حقوق عمومی تبعه افغانستان ، هفده ماده .

(۳) وزراء ، یازده ماده .

(۴) مامورین ، سه ماده .

(۵) مجالس مشوره و شورای دولت ، یازده ماده .



۶- محاکم شش ماده.

۷- دیوان عالی دوماده.

۸- امور مالیه دو ماده.

۹- مواد متفرقه شش ماده.

این قانون اساسی اصلاً بر نظریه تفکیک قوای ثلاثه : تقنین - اجرا - قضا بنیان گذاری شده ، ولی با داشتن شورای محدود دولت و تمرکز تمام اختیارات در ذات يك پادشاه غیر مسئول ( ماده ششم ) اصل مشروطیت در آن ضعیف است .

در فصل حقوق عمومیه ، اصول برابری و آزادی شخصیه و لغو اسارت و آزادی مطبوعات و شغل و پیشه و تدریس و حق ملکیت شخصی و مصونیت مسکن و منع مصادره و بیگار و شکنجه و مجازات غیر قانونی جای دارد و در ماده ( ۴۲ ) به مجالس مشوره و شورای دولت حق داده شده ، اگر در حقوق اهالی اخلاص و اضاعه ملاحظه کنند نزد حکومت صلاحیت عرض استغاثه دارند ( یعنی اگر از يك اداره حکومتی شکوه داشته باشند به خود حکومت عرض کرده میتوانند !! )

در ماده ۲۸ آمده که صدراعظم و دیگر وزراء از طرف پادشاه انتخاب و تعیین می شوند و در ماده ۳۱ مسئولیت وزراء هم تنها پیش پادشاه است و این مواد پادشاه را که غیر مسئول هم باشد ، بطور يك دیکتاتور مطلق - العنان قرار میدهد . زیرا او و وزیرانش مسئولیتی پیش مردم و یا مجلس نماینده مردم ندارند و نه در انتخاب تعیین مقام ایشان رای دیگری جز شخص شاه دخیل است .

در قانون اساسی طرح ، ترتیب و تصویب قوانین هم معلوم نیست و فقط در ماده ۴۶ گوید که نظامات دولت از شورای دولت تدقیق گردیده و به مجلس وزراء تقدیم میشود و بعد تصویب مجلس وزراء و منظوری شاه - هانه در موقع اجرا میدارند .



درین صورت گویا طرح کننده قانون و تصویب کننده و امضا کننده آن برای اجرا فقط يك مقام شاهی است و عملانیز چنین بود ، که این وضع ، نظام مشروطه را از بین می برد . زیرا خود وزیر قانون را طرح و ترتیب مینماید و شورای دولت ( که مرکب از نصف نمایندگان همین وزراء است ) آنرا فقط تدقیق میکند و پس در خود مجلس وزراء تصویب میگردد ، و برای اجرای نهائی باز به امضای پادشاهی میرسد ، که « خود کوزه گر و خود گل کوزه » است و در چنین حالت خلط و ظایف قوه تقنین و اجرائیه بعمل می آید که خود نقیض روحیه تفکیک سه قوه و حکومت مشروطست .

فصل مربوط به محاکم ، بسیار کوتاه و گنگ و مجمل است ، در ماده ۵۳ گوید که « همه محاکم از هر گونه مداخلت آزاد هستند » ولی تصریح نشده که قاضی این محاکم از کجا می آید ؟ کیست ؟ و در دستگاه حاکمه اجرائیه چه موقف دارد ؟

در اینجا انتظار میرفت که قانون اساسی ، قوه قضا را در دستگاه دولت يك دستگاه منفک از قوه های دیگر قرار میداد . زیرا مشروطیت قضا را دستگاہ مستقلی می شمارد .

در ماده ۲ فقط نامی از صدر اعظم برده میشود ، که اگر ذات شاهانه تشریف نداشته باشد ، صدر اعظم به وظیفه ریاست می پردازد و باز در ماده ۲۸ گوید : صدر اعظم و دیگر وزراء از طرف قرین الشرف پادشاهی انتخاب و تعیین میشوند . در حالی که مسئولیت تمام وزراء بحضور پادشاه غیر مسئول در ماده ۳۱ تصریح گردیده است . در چنین حال شخصیت مسئول در مملکت وجود ندارد ، زیرا خود شاه که تعیین کننده صدر اعظم و وزیران است و تمام اقتدار اجرائیه هم پیش اوست ، غیر مسئول است . اگر چه عملاً خود شاه امان الله در سالهای نخستین شاهی خود ، سخت پابند قوانین بود و درین قانون اساسی هم حقوق عامه تا مصئونیت مکاتیب و مراسلات (ماده ۷۳) گنجانیده شده و نخستین اقدام مفید و



نیکو در تاریخ افغانستان است، ولی چون نظام مسئول در اصل این قانون وجود نداشت، تنها نیت خیر و خلوص پادشاه نتوانست از فساد رژیم او جلوگیری کند، و بعد از چند سال ما می دیدیم، که عناصر نادان فاسد العمل به دور دربار فراهم آمدند و مملکت را به اغتشاش زمستان ۱۳۰۷ ش کشانیدند و دیده شد که آن شاه وطن دوست قربانی اعمال ناروای عمال فاسد دربار و همکاران مغرض او گردید، و در ما حول او به چاپلوسی آنقدر سخن از نبوغ او و زدند که روحا زیر تلقین رفت و چون انسان جایز الخطا است، غروری که با خلوص نیت و وطنخواهی او منافی بود فراهم آمد.

مثلا مرحوم داوی میگفت: در سنه ۱۳۰۳ ش چون شورش قبایل سمت جنوبی به سر پرستی ملا عبداللہ لنگ آغاز شد و بعد از تلفات و مساعی و مصارف کمر شکن منطقی گردید و شخص شاه حکم به اعدام ۵۴ تن از سرغنه های اشرار، به شمول ملا عبداللہ و ملا عبدالرشید داد (۴ جوزا ۱۳۰۴ ش) داوی که وزیر تجارت و از مقربان دربار بود عرض کرد: بهتر است این محکومان به اعدام، محاکمه شده و بحکم قاضی کشته شوند. پادشاه با کمال خشم و غرور گفت: مگر نمیدانی که من نواسه امیر عبدالرحمن ام!!

بعد از سفر اروپا، چون آن پادشاه وطن خواه به کابل آمد و به برخی از کارهای مفید (اما قبل از وقت) دست زد، انعکاس آن در طبقه جوان که همکاران مخلص او بودند - نیکو نبود و ما دیدیم که در لویه جرگه پغمان، پسر شیر ارتی از محکومیت وزیران او گپ زد و در مجلس قصر ستوری عبدالرحمن و عبدالهادی - که از رفقای راه مشروطیت و ایام حکم داریش بودند - دست به مخالفت اقدام جایز و سودمند (اما عجولانه) او فراز آوردند.



این تنها نبود : شاه جوان که در بین بازار تنها میگشت و با مردم می آمیخت و مکاتب هر شهر را خودش میدید و عرایض اهالی را می شنید و واریسی میکرد ، در آغاز کار از طرف مردم با مهر و محبت تلقی شده همکاری مردم را جلب کرد و حتی مردم در بسط معارف اعانه هادادند و مصارف مکاتب را بر مالیات گمرکی خود افزودند . ولی این روش نیکو از طرفین دوام نکرد ، تا چشم بهم میزدیم ، امواج بد بینی بین حاکم و محکوم حایل شد و مسئله به شورش ۱۳۰۳ و ۱۳۰۷ ش انجامید ، که مملکت را مدت ۵۰ سال عقب انداخت و خود آن شاه که اخلاص او به وطن بیش از ته پیر و سنجش بود ، از مملکتی که بدان عشق میورزید قرائی گردید .

در ینجاست که برخی از ناظران اوضاع و نویسندگان داخلی و خارجی علت این اغتشاش را در تحریک اجانب (هند بریتانوی) و دسیسه سازی هم ریز (سفیر بریتانیا در کابل) و دیگر فتنه انگیزیهای انگلیسی میداند و برخی هم کهنه پرستی و محافظه کاری و ضد ترقی بودن خود مردم افغانستان را عامل اغتشاش پندارند ، و جمعی عجلت و پیش از وقت بودن ریفرم های امانی را قلمداد میکنند ، که تمام این عوامل را میتوان از علل متعدده اغتشاش و ناکامی رژیم امانی دانست . ولی باید گفت : که هیچ ریفرم و اصلاح و اقدام ترقی خواهانه و خیر اندیشانه پیش نرفته است ، الا اینکه از حمایت جم غفیر قشرهای مختلف مردم و ملت بر خوردار باشد . در حالیکه رژیم امانی با محبو بیت نخستین خود و پیروزیهای که در اقدامات پیشرفت نصیبش بود ، در بطن خود فساد می یافت و کار مندان آن رژیم (جز اشخاص محدود) و سایل ناکامی و پوسیدگی آنرا به دست خود فراهم آورده بودند و بقول سعدی :

بوریا باف گرچه بافنده است      نبرندش بکار گاه حریر



اکثر رجال این دوره که بعد از مشروطیت دوم بمیان آمدند ، بوری یا بافانی بودند که بکار گاه حریر و آرد ساخته شده بودند ، و بنای این عمل هم بر رشته های تعارفات شخصی و خاندانی و قبیله‌ای بود ، که با عهد امیر حبیب الله خان و اعتبار محمدزائی بودن در آن عصر فرقی نداشت اگر بت محمد زائی شکستانده شده بود ، بجای آن درینوقت بت بارکزائی ایستاده بود . مثلا در آنوقت کابل در دست والی محمود یاور و شاغاسی علی احمد و قندهار در دست عبدالعزیز و زیرو محمد سرور نائب الحکومه و عبد الکریم نائب الحکومه و نیک محمد فرقه مشر و مزار و هرات در دست محمد ابراهیم نائب الحکومه و عبدالرحمن فرقه مشر قرار داشت که همه آنها بارکزائی و مربوط به خاندان سراج الخواتین مادر شاه بودند !

در سمت جنوبی ( پختیا ) عبدالحکیم بارکزئی ، در غزنه و روژگان دوست محمد ناظم بارکزئی در گرشک محمد امین بارکزئی حکم میراندند و قس علی هذا بازار بارکزائیست سخت گرم بود و اکثر مردم پا کداملن و دلسوزی هم نبوده اند ، که بر احوال شاه و مردم دل شان بسوزد و یا از فساد اوضاع جلوگیری کنند .

بنابراین شاه محبوب تر قیخواه را از آغوش مردم دور ساختند و حمایت عمومی از او ، روی به کاهش نهاد و درینجا بود که عوامل موثره دیگر داخلی و خارجی هم در تخریب و نابسامانی فعالیت کردند . چون در قانون اساسی بنیاد کار ، بر حکومت مشروطه و مسئولیت و زراء و جوابد هی آنها به مردم بنا نبود ، بنابراین هر وزیری و آکار مندی میتوانست آنچه بخواهد بکند .

در ینجاست که مارشته سخن را بیکتن بصیر ناظر نزدیک اوضاع مرحوم غبار میدهیم که می گوید :

« بعد از تشکیل دولت امانیه تقریبا تمام طبقات مختلف کشور



بحمايت دولت بر خاستند و در جنگ با دولت انگليس اكثريت فيودال و روحاني و دهقان همه در صف دولت قرار گرفتند . ولى بعد از اختتام جنگ و آغاز ريفورم بتدرىج صفوف مردم از نظر منافع طبقاتى از هم جدا شدند . . . ولى تمام اين قضايا مانع تطبيق ريفورمهاى دولت شده نمى توانست ، اگر جبهه دولت در داخل خود شكاف نمى برداشت و تناقص ايجاد نميكرد . زيرا ملت هنوز به پشتيبانى شاه و دولت استاده بود و همين حمايت مردم بود ، كه با وجود اختلال در دستگاه دولت ، پايه هاى آنرا محكم و استوار نگه مىداشت . ورنه از مدتى بود كه كابينه و دربار درز اساسى برداشته بود . باين معنى كه كابينه مركب از دو دسته عناصرتباين العقيدة تشكيل شده بود كه يكي طرفدار پروگرام اصلاحى بشكل سريع آن در سياست داخلى و تثبيت روش استقلال و بيطرفى مثبت در سياست خارجى بود ، و آن ديگرى طرفدار اصلاحات تدريجى در سياست داخلى و روشنر مشس و سازش يك جانبه با يكي از دول قوى همسايه . لهذا اين دودسته سعى در خنثى نمودن نظريه هاى همدىگر داشتند و درين ميانه بشاه تلقين مى شد كه موجوديت دودسته مخالف در نفس حكومت ، سبب اصلاح امور و در عين زمان باعث سلامت مقام شاه است . بعلاوه در كابينه و دربار عناصر نا آگاه با دار پرست فقط از نظر شناسايى و اعتماد شخصى شاه جا گرفته بود ، كه توانائى فكرى و عملى براى مشوره دادن يا تطبيق پروگرام اصلاحى درين مرحله تاريخى نداشت و جهان بينى آنها از سويه بسيار عا دى بالاتر نبود . . . .

اين فساد اداره با ضعف زما مداركل ، مردم افغانستان را از حمايت و پشتيبانى دولت باز داشت و از ديگر طرف نقشه هاى نهانى توطئه و دسيسه عناصر ارتجاعى داخلى ، با اقدامات و فعاليت هاى جاسوسى



استعماری یکجا شده ، بار دیگر افغانستان ، در آستانه يك تحول اجتماعی تاریخی واژگونه گردید . و این خود سنت استعماری بود ، که در ظهور هر جنبش نوین افغانستان را با قدر مقدور عقب برانده . . . (۱)

بدین نهج امان الله خان تجرید شد . عناصر فهمیده دانشمند پیشوایان فکری مشروطیت دوم از کنارش دور ساخته شده به سفارتها و غیره فرستاده شدند ، بجای ایشان با دارپرستان متملق قرار گرفتند ، که نه کار کرده میتوانستند نه همکاری و نه رهنمائی . و این خود مرحله نا میمون تاریخ بود ، که باید پیشوایان مشروطیت دوم ، چاره آنرا در مرحله وضع قانون اساسی می سنجیدند و خود شاه هم آنرا پیش بینی میکرد . ولی چون شاه غیر مسئول ، در حقیقت پیش مردم مسئول اعمال خود بود و همکاران نادانش او را سخت بدنام ساخته بودند ، بنابراین با آن خوش نیتی و خلوص ، مورد نفرت و غضب مردم قرار گرفت ، و این خود درس عبرتی است در تاریخ نزدیک افغانستان که باید آینده گان ما با چشم باز بنگرند و بدانند که در امور مملکتی و زمامداری تنها نیت نیک و خیراندیشی کافی نیست . باید تمام نیات نیک را بمورد عمل گذاشت و مردم تنها به گپ و سخن قانع نمیشوند و عمل انسان را مدار قضاوت قرار میدهند .

جای تعجب است : شاه نیمه انقلابی و طندوست که به همکاری یاران مشروطیت دوم بر تخت نشسته و عزم خدمت به وطن هم داشت در قانون اساسی - که خود وضع و امضا کرده بود - اول خود را غیر مسئول قرار داد و بعد ازان صدر اعظمی را منتصب نکرد و تمام امور اجرائیه مملکت را بوسیله وزراء منتصبه خود بکف گرفت و اگر کسی بر وزیرش اعتراضی کردی ، شخصاً در صدد دفاع بر آمدی و شاه غیر مسئول خودش را مسئول وجوابده اعمال دیگری قرار دادی ! مثلاً در لویه

(۱) غبار : مسیر ۸۰۵



جرگه پغمان ۱۳۰۳ ش هنگامیکه از سوء عمل و بیداد ما مورین اودر سمت پختیا آتش اغتشاش و شورش شعله ور بود و مولوی عبدا لواسع (یکی از رجال مشروطیت اول که ذکرش گذشت) از عدم فعالیت و عدم دقت وزیر داخله و وزیر معارف وقت (سردار فیض محمد زکریا) ذکر می نمود ، پیش از آنکه وزیران بی پاسخ آن اعتراض و تزکیه خود بپردازند ، شاه غیر مسئول به معترض مذکور - که از بی کفایتی وزیری در امور رسمیه سخن رانده بود - جوابی داد که داعیه شخصی را علت اینگونه انتقاد دانست (۱). در حالیکه این شکو ها عمومی و ناشی از فساد اداری بوده است .

چون مردم مطیع و فرمان بردار و نیک بین به شخص شاه و بر خی رجال پاکدامن دربارش بارها اینگونه سخنان و اعمال را که منافی اصول مشروطیت و دارای تناقض و فاصله بین قول و عمل بود ، به چشم سر می دیدند و روز بروز وضع اداری مملکت از مجرای طبیعی بفساد و نابسامانی و آشفتگی بر میگشت و در نتیجه بر رنج و آزار مردم متحمل و دهقانان مالیه ده و گروه رنجبر می افزود ، بنابراین نظر نیک و روحیه همکاری طبقات عامه با طبقه حاکمه به نفرت و انزجار تبدیل میگشت ، تا که در نتیجه سوء عمل درباریان ، شاه خیر خواه نیز دران لجن زار فساد فرو رفت و برای ابد از تنفس هوای وطنی که بدان عشق میورزید محروم گشت ( علیه الرحمه )

در چنین حال دست گماشتگان استعمار هم بر ضد رژیم امپانی اندر خفا کار میکرد و برای تکفیر شاه ، ملانما ها را برانگیخته و هزاران عکس نیم برهنه و نتاژ شده (مصنوعی) ملکه ثریا را در بین قبایل ساده و نادان توزیع نموده بودند و تا چشم بهم میزدیم ، صدای تفنگ و اسلحه ناریه از قبایل شنوار (ننگرهار) و سمت شمالی کابل

(۱) رویداد لویه جرگه پغمان ۱۳۰۳ ش ، ص ۱۳۴



به گوش رسید و ستم کشان دهقان از روستا هادست به شورشی بردند، که خود کار مندان دولت، مبادی آنها به وجود آورده و دستهای خارجی هم برای اشتعال ناپره آن هیزم فراهم می آورد هاند.

درینجایی مناسبت نیست از گفتگوهای یاد آوری شود، که بین برخی از جوانان نقاد دست چپی مشروطیت دوم با رفقای ایشان بعد از به کف آوردن زمام اقتدار روی میداد و این گروه اقتدار بکف را مسئول پوسیدگی و عدم استقرار رژیم امانی می شمردند.

خوب بیاد دارم که در بهار ۱۳۰۶ ش روزی در خانه عبدالرحمن لودین در کوچه لودینان شهر قندهار گفتگوی رفیقانه و دوستانه بین او و تاج محمد بلوچ در گرفت که هم رفقای حزب در مشروطیت دوم بودند و هم به یکدیگر خویشاوندی داشتند (خواهر لودین در حباله پسر بلوچ بود).

لودین با لهجه خاص ظریفانه به رفیق خود میگفت: « این شما هستید که پادشاه جوان و نیک خواه را - که با پدر خود بسیار فرق دارد - گمراه ساختید و از خودسری های او جلوگیری نمیکنید! آخر ما برای مشروطیت و بنام مشروطیت قربانیها دادیم و در نتیجه یک دیکتاتور مطلق را آفریدیم. شما اینک حکمران شدید! و آن دیگری که فرا شباشی بود، وزیر و سفیر شد و یک سرجماعه وزیر خارجه و وزیر حربیه گردید! آیا مساعی و قربانیهای ما برای این کرسیها بود؟ آخر مشروطیت کجاست؟ یکنفر جوان نا آگاه را آوردید و زمام مطلق تمام امور مادی و معنوی مملکت را به دست او دادید! او اگر چه نیت نیک دارد و به وطن خود مخلص و علاقمند است، باز هم انسان و جایز الخطاست. مشروطیت اینست که او صدر اعظم مسئول را به مردم معرفی کند و مجلس منتخبی از نمایندگان مردم بسازد و خودش غیر مسئول باشد، تا مردم صدر اعظم مسئول و کابینه اش را جوابده تمام شکایات خود بشناسند. . . »



لودین می افزود: «من با این رژیم - که بسبب اعمال ناچایز یکدسته  
مغرض نادان محکوم بفناست - مدتی به سبب تعهداتی که در حزب داشتیم،  
همکاری کردم و این مطلب را بگو ش شاه و در بار یانش رسانیدم. چون  
نشیدند، کابل راهم ترک گفتم و اینک در خانه پدری در یک کوچه گم  
نام قندهار نشسته ام. ولی شما که امروز باشاه و دربار یانش رابطه دارید  
از طرف من باو بگویید که:

گر این مکتب است و این ملا

کارطفلان خراب می بینم

عنقریب این رژیم ازپا می افتد و از گون می شود و آنکهی « نه تو  
مانی، نه او، نه فی فخر رازی »

این گفتار آن جوان دانا و راستین شهید بود، که بعد از دو سال، عین  
همین پیش گویی را به میدان ظهور دیدیم، آن رژیم بقهر مردم  
شاکتی و رنج دیده سرنگون شد، که دست دسیسه کار استعمار هم در  
عقب این احساس رنج و تنفر عمومی کار میکرد.

در تاریخ افغانستان بارها دید شده که شخص شاه یا زما مدارو  
شهرزاده آدم نیک و بهی خواهی بوده، ولی به سبب سوء عمل در باریان و گما-  
شتگان یا اهل حرم و خاندان سرنگون شده است. مثلا شاه زمان سدو زئی  
و امیر شیر علی خان پادشاهان بدی نبوده اند، هر دو به استقلال و عظمت  
مملکت علاقه داشتند و با استعمار مبارزه میکردند، ولی عمال و کارمندان  
حکومت و دربار، ایشان را بسر نوشتهای نا میمون سیاه مواجه  
ساختند.

امان الله غازی هم جوان مخلص و طندوست فی الجمله روشنفکری  
بود، که بچنین سر نوشت و از گون گرفتار آمد و اگر رفقای ایام شهرزادگی  
و مشروطه خواهی تجریدش نمی کردند و محوسفارت و وزارت و عیاشی  
و اقتدار نمیشدند و بامردم می آمیختند و حمایت توده های مردم  
افغانستان اعم از دهقانان و کاسب و دکاندار و کوچی و روستا نشین را



بدست می آوردند و خط مشی حکومت خود را هم مطابق آنچه مدعی بودند ( یعنی مشروطیت ) طرح و عمل میکردند ، به آن سر نوشت شوم بر نمی خوردند . لودین گاهی که لب به شکایت میکشود واز واژ گونی اوضاع رنج میدید ، باخود میگفت :

دیده در خون جگر ز دیغوطه

بادلغنت بچنین مشروطه !

این بود نمونه آنچه در نواقص رژیم امانی و فراورده های تحریک مشروطیت دوم ، با استناد قانون اساسی اول و اقوال خود اعضاء فکور آن جمعیت نوشتیم . چون نویسنده این سطور دوره امانی راز اوایل تا اواخر آن درک کرده و دیده ام و در حال آن دوره معاصر و ناظر احوال و اقوال آنها بوده ام ، باید در پایا ن این مبحث به حیث یک مشاهد بی طرف بنویسم که :

اعضای مهم در صفا اول و دیگر صفوف پایین مشروطیت دوم ، تا وقتیکه اقتدار سیاسی را به دست نگرفت بودند .

مساعی آنها مخلصانه و در خور قدردانی بوده و قربانی های ایشان مشکور است . زیرا منجر به تبدیل رژیم کهن و فرسوده و بنیان گذاری افغانستان نوین بوده و در نتیجه مساعی ایشان - طوریکه در سابق گفتیم - ده مبدا حیات جدید بدست آمد و یا آغاز شد ، که در تاریخ افغانستان فراموش شدنی نیست و ده سال دوره امانی رویهمرفته ایام نیمون و نیک تاریخ این مملکت شمرده می شود ، که مسئول سنوء عاقبت آن عوامل مغرض خارجی و داخلی است .

اما شخص شاه مرحوم آزادی بخشای این **مکملات** امان

الله خان غازی ( علیه الرحمه ) هم یک جوان مخلص و نیکدل و خیز خواه افغانستان بود ، که عشقی بوطن و مردم خود داشت و در بدست آوردن و بنیان گذاری ده مبدا مذکور توجه و سعی و تلاش او دخیل بود و بنا برین تاریخ افغانستان او را به نیکی یاد خواهد



کرد و نسل جدید باید قدر عمل او را بدانند و همواره نامش را به نیکی یاد دارند ، زیرا اعمال نیکش بر سهو ها میچربید .

از مشاهدات نو یسنده این سطور است : در لشکر کشی بهار ۱۳۰۸ ش از قندهار به طرف غزنی ، شخص امان الله خان قیادت ده هزار لشکر قومی قندهاری و هزاره را داشت . شهید الله که مردم با شاه ارادت داشته و میکوشیدند که او را واپس بتخت شاهی برگردانند . ولی در بین مقرو غزنی هنگامیکه برخی از عناصر رمشکوک با اسناد پو لتیکل ایجنت انگلیس دستگیر شده و ثابت گردید که دست برخی از روحانی نمایان داخلی هم در انگیزش و آویزش قبایل دخیل است و میخواهند از اختلاف قبیلوی ( درانی و غلجی ) کار بگیرد و برای اشتعال ناپره فساد ، در حدود بیست تن از طلایه سواران کشاف فراهی ( درانی ) رادر منطقه سکونت غلجیان کشته و لاشهای کشتگان را هم دوپله نموده و بر پایه های کج کرده تیلون انداخته و با خط بدآخوندی بر کاغذ کی نوشته بودند : « این مهمانی اقوام غلجی برای درانیا نو پادشاه است ! »

امان الله خان مرحوم چون این منظر فجیع را دید ، قندهار یان را به دور خود فراهم آورد و گفت : « اکنون ثابت شد که دشمنان اجنبی میخواهند در بین قبایل ما فساد و جنگ اندازند ، تا ما به دست خود یکدیگر را بکشیم و مسبب این عمل نا جایز من خواهیم بود ، که برای بازستانی تخت و تاج من کشت و خون روی خواهد داد .

پس ای مردم عزیز من ! بییقین بدانید که من این مناظر دل شکن جنگ داخلی و قبیلوی را تحمل کرده نمیتوانم و نمی خواهم شما برای باز گشت تخت و تاج من به چنین کار ها دست یازید !  
پس باید از بین شما بروم ، تا من موجب چنین کشتار و خونریزی نباشم .



شما ملت عزیزم زنده و افغانستان باقی خواهد ماند ، ولی روسیای هی  
ابدی مسئولیت این هنگامه ناشایست ، بنام من ثبت می شود . در حالیکه من  
از روز اول شاهی خود تعهد سپرده بودم ، که برای حفظ استقلال و  
تمامیت مملکت و سعادت و وحدت شما مردم تمام افغانستان کار کنم .  
ببینید ! علت بد بختی مردم ما در دوره های سابق تاریخ این بود ،  
که شهزادگان برای به دست آوردن مقام شاهی با همدیگر جنگها داشته  
اند و درین بین شما مردم را با یکدیگر بجنگ و دشمنی ها و عداوت های  
قبیلوی برانگیخته اند . من میخواستم دوره شاهی من چنین نباشد و بجای  
اینکه مردم را به جنگ یکدیگر سوق دهم ، باید منادی دوستی و وحدت  
و سعادت و اخوت تمام مردم افغانستان باشم .

چون اکنون می بینم که شما بجنگ داخلی قبیلوی گرفتار می آید ، اینک  
من میخواهم میدان را به مردم خود افغانستان اعم از موافقان و مخالفان  
خود - بگذارم . شما با همدیگر جور بیایید . من مسئولیت جنگ خانگی  
شما را برای بازستانی تخت شاهی بدمت خود گرفته نمیتوانم . یک او درزاده  
من در پاره چنار رسیده و دیگر برادر روحانی من در همین جانشسته  
و جنگ خانگی رادر میدهند . ولی من مرد این کار نیستم و توصیه من  
بشما اینست : که با همدیگر کنار بیایید ، اتفاق کنید ! استقلال خود  
را نگهدارید ! و وطن خود را به دشمنان خارجی مسپارید ! من فردی از شما  
هستم ، اگر شما سعادت مندید ، عین سعادت و مسرت منست .  
ولی اگر اینچنین بخاک و خون بغلطید ، موجب بد بختی و ملال  
دایمی من خواهد بود :

جنگ تو صلح صلح تو جنگ است

من بقر با نت اینچه نیر نگ است ؟

میروم تا تو نشنوی نام

اگر نام من ، ترا ننگ است !



شاه نیکدل حساس و خیرخواه، این دو بیت واقف لاهوری را باسوز  
دل ، اشک ریزان با صدای گرفته خواند و گفت : فی امان الله ! ...  
این بود داستان الیم خا تمه مشروطیت دوم ، که ملت رنج دیده  
افغانستان چنین هنگامه های محشر آسا را فراوان دیده است . رجال و  
شاهان بهی خواه از بین رفته و سال های طولانی این مردم به خاک و خون  
تپیده اند . . . . از انکشاف و ترقی باز مانده اند . . . در سیر اجتماعی  
زیانهای جا نگاهی برداشته اند . . . دیده اند از مصائب آنچه دیده اند . . .  
ولی با وجود جریانهای تبه کار خارجی و داخلی ، هویت ملی و استقلال  
خود را نگهداری کرده اند و بر ای ادامه حیات ملی تپیده اند . بلی !  
تپش میکند زنده تر زندگی را      تپش میدهد بال و پر زندگی را





## (۷)

### نتیجه

حالا بعد از خواندن این داستان که حرکت مشروطه طلبی چگونگی به میان آمد؟ و در کدام زمان و مکان پرورش یافت؟ و عوامل مؤثر آن چه بود؟ پرسشی بسند هن خواننده بطور خواهد کرد، که هویت و اصلیت این حرکت چه بود؟ آیا آنرا يك حرکت برای جلب اقتدار، مانند جنگهای شاهزادگان سدوزئی و بارکزائی قرن ۱۸-۱۹ افغانستان نتوان شمرد؟

آیا به وجود آورنده گان این جنبش، که کارگران و دهقانان استثمار شده نبوده اند، چگونگی دست به چنین حرکت نیمه انقلابی زدند؟ که در نتیجه يك رژیم شاهی استبدادی تاریک را سرنگون و بجای آن سلطنت مطلق دیگری را از روشن فکران قیام دادند؟

توضیح این پرسشها براساس مطالعه اوضاع اجتماعی افغانستان چنین است: در مبارزه مشروطه طلبان افغانستان، اقلیت روشنفکر از طبقات بالا تا میانه دست داشتند و این پیکاریک مبارزه نیمه انقلابی بود، که از روح رنج دیده طبقات عامه مردم ماسر چشمه میگرفت و لو پیشقدمان این گروه، بجای مردم زحمت کش زارع و دهقان و رنجبر، رادیکالان بورژوازی و بیوروکراتان طبقه متوسط و حتی شاهزادگان و کارمندان متنعم درباری هم بوده اند و در اینجا است که باید سخن یکی از تحلیلگران تاریخ را بیاد آورد که گفته بود:



« برای نهضت های انقلابی لازم نیست که در آن باید حتما عناصر  
پرولتاریائی موجود باشند و یامر ام آنان بر جمهوری خواهی و دیموکراسی  
سی متکی باشد. امیر افغانستان (مراد امان الله خان است) و همکاران  
او مبارزه خود را برای بدست آوردن سلطنت پیش برده اند. ولی چون  
این مبارزه برای از پا در آوردن امپریالیزم و تجزیه قوای آن بوده،  
باز نظر انقلابی نیز یک پیکار عینی سودمند است ... »

( مسایل لیننزم ۹۰ طبع مسکو ۱۹۴۹ م )

نهضت مشروطه خواهان افغان که منتج به شکست امپریالیسم  
و آزادی ملتی رنج دیده و ستم کشیده تجزیه شده گردید باید جزوی مهم  
از تاریخ بیداری آسیا و مقدمه یی برای آزادی هندوستان و پاکستان  
شمرده شود، زیرا بقول یکی از مفکران صاحب نظر هند وستان در  
آتوقت که:

آسیا یک پیکر آب و گل است

ملت افغان در آن پیکر دل است

اقبال

اگر درین مرکز جغرافی و دل آسیای کهن حرکتی نبود، شاید  
کاروان آزادی ملل شرق بدین زودی به منزل مقصود نرسیدی.  
درینجا این نکته را فراموش نباید کرد که روحیه ملی و استواری هویت  
ملی مردم افغانستان مستعد به وجود آوردن هر گونه تحول تکاملی و انقلابی  
بی نا متوازن بوده و موقعیت جغرافی این سر زمین نیز متضمن قبول هر  
نوع جنبش و حرکت مترقی است. تا جایکه نهضت مترقی و نیمه انقلابی  
مشروطیت نیز بدست کسانی صورت گرفته که دران از شاهزاده تا طبقه  
بورژوازی روشن فکر دستی داشته اند

تا جایکه از مطالعه تاریخ لغانستان بر می آید: اگر در بوجود  
آوردن یک حرکت مترقی یا ارتجاعی، منافع طبقاتی موید باشد، آن حرکت  
هم تا وقتی دوام میکند، که متضمن فواید برای همان طبقه باشد.



اگر ما علل سقوط رژیم امانی را بعد از هفت ده سال جستجو کنیم ، در پهلوی عواملی که درین کتاب ذکر رفت ، يك علت اساسی را خواهیم دید ، که در بوجود آوردن آن طبقه رنجبر و محروم مستقیماً سهمی نداشت و نتایج آن هم با وجود مفید بودن - برای این گروه مردم جالب و مشاهد و درخور لمس و درك نبود .

کسانی که از طبقه متوسط و عالی بورژوازی منور در بوجود آوردن این حرکت بنا بر منافع طبقاتی خود سهم داشتند و در جامعه افغانی هم اقلیت محض بودند ، هنگامیکه به نوائی رسیدند و در نتیجه سعی و عمل خود ، یکی از مراتب بزرگ کشور را فراچنگ آوردند ، آنرا معراج آمال خود دانستند و دیگر در فکر مملکت و مردم داری نیفتادند و در حلقه کوچک حفظ چوکی و مقام ، از مردم دور شدند و میدان عمل را به کسانی گذاشتند ، که گرفتار جلب منافع مادی بیکران برای خود و اقوام و بستگان خود از طبقه بالا یا متوسط بوده اند ، که در نتیجه محرومیت عامه را بار می آورد . در حقیقت ساختمان طبقاتی جامعه افغانی مانند سوابق تاریخی تشکیلات طبقاتی ملل اروپا نبود و در اینجا هنوز علل انفکاک و تجزیه طبقات از نظر اقتصادی و اجتماعی بوجود نیامده و بنا برین طبقه رنجبر با خصایص روحی و اقتصادی خاصی که آنها را از طبقات دیگر مجزا سازد وجود نیافته بود . ایشان با محرومیت تام ، احساس چنین حالتی را نمیکردند و فیودالیزم جبار و قوی و متمسک تشکیل نیافته بود .

چون در رژیم امانی نه طبقات استثمار کننده و نه گروه استحصال شده ، شعور خاص طبقاتی را داشته اند ، بنا برین هیچیکى منافع خود را وابسته به آن رژیم ندانسته و در حالت بی تفاوتی و لا تعلقى بوده اند و فقط طبقه مامورین نیمه روشن فکر ، اگر تعلق خاطری بدین رژیم داشته اند ، آنهم اقلیت محض بیش از ده بیست هزار یعنی عشر عشر جامعه نبوده اند .

چون حکومت ها پیوسته غارتگر و مرکب از کار مندان مستثمر و بهره



کش بوده اند، بنابراین همواره در مقابل يك غارتگر شناخته و آزمایش شده ، اگر مدعی نوی از همان طبقه بمیان آمده، مردم او را برای نجات آنی خود از دست ستم غارتگر قدیم پذیرائی کرده اند . ولی بمجرد آغاز بکار و دادن امتحان نخستین، چون سیستم فکر و استثمار جامعه فسرک نکرده ، کار مندان جدید نیز به اعمال فجیع تر از سابق دست زده اند و مردم می گفته اند:

تو از چنگال گرگم در ربودی !

چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی !

بنابراین همواره نفرت عمومی در مقابل حکمرانان موجود بود و اگر دستی از بیرون یا درون مملکت خواستی که این مردم شاکی و استثمار شده ، را بر خلاف دستگاه حاکم استعمال کند ، مشکلی نداشته است زیرا هر حکومت با عمل خود و دادن آزمایش ، اکثریت مردم را از خود رنجیده ساخته بود . و اگر فرضا در آن دستگاه چندین تن مخلص و نیکو کاری هم بوده ، آنان هم بشامت اعمال اکثریت کار مندان استفاده جوی منفور گرفتار بوده اند .

جامعه شناسی افغانی و تجزیه صفات و خصایص اجتماعی مردم افغانستان نیاز مند کنجکاویهای ژرف در بنیان هویت این جامعه از نظر تاریخ ، جغرافیا ، اقتصاد ، نژاد ، زبان ، عقاید و مواقف اجتماعی قبایل و روستا نشینان و شهریان و کوچیان آواره گرد و بقایای مسالک روحی مانند مذاهب ، طریق و افکار صوفیانه و راهبانه است ، که توأم با تاثیرات مدنیت صنعتی جدید و فرا ورده های عصر حاضر ، باید پژوهش و کاوش گردد



و این خود مباحث وسیع و مبسوطی است که در پرتو تاریخ چند هزار ساله افغانستان - که گذرگاه مدنیت‌ها و فرهنگها بوده - مورد کاوش و بررسی های علمی و عینی قرار میگیرد . و آنگهی میتوان خط مشی در خور هضم و قبول این مردم جامع الخصایص را در روشنی مطالعات دقیق تعیین کرد ، که این يك کار علمی دارای ابعاد تاریخی ، اقتصادی اجتماعی ، فرهنگی و فکری کهن و نو است و از مشکلترین و دقیق ترین مسایل اجتماعی است . زیرا مانند علوم طبیعی در تحت فارمولهای ریاضی مثبت نمی آید و کلیات آن با ابعاد نسبی زمان و مکان تغییر میکند و احکام آن صد فیصد در تمام محیطهای کسان و هم آهنگ نیست ، و مواقف تکامل هم درین جامعه نامتوازن بوده و سراسر منطبق بر دساتیر زندگانی يك جامعه خالص طبقاتی نیست . و از این روست که اکثر حکومتهای سابق این کشور ، پیش از اکثریت مردم نامطلوب بوده اند ، زیرا با منافع آنی افراد این جامعه نامتوازن مطابقت نداشته اند .

نامتوازن ازینرو گوئیم ، که در يك زمان معین يك اقلیت كوچك در تحت عنوان فیودال آمده ، ولی دارای خصایص فیودالیزم متشکل و نیرو مند نبوده اند . بورژوازی شهر نشین نیز با تمام ممیزات اجتماعی بوجود نیامده و طبقه محروم و رنجبر یعنی روستا نشینان کشتگر و دهقان نیز خصلت اجتماعی طبقه کارگر متشکل نداشته و کوچیان آواره از تمام شرایط طبقاتی محروم بوده اند .

در چنین حالت عدم توازن و اختلاف احوال و خلط شرایط طبقاتی اگر حکومتی فعال و مخلص و خیر خواه هم آمده ، چون با منافع هیچیکی از طبقات نامتوازن سازگاری نداشته ، از پشتیبانی اکثریت مردم محروم مانده و تجرید گردیده است .



چون محل وقوع جغرافی افغانستان هم بسیار حساس و مهم بوده و کوهستان-  
ریست که بین دو مدنیت و دو نوع فکر هندی و ایرانی و سه سر زمین  
بزرگ هند - ایران و ماوراءالنهر افتاده است بنا برین همواره جهانگیران  
و قاتحان هنگامیکه سرو کارشان با این سر زمین افتاده، ازین خصیلت  
اجتماعی عدم توازن عینی و قانونی طبقات استفاده جسته و با انداختن  
تفرقه و ایجاد حاکم جنگی ها نیروی ملی این مردم را ضعیف ساخته و خصایص  
اجتماعی ما را بضرر ما بکار برده اند و درینجاست که در عین شکوه از ایدادی  
خارجی امپریالیستی با خود با یکدیگر گفتند:

آتش بدو دست خویش ، در خرمن خویش

چون خود زده ام ، چی نالم از دشمن خویش

( ختم ۲۶ حوت ۱۳۶۱ . جمال مینه کابل )





## درستی نامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰	۸	۱۳۳۴	۱۳۳۳
۱۰	۹	۱۷	۲
۱۳	۷	۱۳۰۲	۱۳۲۰
۲۴	۲۴	ذکریا	ذکریا
۲۵	۲۵	خرمند	خرد مند
۲۷	۱۵	پشویه	پنبویه
۲۹	۸	۱۳۳۵	۱۳۳۳
۵۸	۲۳	خاک	در خاک
۵۹	۹	نازویی	بازویی
۶۲	۱۹	ترو آیین	تربیت و آیین
۷۸	۱۵	۱۱۷۶ق ۱۷۶۳م	۱۱۷۰ق ۱۷۵۶م
۸۰	۲۲	بنو راوک	بنورا و ک
۸۳		بعد از سطر ۱۴ چنین خوانده شود :	
		و با سردار نصرالله خان و سردار	
		عنایت الله خان - که از طرف امیر	
		مامور بودند به وسیله حاجی	
		عبدالرازق اندر، مفاهمه و صحبت	
		هاروی داد و در ماه جون ۱۹۱۶م	
		مولانا منصور انصاری هم درین	
		گروه شامل شد و هدایات مهم	
		شیخ الهند را به آنها رسانید .	
۸۴		۱۳ منصبدارا	منصب داران



صفحه	سطر	نادرست	درست
۹۸			سال وفات مولوی فضل ربی
			۱۳۲۵ ش چاپ شده، که صحیح آن
			حدود ۱۳۳۵ ش خواهد بود .
۱۲۲	۱۰	انمودند	نمودن
۱۲۴	۹	کرده است	کرده است حلف
۱۲۶	۱۱	خزب	حزب
۱۲۷	۲۱	میسر	مسیر
۱۳۱	۲	بحث	بحیث
۱۳۲			سطر سوم بعد از سطر چهارم خوانده شود.
۱۳۳	۱۲	ولی مدت	ولی مدت ۸ ماه
۱۳۳	۱۳	کمی ۸ ماه	کمی
۱۳۷	۱۵-۱۴	ورسنه ۱۳۰۹	درسنه ۱۳۰۹
		مقرر شد	بسر کتابت
			سفارت افغانی
			در برلین مقرر شد.
۱۳۹	۱	داداند	داده اند
۱۴۰	۲۳	پدر اندر	برادر اندر
۱۶۱	۸	جایز الخطا	جایز الخطا
۱۶۸	۵	رابطه	رابطه دارید
۱۶۹	۲۲	ممکت	مملکت
۱۷۱	۲۵	اگر نام	اگر از نام
۱۷۷	۴	هضم	هضم و قبول



**CONSTITUTIONAL**

**MOVEMENT**

**IN**

**AFGHANISTAN**

**BY**

**Prof. Abdul Hayy Habibi**

**Kabul**

**1984**

کمیته دولتی طبع و نشر

ج.د.د!

شماره مسلسل ۹۰

تعداد: ۴۰۰۰

مطبعه دولتی